



دوماهنامه
اجتماعی - فرهنگی

صفر حیات

سال چهارم / شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/ خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

۱۳۶ صفحه / ۵۰۰۰ تومان

Safir-e-Hayat 19&20

صاحب امتیاز: فخرالدین صانعی
مدیر مسئول: علی اکبر بیگی
زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی: ربیع الله کمری / مدیر هنری و گرافیک: مرتضی فتح اللهی
لیتوگرافی و چاپ: فاضل / توزیع: شرکت نامه امروز

سخن نخست	۲
عوامل دین گریزی	۱۰
مصاحبه صفر حیات پیرامون دین و دین گریزی	۱۴
تأملی در دین داری و دین گریزی فیلسوفان	۳۲
دین گریزی هیستریک، دین گزینی هیستریک	۳۸
دین گرایی در قرآن	۵۶
تأملی در معناشناسی دین داری و دین گریزی	۶۶
دین از درون تا برون	۷۲
از دین گرایی تا شرک گریزی	۸۲
طرح جامع مطالعاتی و تحقیقاتی در باره هویت دینی	۸۸
کتابشناسی علل و عوامل دین گریزی	۹۲
دو صد گفته چون نیم کردار نیست	۱۰۰
دین ابزاری و تجربه های تاریخی	۱۱۰
گلچینی از سخنان استاد شهید مطهری (عوامل دین گریزی)	۱۲۰
گلچینی از مصاحبه رسانه های خارجی با آیت الله العظمی صانعی	۱۲۲
چشم انداز	۱۲۸

نشانی:

قم / خیابان شهدا، / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲
کدپستی: ۳۷۱۳۷-۴۷۶۶۴ / صندوق پستی: ۹۶۷-۳۷۱۸۵
تلفن: ۳۷۸۳۵۱۰۰ / ۳۷۷۴۱۰۶۵ / شماره: ۳۷۸۳۵۱۰۹ (۰۲۵)
سامانه پیامکی: ۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳
پست الکترونیکی: safir.hayat@yahoo.com

خوانندگان محترم نشریه می توانند صفر حیات را در تلگرام دنبال کنند:
https://t.me/safire_hayat



حرف و فن

♦♦ به قلم مدیر مسئول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ثنا آفریدگار یکتایی که ذات مقدّس ازلی^۱ او طالع بی‌غروب فیض است؛ همو که قدرت بر خلق دارد^۲ و هم بهترین‌ها و نیکوترین می‌آفریند.^۳ هستی بخشی که با صفاتِ رحمانیت و رحیمیت خود اقتضایی بجز خلق فیض ندارد تا ضعفی در برهان منشأ وجود بر خاطر فاطر، خطور نماید. بشر یکی از عناصر فیض بی‌منتهای وجودی اوست. همان بشری که بر ساختار خلقت خویشتن خویش، تکیه دارد و با بنیاد تجرّد و تحفظ توانمندی‌هایش شکل گرفته و به نهادی لایق و قابل، تبدیل شده است. «تَبَارَكَ اللَّهُ» نیازها و خواهش‌های طول و دراز بشر، تکاپویی را در دایره توانایی‌هایش رقم زده است. بی‌تردید این جنبش انسانی، هم در مسیر تعالی تصویر دارد و هم در طریق تباهی‌ها رغبت می‌کند، ساماندهی و تعیین خط و مشی حیات دنیایی بر عهده رسولانی نهاده شده که با هدایت و نصرت الهی مجموعه راهگشایی را از جانب پروردگار برای سعادت و دستگیری بشر دریافت نموده‌اند. «دین» به عنوان ضامن رستگاری انسان در دنیا و عقبا، خود را متکفل تدوین مجموعه برنامه‌هایی که از طریق وحی برای نجات و راهنمایی بشر نازل گردیده و به تأیید یا تأسیس شرع رسیده است، می‌داند. در واقع دین پیوند بین حیات بشر با خالقش را محفوظ نگه می‌دارد و از گسست و غفلت انسان از مبدأ هستی‌بخش جلوگیری می‌کند. علاوه اینکه سعادت عقبا و زندگی شادمانه پس از مرگ از ثمرات اشجار مثمره آن در دنیا است.

از این روی موضوع اختصاصی این شماره از نشریه «صفر حیات» که به «عوامل دین‌گریزی در جامعه» پرداخته است ضمن بررسی جامعه‌شناختی آسیب‌ها، ابعاد و زوایای جدایی از دین، راه حل‌ها و پیشنهادهایی را هم ارائه نموده است؛ اما نگارنده این‌سطور پس از مطالعه کوتاهی، از دریچه‌ای متفاوت به این موضوع عنایت نموده و با طرح دو سؤال، مختصری به پرونده «دین و دین‌گریزی فرد و جامعه» اشاره خواهد داشت:

۱. دین در چه سطح و در کدام یک از ابعاد زندگی انسان و جامعه ورود دارد؟ به بیانی دیگر؛ آیا می‌توان دین را متکفل همه جهات حیات فرد و جامعه دانست؟
۲. گرایش به دین و گریز از آن معلول ذات دین است یا قوت و ضعف نقطه اتکا و فرار از دین، معلول عواملی خارج از درون دین است؟

برای درک بهتر موضوع ویژه نشریه و پاسخ به پرسش دوم، شناساندن عناوین سه‌گانه ذیل ضروری می‌نماید:

الف) مردمان روزگار بدون اسلام به چه اوضاعی گرفتار بوده‌اند؛

ب) اسلام چه ویژگی‌های دارد؛

ج) آورنده و حامل آن چه برتری‌هایی دارد.

اگر چه برای پاسخ به این پرسش‌ها مجال فراخ و بالی آسوده نیاز است لیکن به وسع خود و با تکیه بر قرآن و کلام استوانه‌های دین و با توجه به اینکه مدار سخن بر شعاع «دین مبین اسلام» قرار دارد، لذا در ابتدا گذری کوتاه بر روزگاران بشر، قبل از طلوع اسلام به عرض شریف خوانندگان می‌رسد.

زندگی بشر قبل از نزول اسلام

قرآن کریم قطعی‌ترین و صادق‌ترین صحیفه عالم با مجسم کردن وضعیت زندگی اعراب قبل از اسلام و دشمنی‌های آنان نسبت به یکدیگر و قرار گرفتن آنها در آستانه سقوط به ذرکات، می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنٍ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْهُمْ بِنِعْمَةِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾؛^۴ و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد.

گویا بشر در بین خود، کاری بجز دشمنی، جنگ و خونریزی نداشته است. زندگی دنیا برای آنان ستیزه و نیرنگ، برتری‌جویی و تفاخر به اندوخته‌های ناپایدار و رقابت‌های توخشی‌گونه بشمار می‌آمده است. تمدن مریض و ناچیز بلکه تهی از تمدن، سایبان ظلمت و جهل را بر آنان افکنده بود. حتی تمدن‌های رایج در طول روزگاران حیات بشری در اقصی نقاط دنیای محدود آن زمان، فراز و نشیب‌ها و منحنی‌زادگی به خود دیده‌اند. برخی از این تمدن‌ها در میان بشر به واقع نوعی بربریت را تجربه کرده‌اند و ساختاری ضد انسانی در میان خود بنا نهادند. تاریخ منقول از بسیاری از زندگی‌جوامع و قبایل روزگاران قدیم حاکی از انحطاط و گسست بن‌مایه ارزش‌های انسانی، اخلاقی و تربیتی در میان آنان است. در آن دوران بشر بخاطر جهل و نادانی در بدترین شرایط زندگی

می کردند و از کمترین آسایش و رفاه برخوردار نبودند. حضرت علی علیه السلام در ترسیم زندگی اعراب آن روزگاران می فرماید:

«وَأَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيحُونَ
بَيْنَ حِمَاةِ حُشْنٍ وَ حَيَاتٍ ضَمَّ كَثْرُ بُونَ الْكِدْرِ وَ تَأْكُلُونَ
الْجُشِبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامَ
فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْأَثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ آنگاه که شما
ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین
خانه زندگی می کردید، میان غارها، سنگ‌های
خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی، به
سر می بردید، آب‌های آلوده می نوشیدید و
غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به
ناحق می ریختید، و پیوند خویشاوندی را
می بردید، بت‌ها میان شما پرستش می شد، و
مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود.»

این شرایط، تنها اختصاص به ملت عرب نداشت، وضعیت
ملل و اقوام دیگر که به دور از حجاز هم زندگی می کردند
بهتر از شرایط اقوام عرب نبود. امام علی علیه السلام روزگار بعثت
رسول خدا صلی الله علیه و آله را سقوط تمام معیارها و ارزش‌های انسانی
در جهان دانسته و اوج فضاحت و بدبختی ملت‌های آن
دوران را یاد آور می شود و می فرماید:

«أُؤَسِّلُهُ عَلَى جِبِنٍ فَتْرَةٌ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولُ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ
وَ اعْتِرَازٍ مِنَ الْفِتَنِ وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَطُّظٍ مِنَ
الْحُرُوبِ وَ الدُّنْيَا كَأَسْفَةِ الثُّورِ ظَاهِرَةٌ الْعُرُورِ عَلَى جِبِنِ
اضْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ اغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا
قَدْ دَرَسَتْ مَنَازِلَ الْهُدَى وَ ظَهَرَتْ أَغْلَامُ الرُّودَى فِيهَا
مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا غَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا تَمْرُهَا الْفِتْنَةُ وَ
طَعَامُهَا الْحَيْفَةُ وَ شِعَارُهَا الْحَوْثُ وَ دَنَائُهَا السَّيْفُ؛ خدا
پیامبر اسلام را هنگامی مبعوث فرمود که از زمان
بعثت پیامبران پیشین مدت‌ها گذشته، و ملت‌ها
در خواب عمیقی فرو خفته بودند. فتنه و فساد
جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود.
آتش جنگ همه جا زبانه می کشید و دنیا، بی نور و
پُر از مکر و فریب گشته بود. برگ‌های درخت
زندگی به زردی گراییده و از میوه آن خبری نبود،
آب حیات فروخشکیده و نشانه‌های هدایت کهنه
و ویران شده بود. پرچم‌های هلاکت و گمراهی
آشکار و دنیا با قیافه زشتی به مردم می نگرست،
و با چهره‌ای عبوس و غم آلود با اهل دنیا روبرو

می گشت. میوه درخت دنیا در جاهلیت فتنه، و
خوراکش مردار بود، در درونش وحشت و
اضطراب، و بر بیرون شمشیرهای ستم حکومت
داشت.^۶

این واقعیت زندگی بشر از بیان شخصی است که برهه‌ای از
آن دوران را به خوبی درک و لمس کرده و با تربیتی که از
دامن و مکتب حضرت محمد صلی الله علیه و آله یافته بود قضاوت درست
و کاملی از مردمان و شرایط زندگی آنان تصویر نمود که
بهترین سند تاریخ حیات بشری بشمار می آید. همو تیرگی
و سیاه‌بختی دنیای بشر را در آن زمان، فاجعه آمیز
می خواند و می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِالْحَقِّ
جِبِنٌ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ وَ أَقْبَلُ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاقُ وَ
أَطْلَمْتُ بِهِجْمَتِهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ وَ قَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَ
حُشْنٌ مِنْهَا يَهَادُ وَ أَرْفٌ مِنْهَا قِيَادٌ فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مَدِينَتِهَا وَ
اقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَ تَضَرُّعٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ انْقِضَامٍ مِنْ
خَلْقِهَا وَ انْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَ عَفَاءٍ مِنْ أَغْلَامِهَا وَ تَكْشُفِ
مِنْ عَوْرَاتِهَا وَ قِصْرٍ مِنْ طُولِهَا؛ خداوند سبحان
حضرت محمد صلی الله علیه و آله را هنگامی مبعوث فرمود که
دنیا به مراحل پایانی رسیده، نشانه‌های آخرت
نزدیک، و رونق آن به تاریکی گراییده و اهل خود
را به پاداشته، جای آن ناهموار، آماده نیستی و
نابودی، زمانش در شرف پایان، و نشانه‌های
نابودی آن آشکار، موجودات در آستانه مرگ،
حلقه زندگی آن شکسته، و اسباب حیات در هم
ریخته، پرچم‌های دنیا پوسیده، و پرده‌هایش
دریده، و عمرها به کوتاهی رسیده بود.»

در بخش دیگری از سخنان حضرت در نهج البلاغه، نیز
آمده است:

«بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدْ
اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَحَفَّتْهُمْ
الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَاتِي فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ
الْجَهْلِ؛ خدا پیامبر اسلام را به هنگامی مبعوث
فرمود که مردم در حیرت و سرگردانی بودند، در
فتنه‌ها به سر می بردند، هوی و هوس بر آنها چیره
شده، و خود بزرگ بینی و تکبر به لغزش‌های
فراوانشان کشانده بود، و نادانی‌های جاهلیت پست
و خوارشان کرده، و در امور زندگی حیران و
سرگردان بودند، و بلای جهل و نادانی

دامنگیرشان بود.^۸

فتنه و درگیری، خشونت و خونریزی، پوجی و بی‌معززی، خرافه و هوس‌بازی و... تنها بخشی از بلایای به جان افتاده بشر در آن روزگاران بوده است. از مسلک و مرام دینی و اعتقادی هم هیچگونه خبری نبوده است و بشر در گمراهی و غفلت محض بسر می‌برده و نشانه‌های هدایت و ایمان وبران شده بود. حضرت با توصیف هلاکت آنان در ضلالت می‌فرماید:

«وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ الْمُجْتَمِعِ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَ تَرَعَزَعَتْ

سَوَارِي الْيَقِينِوَ اِخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَنَّكَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ

الْمَخْرُجُ وَ عَيِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهَدَى حَامِلٌ وَ الْعَمَى شَامِلٌ

عُصِيَ الرَّحْمَنُ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ حُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ

دَعَائِمُهُ وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَتْ شُرُكُهُ

أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِسَمِّ

سَارَتْ أَغْلَامُهُ وَ قَامَ لِوَأْوُهُ فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ

وَطَنَتْهُمْ بِأَطْلَافِهَا وَ قَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا فَمِمَّ فِيهَا تَائِبُونَ

خَائِرُونَ جَاهِلُونَ مُفْتُونُونَ فِي خَيْرٍ دَارٍ وَ شَرِّ جِزَانٍ نَوْمُهُمْ

سُهُودٌ وَ كُحْلُهُمْ دُمُوعٌ بِأَرْضٍ غَالِبُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا

مُكْرَمٌ»؛ مردم در فتنه‌ها گرفتار شده، رشته‌های

دین پاره شده و ستون‌های ایمان و یقین ناپایدار

بود. در اصول دین اختلاف داشته، و امور مردم

پراکنده بود، راه‌هایی دشوار و پناهگاهی وجود

نداشت، چراغ هدایت بی‌نور، و کور دلی همگان را

فرا گرفته بود. خدای رحمان معصیت می‌شد و

شیطان یاری می‌گردید، ایمان بدون یاور مانده و

ستون‌های آن ویران گردیده و نشانه‌های آن انکار

شده، راه‌های آن ویران و جاده‌های آن کهنه و

فراموش گردیده بود. مردم جاهلی شیطان را

اطاعت می‌کردند و به راه‌های او می‌رفتند و در

آب‌شخور شیطان سیراب می‌شدند. با دست مردم

جاهلیت، نشانه‌های شیطان، آشکار و پرچم او بر

افراشته گردید. فتنه‌ها، مردم را لگد مال کرده و با

سم‌های محکم خود نابودشان کرده و پا بر جا

ایستاده بود. اما مردم حیران و سرگردان، بی‌خبر

و فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و

بدترین همسایگان (بست پرستان) زندگی

می‌کردند. خواب آنها بیداری، و سرمه چشم آنها

اشک بود، در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو

بسته و جاهل گرامی بود.^۹

بعثت و نزول دین اسلام

با بعثت رسول خدا ﷺ و ابلاغ دین اسلام، فصل جدیدی از حیات انسانی به روی بشر گشوده شد و جهل و نادانی به روشنایی بدل گشت و نقطه عطفی از کمال توسعه فکری و معنوی، و علم و آگاهی در میان آنان، آغاز گردید. اخلاق و برادری در بین مردم زنده گشت و دشمنی‌ها رنگ باخت و جای خود را به مهربانی‌ها داد. حضرت علیؓ در توصیف نزول نعمت در عصر بعثت و نمود آثار اسلام در زندگی اجتماعی مردم و رهایی آنان از سلطه اغیار و رسیدن به عزت و سربلندی، می‌فرماید:

«فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْنِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْنِمْ رَسُولًا

فَعَقَدَ بِلَيْتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَي دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ كَيْفَ نَشَرَتْ

الْيَغْمَةَ عَلَيْنِمْ جَنَاحَ كِرَامَتِهَا وَ أَسْأَلَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا

وَ التَّقَاتِ الْمِلَّةَ بَيْنِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَأَضْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا عَرَقِينَ

وَ فِي حُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكَيْفَ بِيْنَ قَدْ تَرَبَّعَتْ الْأُمُورُ بَيْنِمْ فِي ظِلِّ

سُلْطَانِ قَاهِرٍ وَ أَوْثَمِمْ الْحَالَ إِلَى كَنَفِ عَزِ غَالِبٍ وَ

تَعَطَّطَتْ الْأُمُورُ عَلَيْنِمْ فِي ذِي مَلِكٍ ثَابِتٍ فَمِمَّ حُكَّامٌ عَلَى

الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى

مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْنِمْ وَ يُنْصُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمِضُهَا

فِيهِمْ لَا تُغْمَزُ لَهُمْ قَنَاءَةٌ وَ لَا تُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءَةٌ»؛ حال به

نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر

اسلام ﷺ بر آنان فروریخت بنگرید، که چگونه

اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و با دعوتش

آنها را به وحدت رساند. چگونه نعمت‌های الهی

بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند، و

جویبارهای آسایش و رفاه بر ایشان روان ساخت و

تمام برکات آیین حق، آنها را در بر گرفت در

میان نعمت‌ها غرق گشتند و در خرمی زندگانی

شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت

حکومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزتی پایدار

آرام گرفتند، و به حکومتی پایدار رسیدند. آنگاه

آنان حاکم و زمامدار جهان شدند، و سلاطین روی

زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در

گذشته حاکم بودند، و قوانین الهی را بر کسانی

اجرا می‌کردند که مجریان احکام بودند، و در

گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را

نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر

نمی‌پروراند.^{۱۰}

ویژگی و جاذبه اسلام به حدی بود که اعراب خیره‌سر و

غرق در جاهلیت را مقهور خود نمود؛ به طوری که در بدو دعوت، در برابر رسول خدا ﷺ از سر ترس بر شنوایشان قفل می‌زدند تا کلام وحی که از زبان محمد ﷺ جاری شده است در آنان ناخواسته تأثیر نگذارد. اسلام قدرت انفجاری در جلب و جذب آنگونه مردمان، داشته است. با اینکه اسلام به تدریج طی بیست و سه سال کامل شده است؛ اما در هر مرحله، از توانایی بالایی در تسخیر قلوب مردمان دارا بوده و این مسأله با نگاهی کوتاه به تاریخ صدر اسلام کاملاً قابل تصدیق است.

اگر چه فوج گرایش به اسلام را باید مرهون تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و مدبرانه وجود مقدس رسول رحمت و منیر خلقت ﷺ دانست؛ اما با این حال و در نبود آن برکت وجود، ریشه و سیره او در روش، منش و گفتار عترت او ﷺ ادامه دارد و امروزه با وجود میراث ارزنده در عالم اسلام، راه‌های استفاده عالمانه از آنها مهیاست و اسلام در تمامی ازمنه‌ها چراغ هدایت‌گری آن خاموش نخواهد شد و پاسخگوی همه پدیده‌ها با تکیه بر ابزارهای مناسب علمی و اجتهادی خواهد بود. این ظرفیت ذاتی اسلام است که بن‌بست در آن راه ندارد. اسلام به تنهایی دارای امتیازات ویژه است. دینی است که برگزیده خداست و در او حشو و ضعف، وجود ندارد و بهترین و عالم‌ترین و امین‌ترین بنده خدا آن را ابلاغ کرده است. کلام حضرت امیر ﷺ بر راقم این کلمات گواه است که فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اضْطَفَّاهُ لِنَفْسِهِ وَ اضْطَفَّاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ أَضْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ»؛ همانا این اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید، و با دیده عنایت پروراند، و بهترین آفریدگان خود را مخصوص ابلاغ آن قرار داد. پایه‌های اسلام را بر محبت خویش استوار کرد.^{۱۱}

علاوه بر این، قرآن منبع عظیم وحیانی که تا یوم قیامت ﴿إِنَّا نَحْنُ وَإِنَّا لَكُمُ الْخَافِضُونَ﴾^{۱۲} است، حضورش محکم و روشنایی‌اش برای همیشه فروزان است.

به این نکته باید توجه داشت که اسلام با تدابیر لازم، تغییر زمانه را در خود هضم کرده و قادر به روزآمد کردن روش‌های بهره‌گیری از داشته‌ها و منابع خویش است. تغییری در ماهیت و جنس وجودی اسلام نیست و تنها مسیرهای رسیدن به مقصد بر اساس مقتضیات زمان، بازیابی و تحول می‌پذیرد. نباید تصور کرد دوره‌ی برخی

مسائل و زوایای احکام اسلام سپری شده است. امروزه و در آینده همچنین، اگر اسلام به درستی از سوی بزرگان دین، قرائت گردد نه تنها گریزی از درون دین مبین اسلام، نخواهیم داشت بلکه بعید نیست که شاهد اقبال و رغبت ادیان و ملل دیگر نیز، باشیم. به جرأت می‌توان اذعان کرد که آنچه امروز به عنوان قرائت دینی مطرح است، از این پس هم بر دین‌گریزی مردم، افزوده خواهد شد. قطعاً این سرنوشت لایق به حال اسلام نیست و باید تا دیر نشده هر چه سریعتر به فکر اصلاح نوع و روش عرضه اسلام برآییم. با وارد کردن «تفکر شریعت سمحه سهله» در دریافت‌های دینی، و اصولی از این دست که بر اهل فن پوشیده نیست، از پیری و خمودگی برخی مسائل جاری، جلوگیری نماییم.

بیان نورانی‌ای که از امیرالمؤمنین علی ﷺ در گشوده بودن جاده اسلام در ذیل از نظر می‌گذرد با عرضه اسلام به معنای واقعی آن، امکان‌پذیر خواهد بود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَرَّعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ... فَهُوَ أَوْلَجُ الْمَنَاجِحِ وَ أَوْضَحُ الْوَلَوَاجِحِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُشْرِقُ الْجَوَادِ مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ كَرِيمُ الْمُضْمَارِ زَفِيحُ الْعَايَةِ جَامِعُ الْحَلَبَةِ مُتَنَافِسُ الشُّبُهَةِ شَرِيفُ الْفُرْسَانِ التَّمْصِدِيُّ مِتْهَاجُهُ وَ الصَّالِحَاتُ مَنَازُهُ وَ الْمُؤْتُ غَايَتُهُ وَ الدُّنْيَا مَضْمَارُهُ وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ وَ الْجَنَّةُ سُبُهَتُهُ»؛ ستایش خداوندی را سزاست که راه اسلام را گشود، و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود... اسلام روشن‌ترین راه‌ها است، جاده‌های درخشان، نشانه‌های آن در بلندترین جایگاه، چراغ‌هایش پرفروغ و سوزان، میدان مسابقه آن پاکیزه برای پاکان، سرانجام مسابقه‌های آن روشن و بی‌پایان، مسابقه دهندگان آن پیشی گیرنده و چابک سوارانند. برنامه این مسابقه، تصدیق کردن به حق، راهنمایان آن، اعمال صالح، پایان آن، مرگ، میدان مسابقه، دنیا، مرکز گرد آمدن مسابقه دهندگان، قیامت، و جایزه آن بهشت است.^{۱۳}

جهت تکمیل و نتیجه‌گیری از مقولات مطرح شده و ارائه راه‌های عملی برای جلوگیری از دین‌گریزی در جامعه، نکاتی چند از نظر خوانندگان گرامی، متصدیان امر و مبلغان شرع، بشرح ذیل می‌گذرد:

۱. پرهیز از دوگانگی در گفتار با رفتار از سوی دست‌اندرکاران مسایل اسلامی؛

شادمانی، بجای افسردگی نشاط، بجای حسادت سخاوت، بجای اخم لبخند، بجای درد درمان، بجای بت پرستی بندگی، بجای شقاوت سعادت، بجای سختی آسانی، بجای پریشانی آرامش، بجای مریضی سلامت، بجای توقف حرکت، بجای زشتی زیبایی، بجای نداری دارایی، بجای خفت عزت، بجای تاریکی روشنایی، بجای خاموشی سخن، بجای ...

ویژگی های پیامبر اسلام ﷺ

حامل اسلام و مبلغ آن شخصیتی است که اسلام خود به توصیف سجایای او بر آمده و آن را به چشم و گوش عالمیان رسانده است. قرآن کلام خدا در وصف برگزیده اش حضرت محمد ﷺ می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛^۱ به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است.

اگر بخواهیم عنوانی برای این توصیف قرآنی نسبت به رسول خدا ﷺ داشته باشیم، باید گفت: دردمندترین، غم خوارترین و عاطفی ترین بنده خدا نسبت به خلق، عزیز خدا و رحمت عالمیان، حضرت محمد ﷺ است. اسلام و امت اسلامی چنین پیام آوری را از سوی پروردگار در بین خود می بینند و صد البته به او، افتخار می کنند.

بایسته است در ختام این مقال به برترین معرف و تربیت یافته انوار پیغمبر خاتم ﷺ یعنی حضرت امام علی ﷺ اشاره نمایم که فرمود:

«أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَثْبُتاً وَ أَعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرُوساً مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ وَ انْتَجَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُهُ عَثْرَتُهُ خَيْرُ الْعَثَرِ وَ أُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ نَبَتْ فِي حَرَمٍ وَ بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ لَهَا فُزُوعٌ طَوَالٌ وَ تَمُو لَا يُنَالُ فَهُوَ إِمَامٌ مِنْ اتَّقَى وَ بَصِيرَةٌ مِنْ اهْتَدَى بِيَرَاجٍ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَ شَهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَ زُنْدٌ بَرَقَ لَمَعُهُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ أَرْسَلَهُ عَلَى جِبِنٍ قَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ هَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ وَ غَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ»؛ کرامت اعزاز نبوت از طرف خدای سبحان به حضرت محمد ﷺ رسید. نهاد

۲. ایجاد فضای مناسب برای طرح شبهات دینی در جامعه؛
۳. تربیت افراد مسئول برای پاسخگویی صحیح به سؤالات و شبهات دینی؛
۴. پرهیز از انگ ارتداد و امثال این عناوین به افراد؛
۵. پرهیز از مطلق نگری یک سویه در مسایل علمی و نظری؛
۶. تقسیم مسئولیت های علمی، سیاسی، اجتماعی و ... در بین افراد لایق؛
۷. پرهیز از انحصارگرایی در جایگاه قدرت و علمیت؛
۸. میدان دادن به افراد و نهادهای مختلف جهت اظهار نظرهای علمی و فکری در جامعه؛
۹. پرهیز از دخالت در مسئولیت های دیگران؛
۱۰. معرفی مدل های کارآمد دینی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و ...؛
۱۱. پرهیز از دخالت دادن مذهب در بهره مندی افراد از حقوق طبیعی؛
۱۲. پرهیز از قرآنت های متضاد از دین با حقوق طبیعی انسان ها؛
۱۳. پرهیز از ارزش دادن به سالوس ها و ظاهر سازان دینی؛
۱۴. پرهیز از دنیازدگی و تجمل گرایی؛
۱۵. و ...

نکاتی که به رؤیت رسید بیشتر متوجه کارگزاران دینی و مسئولان مربوطه می باشد. اگرچه این موارد و بسیاری دیگر که ذکر آن در این مجال مختصر نمی گنجد فراتر از جامعه اسلامی است.

به هر روی اگر ره آورد اسلام به درستی به جامعه شناسانده شود تأثیر شگرفی در دینداری مردم ایجاد خواهد کرد؛ آنگونه که در صدر اسلام اتفاق افتاد و گرایش چشم گیری به اسلام بوجود آمد. امروز دنیا تشنه شنیدن ارزش های انسانی است. از جنگ و درگیری و خشونت بی زار است. رساندن صدای ناب اسلامی عرصه جدیدی را به روی جامعه باز خواهد کرد. اینکه اسلام بجای جنگ صلح آورده است، بجای بردگی آزادی، بجای تبعیض عدالت، بجای تفرقه وحدت، بجای دشمنی دوستی، بجای بغض و کینه برادری، بجای ناسزا احترام، بجای اندوه

اجتهاداند... مجتهد باید به مسایل زمان خود احاطه داشته باشد... آشنایی به روش برخورد با حيله‌ها و تزويرهاى فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصيرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتى سياسيون و فرمول‌هاى ديکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری... از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتى غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبّر باشد»^{۱۷}

روشن است معنایی که از اجتهاد مطرح گردید نه تنها مخالفتی با ضوابط و اصول و منابع اجتهاد مصطلح حال و سلف ندارد بلکه ضامن پویایی، پایداری و کارآمدی آن هم، خواهد بود.

جالب است این نکته یادآوری گردد که: سخنان و کنگره‌های زیادی در طول سال‌های اخیر بر ضرورت تحول در اجتهادات علوم حوزوی، فقهی و دینی به‌عنوان پیشانی حرکت رو به جلوی آموزه‌های اسلام، مطرح و برگزار شده است لیکن آثار و بازتاب این همایش‌ها و بیانات چندان چنگی به دل نمی‌زند و هنوز پس از گذشت سالیان متمادی از عمر جمهوری اسلامی، بسیاری از مسایل و رخدادها و همچنین موضوعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... در برابر اجتهادات کنونی حوزه، متوقف شده و ناهمسویی خود را در مواجهه با جامعه جهانی و بشریت امروزی، نشان داده است.

به عنوان نمونه در حوزه مسایل زنان؛ اشتغال زنان به ویژه زنان نان‌آور، قضاوت، شهادت، مدیریت خانواده، فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و ورزشی، طلاق، حضانت، ولایت، قصاص، دیه و موضوعاتی از این دست تنها در همین حوزه، بسیار است و تاکنون راهکار مناسب برای پُر کردن خلأ قانونی و برطرف شدن نواقص حقوقی در قوانین کشور ارائه نشده است.

اینها تنها نمونه‌های اندکی از مسایل و مشکلات جاری، آن هم در حوزه زنان در جامعه امروزی است که در کشور ما فنر این مسایل به سختی فشرده نگه داشته شده و در صورت عدم پاسخگویی و چاره‌جویی متناسب با شرایط،

اصلی وجود او را از بهترین معادن استخراج کرد، و نهال وجود او را در اصیل‌ترین و عزیزترین سرزمین‌ها کاشت و آبیاری کرد، او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امینان خود را از آن آفرید به وجود آورد، که عترت او بهترین عترت‌ها، و خاندانش بهترین خاندان‌ها، و درخت وجودش از بهترین درختان است، در حرم امن خدا روید، و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد، شاخه‌های بلند آن سر به آسمان کشیده که دست کسی به میوه آن نمی‌رسید. پس، پیامبر ﷺ پیشوای پرهیزکاران، و وسیله بینایی هدایت خواهان است، چراغی با نور درخشان، و ستاره‌ای فروزان، و شعله‌ای با برق‌های خیره‌کننده و تابان است، راه و رسم او با اعتدال، و روش زندگی او صحیح و پایدار، و سخنانش روشنگر حق و باطل، و حکم او عادلانه است. خدا او را زمانی مبعوث فرمود که با زمان پیامبران گذشته فاصله طولانی داشت و مردم از نیکوکاری فاصله گرفته، و امت‌ها به جهل و نادانی گرفتار شده بودند»^{۱۵}

پایداری ابعاد و احکام اسلام لازمه‌اش تحول و توسعه در اجتهاد است. اجتهادی که هم توسعه مفهومی آن باید لحاظ گردد و هم شناخت موضوعات و به ویژه جریانات نوپدید در زندگی بشر امروزی، کارشناسی و مهندسی گردد.

شاید سخنان حضرت امام خمینی (س) در بیان حقیقت اجتهاد در حوزه، گواه بر تحلیل فوق باشد. ایشان می‌فرمایند:

«اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد»^{۱۶}

حضرت امام (س) در بخش دیگری از پیام منشور روحانیت، مؤلفه‌ها و عناصر اجتهاد را چنین بر می‌شمرد: «زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در

دور از نظر نیست که خسارت‌های غیر قابل جبران و هزینه‌های بسیاری را بر پیکره جامعه، دین، حوزه‌های علمیه و کشور اسلامی، وارد نماید.

مواجهه جامعه با ناهمسویی حرکت‌های اجتماعی با اجتهادات حوزوی، ندهایی را از حلقوم‌ها بر می‌آورد که به خطر ناامیدی و ناکارآمدی دین و فقه اسلامی در عرصه‌های مختلف دامن زده و تفکر جدایی دین از برخی ابعاد زندگی امروز را تقویت می‌کند. این خطر جدی است و شاید یکی از عوامل برجسته در دین‌گریزی از همین تصورات و برداشت‌ها، ناشی گردد.

لذا مؤسسه فقه الثقلین با درک این موضوع، راه خود را به فضل الهی در مسیر اجتهاد نو، مبتنی بر منابع و آموزه‌های قرآن و عترت^{علیهم‌السلام} ادامه خواهد داد و با انتخاب موضوع: «چالش‌های حقوق زنان در فقه» به بررسی و تحلیل آن در نشست فقه پژوهی آتی خود به همراه فقیهان، اندیشمندان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، خواهد پرداخت. انشاءالله

نشست قبلی فقه پژوهی مؤسسه فقه الثقلین که با موضوع: «بررسی چالش‌های دینه» از نگاه فقه و حقوق در آذر ۹۶ برگزار گردید، با استقبال جمع زیادی از علما، فضلا، اساتید حوزه و دانشگاه، مواجه گردید. بازخوردهای این نشست پس از برگزاری آن نیز، ادامه یافت و برخی از مراجع بزرگوار تقلید؛ همچون حضرت آیت الله العظمی سبجانی (دامت برکاته) عنایت فرموده برخی از سخنرانی‌های نشست «دینه» را که خلاصه گزارش آن در شماره ۱۸ نشریه صغیر حیات انعکاس یافته بود، مورد لطف و نقادی قرار داده‌اند که از این بابت مدیریت مؤسسه فقه الثقلین از ایشان تشکر نموده و معظم‌له در جواب چنین فرمودند:

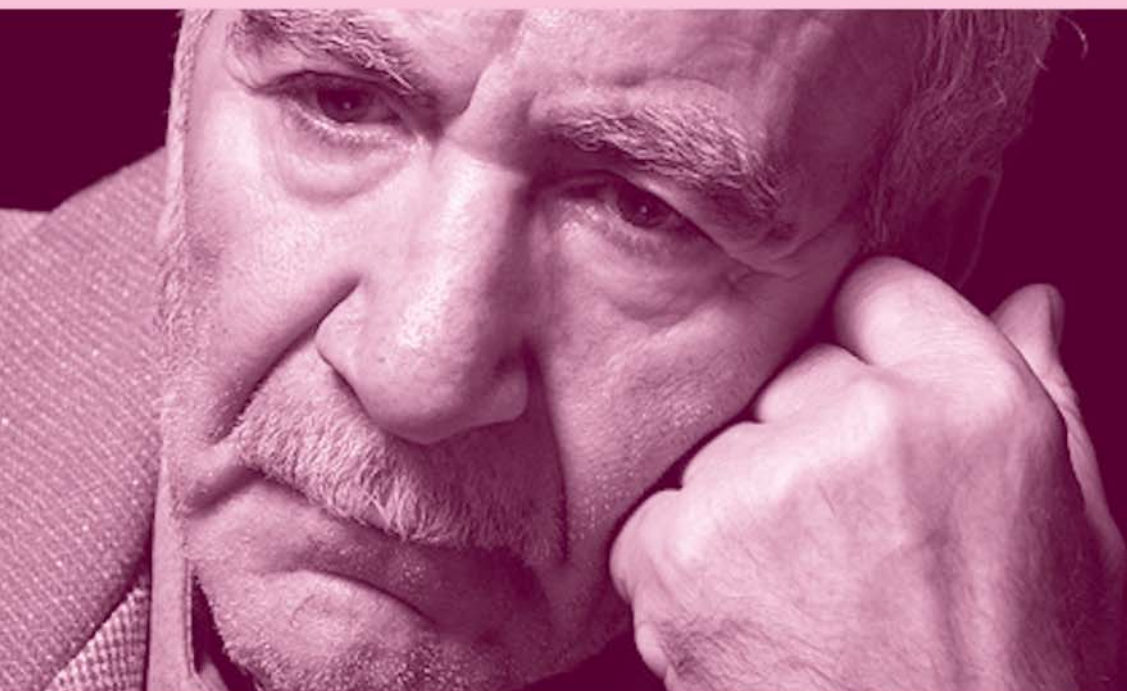
«بسمه تعالی - با اهداء سلام، نامه محبت آمیز شما رسید؛ با تشکر. تحول در فقه با حفظ اصول مایه تکامل است. در این دو کتاب نوآوری‌هایی وجود دارد که از نظر شریف بگذرد. قم المقدسه - جعفر سبحانی ۲۵ شوال ۱۴۳۹ - ۹۷/۰۴/۱۸»
به امید آنکه بزرگانی چون حضرت آیت الله سبجانی که

سایبان برکاتشان همیشه افراشته باد، ما و همه کارگزاران عرصه تحول فقه و علوم محمدی^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و علوی^{علیه‌السلام} را یاری رسانند تا پرچم دین مبین اسلام عزیز با استواری افراشته ماند و به دست با کفایت صاحب اصلی آن، حضرت ولی الله الأعظم (ارواحنا له الفداء) تقدیم گردد. انشاءالله

مدیر مسئول

پانوشت‌ها:

۱. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الحديد، آیه ۳).
۲. «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (الزمر، آیه ۶۲)؛ «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (الرعد، آیه ۱۶)؛ «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (غافر، آیه ۶۲)؛ «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (الأنعام، آیه ۱۰۲).
۳. «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون، آیه ۱۴)؛ «اتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» (یس، آیه ۱۲۵).
۴. آل عمران، آیه ۱۰۳.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۸۹.
۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.
۸. نهج البلاغه، خطبه ۹۵.
۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.
۱۲. الحجر، آیه ۹.
۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.
۱۴. التوبه، آیه ۱۲۸.
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۴.
۱۶. صحیفه امام، جلد ۲۱، صفحه ۱۷۷ و ۱۷۸.
۱۷. صحیفه امام، جلد ۲۱، صفحه ۲۸۸.



مفیر حیات
نشریه صغیر حیات موضوع محور است، موضوع این شماره هم «دین‌گریزی» است که بحث روز نیز می‌باشد. در ابتدا حضرت عالی بفرمایید چه تعریفی از دین و دینداری دارید تا به دین‌گریزی بپردازیم؟

سؤال خوبی است. آقایان علما دینداری را فطری می‌دانند که البته غلط هم نمی‌گویند من ابتدا فطری بودن را تعریف می‌کنم. انسان وقتی به دنیا می‌آید و چشمش به جهان گشوده می‌شود مواجه با یک موجوداتی می‌شود. چون انسان بالذات عاقل است. اهل اندیشه است و در مورد موجوداتی که با آنها مواجه می‌شود می‌اندیشد. وقتی درباره موجودات می‌اندیشد درباره مبدأ آنها نیز می‌اندیشد. که آیا این موجودات همیشه بوده‌اند یا پیدا شده‌اند. وقتی درباره خود موجودات و مبدأ آنها اندیشید درباره سرانجام آنها نیز می‌اندیشد. که آیا این موجودات ابدی هستند یا فناپذیر؟ این خصلت اندیشه آدمی است. در این اندیشیدن - که بالضروره هر کسی می‌اندیشد - وقتی که چشمش به جهان گشوده و با موجودات گوناگون آن مثل شجر و حجر و دریا و صحرا روبرو شد، هم به خود موجودات می‌اندیشد و هم به آغاز آنها که آغاز اینها کجا بوده و هم به فرجامشان.

عوامل دین‌گریزی

در گفتگوی صغیر حیات با

**غلامحسین
ابراهیمی دینانی**

(استاد دانشگاه)

صغیر حیات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

اندیشیدن در آغاز و انجام کار، عقل آدمی است، وقتی می‌خواهد به آغاز عالم بیاندیشد مشکل پیدا می‌کند که مطالب مهمی می‌یابد. هر آن چه را فکر می‌کند آغاز عالم است می‌بیند خود آن هم آغاز دارد. مثلاً امروزه می‌گویند آغاز عالم، بیگ بنگ است؛ خوب ذهن چون سؤال کننده است می‌پرسد آغاز بیگ بنگ چیست؟ مثل اینکه در مورد بچه می‌گوییم پدرش او را به وجود آورده و پدرش را جد او؛ این سؤال پایان ندارد. برای پاسخ به این سؤال‌های عجیب و غریب ناچار به مبدئی می‌رسد که او نباید مولود چیزی باشد و آغاز هم نداشته باشد که همان خداوند است. پس می‌تواند با فکر به خدا برسد. در پایان هم همین طور است که پایان کجا است؟ یک وقت است که هیچ چیز نباشد و فقط نیستی است، این کجا و چه وقت است؟ دوباره به خدا می‌رسد. این را که بعد از سال‌ها فکر عمیق به آن می‌رسد می‌بیند که در قرآن کریم آمده است: «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن»، این بهترین جوابی است که انسان با عقل خویش به آن می‌رسد؛ پس این اندیشیدن است. بعد به ادیان که مراجعه می‌کند می‌بیند که ادیان هم همین را گفته‌اند. پیامبران الهی از وجود خداوند صحبت کرده‌اند و از روز معاد، خداوند این عالم را آفریده، آغاز هستی است و پایان هم به دست او است. پس می‌بیند آن چه که در عقلش بوده در نقل و کتب آسمانی هم هست. بنابراین از این طریق کم کم به سراغ انبیا و کتاب‌های آسمانی می‌رود. این علت توجه به دین است، از آن طرف هم از نظر تاریخی پیامبرانی آمده‌اند البته در مورد تعدادشان صحبت نمی‌کنیم. از حضرت آدم تا پیامبر ما حضرت ختمی مرتبت پیامبرانی همچون نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام آمده‌اند و کتابهایی هم مثل تورات، انجیل و قرآن آورده‌اند که در دست هستند. انسان وقتی به این کتاب‌ها رجوع می‌کند می‌بیند که حرف‌های خوب و عقل پسندی در آن کتاب‌ها هست، حرف‌هایی که به سختی با عقل خود به آنها می‌رسید یا نمی‌رسید در این کتاب‌ها زیباتر و بهتر بیان شده است. پس می‌فهمد که این انبیا از جانب خداوند آمده‌اند و حرف‌های خوبی دارند و در نتیجه ایمان می‌آورد. علت توجه انسان به دین این است که در درونش یک دغدغه‌ای هست، فکر می‌کند و به آغاز و انجام هستی می‌اندیشد، و می‌خواهد به این دو برسد. عقل می‌گوید که آغاز و انجامی هست و می‌بیند که کتاب‌های آسمانی بهتر این دو را بیان کرده‌اند. این علت

جذب شدن انسان به دین و پیامبران می‌شود.

صفریات
شما دغدغه‌های فطری و خود فطرت را هم جزو عقل می‌دانید؟

اصلاً چیزی جز عقل نداریم! فطرت غیر عقل اگر هم باشد به درد نمی‌خورد. فطرت، دل یا عشق؛ هر چه می‌گوید اگر نامعقول باشد خطای محض و به درد نخور است و اگر معقول باشد باید به آن توجه کرد. آیا فطرت مخالف عقل یا موافق آن است؟

صفریات
فطرت فوق عقل است... مثلاً وحی فوق عقل است!

وحی، خود عقل است. مخ عقل عقل است. فوق عقل چیست؟ آیا من به چیزی که می‌فهمم ایمان می‌آورم یا آن که نمی‌فهمم؟ بله فوق عقل را هم خود عقل می‌گوید. عقل می‌گوید بالاتر از من هم هست! عقل آنجا که نمی‌داند توقف می‌کند. فرد انسان وقتی از زبان پیامبران چیزی را که معقول است شنید می‌پذیرد و می‌گوید چیزی را که عقل من به آن نرسید پیامبر آن را بیان کرد، پس قبول می‌کند. این هم کار عقل است؛ عقل می‌گوید چیزی را که من به آن نرسیده‌ام پیامبر از جانب خدا بیان کرده است بنابراین من آن را می‌پذیرم.

صفریات
شاید کسی بگوید کار احساس است...

احساس هم می‌فهمد پس عقل است. احساس هم اگر نفهمد به درد نمی‌خورد. فطرت هم عقل است. اینهایی که امر فطری را بیان می‌کنند فطرت را چه معنا می‌کنند؟

صفریات
می‌گویند به گونه‌ای و رای عقل است. همین را هم عقل می‌فهمد یا غیر عقل؟

صفریات
پس با این تعریفی که شما بیان کردید آیا گریز از چنین دینی که مطابق با عقل باشد متصور است؟

آدم‌هایی که زحمت تعقل را به خود نمی‌دهند دین گریز می‌شوند. چون این فرد تنبل است. عقل، دغدغه و تفکر می‌خواهد و این گونه افراد حوصله آن را ندارند. علل دین گریزی چند چیز است: یکی این که فرد تنبل است و تعقل برای او سخت است، می‌خواهد بدون فکر و اندیشه مرید یک شیادی بشود. دیگر این که چون فرد عمیقی

■ **قاصر به یک معنایی**
سرانجام مقصر می‌شود.
قاصر جاهل به یک معنا
گناه ندارد اما باید به
قصورش پی ببرد چون
خدا به او قدرت فهم داده
است. اگر به قصور خود
پی برد و جبران آن را
نکرد مقصر می‌شود. اما
اگر به هر عنوان به این
قصور پی نبرد جاهل باقی
می‌ماند.

■ **اگر زندگی، وسیع تر از زندگی مادی و حسی است، علم تجربی چه جوابی برای زندگی بعد از این دنیای حسی دارد؟ تجربه نمی تواند آن زندگی را تأمین کند، اما دین برای آن زندگی برنامه دارد.** ■

نیست آثار و عملکردی را از دینداران و مدعیان دیانت و حتی رهبران آن می بیند که درست نیست و با تعالیم پیامبران، سازگار نیست. آن تعالیم معنای معقول و قشنگی دارند در حالی که عملکرد مدعیان دیانت این گونه نیست. در نتیجه با خود می گوید یا اینها دروغ می گویند یا از اساس اشتباه فهمیده اند. بنابراین، این آدم، دین گریز می شود. یکی از علل دین گریزی امروزه این است که افراد

عملکرد مدعیان دیانت را درست نمی پندارند یا بر این گمان هستند که صحیح نیست. وقتی گفتار این مدعیان را دروغ می پندارد اساس دین را زیر سؤال می برد. سومین علت آن این است که دنیای امروز دنیای پوزیتیویسم و علم تجربی است. نمی گویم علم خوب نیست یا من با علم مخالف هستم. علم هر روز بیشتر پیشرفت می کند. تمام مظاهر تکنولوژی اعم از تلویزیون، موبایل، ماشین و... محصول پیشرفت هر روز علم هستند، وسایلی که تا ۲۰۰ سال پیش اصلاً وجود نداشتند. در اثر این پیشرفت ها مردم به علم ایمان آورده اند اما چون این علم، حسی و تجربه گرا است، نمی خواهد بالاتر از حس و تجربه را درک و قبول کند. بنابراین نمی تواند خدا را بفهمد. علم در ذرات فیزیک و ذره و زیر ذره و هسته اتم تحقیق می کند و می گوید خدا در اینها نیست؛ یا یک پزشک تمام بدن انسان اعم از قلب و مغز و... را آناتومی می کند و اما می گوید ما خدایی نیافتیم. در نتیجه، چون اصالت با تجربه است موجوداتی مثل خدا و روح، انکار می شوند. علم گرایی خوب است اما حد افراطی آن که همه چیز را در حد تجربه دانستن و بالا نرفتن از آن درست نیست. اگر بشر در تجربه بماند و نتواند بالاتر از دایره تجربه پیش برود دین گریزی پدید می آید. مثل افرادی که علم زده هستند. پس دین گریزی نسل جدید به سه دلیل خلاصه می شود: تنبلی فکری، عملکرد ناصحیح مدعیان دینداری و اصالت را به تجربه حسی دادن و از تجربه فراتر نرفتن.

پیر و صحبت های حضرت عالی، استاد مطهری نیز نارسایی مفاهیم فلسفی غرب را عامل دین گریزی و گرایش به مادی گرایی می داند.

همه اش هم نارسایی فلسفه غرب نیست، حتی ممکن است رسایی فلسفه غرب موجب دین گریزی شود! مثلاً ممکن است شما آثار ژان پل سارتر (فیلسوف اگزیستانسیالیست و ملحد فرانسوی) را خوب بفهمید اما دین گریز نشوید با این که خود سارتر یک فیلسوف دین گریز و ملحد است. خود فلسفه وی دین گریز است.

مفیدیات
برداشت های مختلفی از دین در طول تاریخ شده است آیا ممکن است عوام را و نه اندیشمندان را دچار تردید در حقانیت دین کند و آیا این هم یکی از دلایل دین گریزی است؟

بله، این هم یک علت است. برداشت غلط، محصول عدم تفکر و تعمق است. به ویژه جایی که کسی خوب تحقیق نمی کند اما می گوید حق با من است.

مفیدیات
در جامعه معاصر امروز ما و در ایران امروز، کدام یک از این سه عامل را مؤثرتر در دین گریزی می دانید؟ آیا عملکرد بد مدعیان دین، تأثیر بیشتری ندارد؟

من در مقام اندازه گیری این عوامل نیستم؛ اما می توانم بگویم هر سه عامل تأثیر به سزایی دارند. البته ممکن است عوامل ریزتری هم باشند اما من عمده آن را گفتم.

مفیدیات
بعضی معتقدند یکی از عوامل دین گریزی، نگاه عمودی به دین است نه افقی! و می گویند بشر، سراسر نیاز است و دین باید پاسخ گوی همه نیازهای بشر باشد. عده ای می گویند دین ما را سیواب و ارضا کرده لذا ما دین را رها می کنیم و به سراغ چیزهای دیگر از قبیل تجربه می رویم؛ یا عرفان های نو ظهور را جایگزین می کند. اینجا باید چه کرد؟

اولاً؛ عمودی نیست که افق نداشته باشد. این عمود اگر بالا برود اما پایین نیاید ابتر است. عمود از پایین تا بالا است. عمودی اتفاقاً خوب است، اما قاعده را هم باید دید. می توان تا بی نهایت بالا رفت اما پایه عمود همین زمین است. جواب دوم این است که حتی اگر بگوییم تجربه بیشتر از دین به نیازهای زندگی ما جواب داده است، باید گفت همه زندگی انسان همین زندگی مادی است؟ انسان برای این زندگی چند روزه آمده است؟ یا فراتر از این زندگی این دنیایی است؟ اگر زندگی، وسیع تر از زندگی مادی و حسی است، علم تجربی چه جوابی برای زندگی بعد از این دنیای حسی دارد؟ تجربه نمی تواند آن زندگی را تأمین کند، اما دین برای آن زندگی برنامه دارد.

اما این که گفتید مثلاً عرفان های جدید را جایگزین دین می کند! باید گفت: دین خودش عرفان است؛ عرفان یعنی

معرفت خداوند. این عرفان‌های به اصطلاح جدید که حاوی معرفت به خدا نیستند به هیچ دردی نمی‌خورند.

صغیریات

استاد با توجه به ساحت وجودی انسان یعنی عقل، احساس و اعضا و جوارح؛ گفته می‌شود که دین به معانی خاص یعنی اسلام برای هر سه این ساحت‌ها برنامه دارد، در حوزه عقل، بحث از اعتقادات مطرح است، در حوزه احساس، اخلاق و در ساحت اعضا و جوارح هم فقه و تکالیف فقهی. به نظر شما اگر جامعه‌ای نسبت به یکی از این سه حوزه بی‌مبالا بود شما آن را جامعه بی‌دینی می‌دانید؟

این جامعه بی‌دین نیست ولی از لحاظ دینی ناقص است.

قاصر به یک معنایی، سرانجام مقصر می‌شود. قاصر جاهل به یک معنا گناه ندارد اما باید به قصورش پی ببرد چون خدا به او قدرت فهم داده است. اگر به قصور خود پی برد و جبران آن را نکرد مقصر می‌شود. اما اگر به هر عنوان به این قصور پی نبرد جاهل باقی می‌ماند.

صغیریات

شاخصه‌های یک جامعه دیندار از نظر شما چیست؟ دیندار به معنایی که ظواهر دینی را رعایت کند مثل جامعه ما یا عربستان سعودی است که ظواهر دینداری در آن رعایت می‌شود وجود دارد. اما دیندار با توجه به سه مرحله‌ای که من گفتم خیلی سخت است. همان کلمه

■
دین‌گزینی نسل جدید
به سه دلیل خلاصه می‌شود:
تنبلی فکری،
عملکرد ناصحیح مدعیان دینداری
و اصالت را به تجربه حسی دادن
و از تجربه فراتر نرفتن.
■



به هر کدام از این سه بخش، لطمه‌ای وارد شد نقصی دارد، نسبت به آن بی‌دین است و اگر به هر یک از این سه بخش، مؤمن باشد دیندار کامل است.

صغیریات

پس ما نمی‌توانیم بی‌دین را به صورت مطلق تصور کنیم! زیرا به هر حال هر انسانی در یکی از سه ساحت گفته شده مقید به دینی می‌باشد.

نه! موافق نیستیم. آدم بی‌دین مطلق هم پیدا می‌شود. مانند کسی که عمداً با دین سر ستیز و عناد دارد.

صغیریات

حال اگر کسی ناگزیر دین‌گریز شد. مثلاً در اثر عملکرد مدعیان دینداری، این فرد هم مورد عذاب خدا قرار می‌گیرد؟

در باره عذاب الهی من نمی‌توانم قضاوت کنم؛ اما این فرد چنان چه به موازین دینی پشت کرد مقصر است، اما شاید جرمش کمتر از آن باشد که عناد دارد.

صغیریات

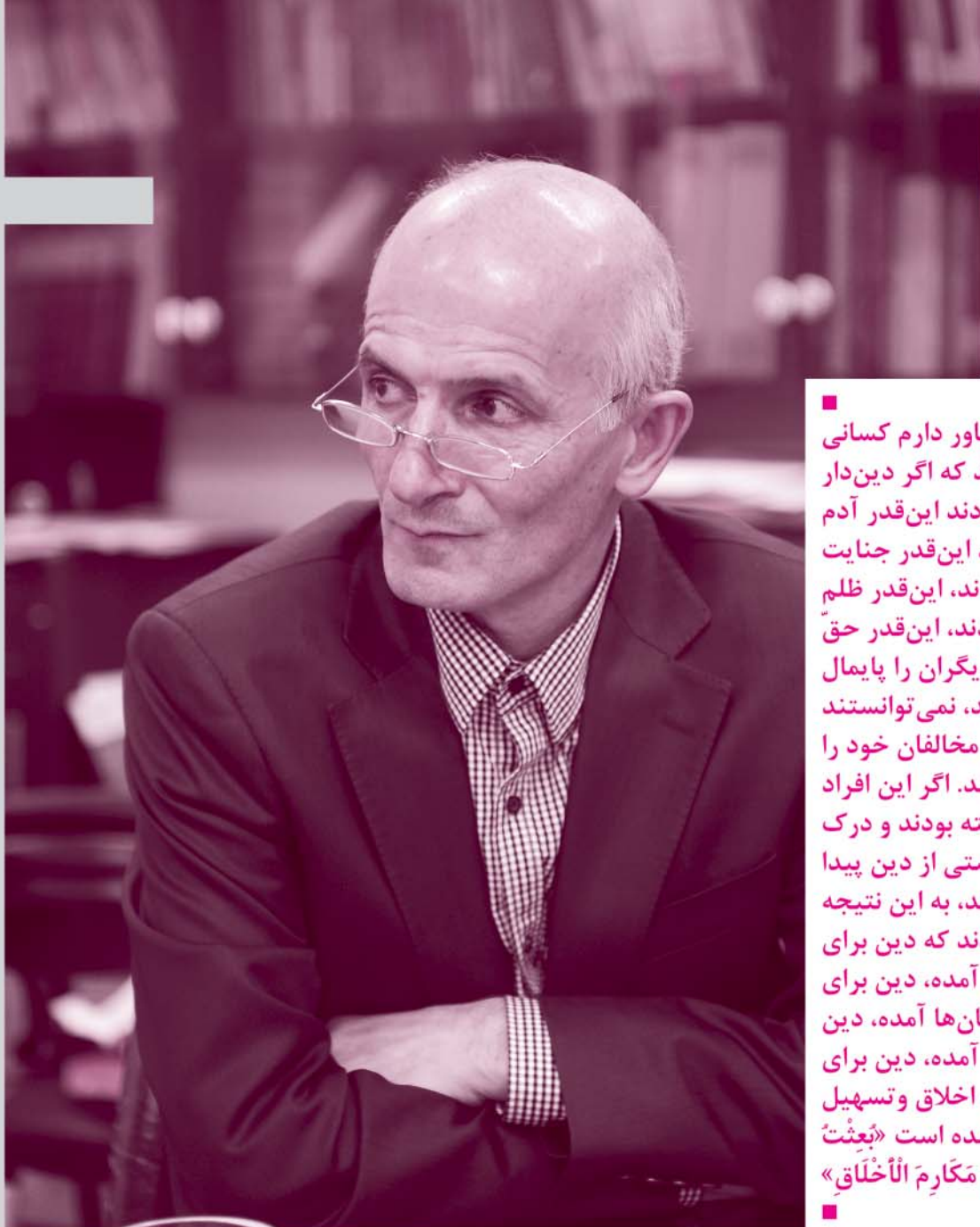
قبول دارید که چنین فرد بی‌دین که گریزش از دین واکنشی است، قاصر است و نه مقصر؟

عمودی که شما گفتی؛ یک وقت دینداری در سطح افقی است یعنی عمل به همین ظواهر، اما دینداری حقیقی باید در عمق زندگی جریان داشته باشد. این فرد به وحدت وجود و معرفت عمیق به باری تعالی می‌رسد، مثل معرفت حضرت علی علیه السلام؛ امام علی تجسم کامل دین است، پیداکردن چنین دینداری بسیار سخت است. جامعه‌ای که همه افراد مثل امام علی یا سلمان باشند یافت نمی‌شود.

صغیریات

در تجربه و نمونه تاریخی موردی داریم که مظهر دین اصیل و کامل یافت شده باشد؟

جامعه‌ای که همه مثل پیامبر یا امام علی که مظهر دین کامل است پیدا نشده است. فرد کامل و اعلای دینداری حضرت پیامبر و حضرت امیر است. مثل ایشان تا حالا نیامده است اما کمتر از ایشان بوده است.



■ من واقعاً باور دارم کسانی هستند که اگر دین دار نبودند این قدر آدم نمی گشتند، این قدر جنایت نمی کردند، این قدر ظلم نمی کردند، این قدر حق دیگران را پایمال نمی کردند، نمی توانستند این قدر مخالفان خود را سرکوب کنند. اگر این افراد تربیت یافته بودند و درک درستی از دین پیدا می کردند، به این نتیجه می رسیدند که دین برای تعالی آمده، دین برای حقوق انسان ها آمده، دین برای ادب آمده، دین برای کمک به اخلاق و تسهیل ادب آمده است «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» ■

مصاحبه صغیر حیات با

دکتر فراستخواه

جامعه شناس و دین پژوه

پیرامون دین و دین گریزی

صغیر حیات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

۱۴

در بدو امر از دو واژه «دین و گریز از دین» تعریف مختصری بفرمایید.

من فکر می‌کنم دین دو سویی متمایز دارد: یک سویی دین، دین به مثابه‌ی امر رئال، یک سویی دیگر دین به مثابه‌ی امر ایده‌آل. یعنی [Religion as a real affair or religion as an ideal affair] آندکی دیرتر این امر رئال و امر ایده‌آل را خواهم گفت که با هم ارتباط دارند، فعلاً اجازه بدهید این‌طور عرض کنم دین به عنوان امر رئال ساحتی از زندگی بشر است، ساحتی از ذهن بشر است، ساحتی از زبان بشر است.

ویتگنشتاین می‌گوید: انواع واژگان و لغت (Vocabulary) و انواع گرامرها وجود دارد، گرامر علم یا گرامر هنر داریم، یک زبان هم وجود دارد که زبان دین است. خود دین زبانی دارد؛ این زبان نمادهایی دارد، واژگانی دارد، در اصل یک دستور زندگی است. پس به این معنا تصور من این است که انسان یک موجود چند ساحتی است، یک ساحت از ذهن بشر، یک ساحت از زبان بشر و یک ساحت از زیست بشر می‌تواند دین باشد. این یعنی چه؟ این شیوه‌ای از احساس است، بنده و شما و دوستان اگر احیاناً این احساس را داریم دین برای ما موضوعیت پیدا می‌کند. اما ممکن است نداشته باشیم، خیلی از دوستان ما که دوستان خوب بسیاری هم هستند، احساس دینی ندارند؛ به علل و دلایل مختلف. می‌توانیم با آنها هم طبق قواعد عرف و اخلاق و قانون زندگی آزادمنشانه داشته باشیم. در نتیجه من تصور می‌کنم دین ساحتی از ذهن انسان، زبان انسان و زیست انسانی است، شیوه‌ای از احساس و ادراک است. برای خود، نمادهایی (Symbols) دارد، نمادها و گرایش‌هایی از طریق دین برای انسان به وجود می‌آید. باورهایی شکل می‌گیرند که یک نظام آیینی را پدید می‌آورند، مثلاً آیین بودایی، مسیحی، یهودی، اسلامی، زرتشتی، آیین‌های مختلف، شینتو و شمن‌ها و بقیه به وجود می‌آید. در هر دینی روایاتی وجود دارند، متون مقدس (Text) وجود دارد، اولیای دین و سنن دینی شکل می‌گیرند. اشیا و مکان‌های متبرک در نظر دین‌داران به وجود می‌آیند، شریعت شکل می‌گیرد: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَهَاجاً»^۱.

کسانی مثل گلاک و استارک از منظر جامعه‌شناختی کار کرده‌اند. ما با دانشجویها خیلی کار کرده‌ایم، در چند دهه‌ی گذشته، پرسش‌نامه‌ها و پیمایش‌های ممتد صورت گرفته است. انباشتی از این پیمایش‌ها وجود دارد. چند سال

پیش اینجانب روی مطالعات ممتد فراتحلیل (Meta-analysis) انجام دادم، حداقل ۹۰ و چند تحقیق را فراتحلیل کردم. یعنی نتایج پیمایش‌ها و مطالعات را دوباره چیدم و بررسی کردم و اینها را در وبلاگ^۲ منتشر کردم، در انجمن جامعه‌شناسی چندین مرتبه اینها را بحث و ارائه کردم. از مجموع تحقیقاتی که سال‌های گذشته درباره‌ی دین شده، یک چیزی خلاصه کردم که نتایج روندهای دینی در ایران چیست؟

گلاک و استارک پنج بُعد دین‌باوری یا دین‌داری یا دین‌ورزی را برای دین‌داری مطرح کردند: یکی این که دین یک تجربه (Experience) یک تجربه‌ی زیست است. هر کس یک تجربه‌ی زیست دارد، مثلاً نذر کرده و نذر او قبول شده است، تجربه‌ای از توکل به خدا دارد، تجربه‌ای از چیزهای دیگر دینی دارد. چند روز پیش یکی از دانشجویان دکتری‌ام از فرصت مطالعاتی‌اش در تورنتو برگشته بود نقل می‌کرد که در لابی مجتمع اجاره‌اش یک ایرانی شله زرد نذری آورده بود ساکنانی از ملیت‌ها و دین‌های مختلف می‌آمدند و در مراسم شرکت می‌کردند. پس یک بُعد دین، بُعد تجربی است.

بُعد دوم دین، باورها (Beliefs) است، باور به خدا، باور به این که آیا خدا شخصی است یا غیر شخصی؟ خدای ادیان شرقی آسیایی خدای شخصی نیست، اصلاً خدا به آن معنای شخصی در نزد آنها نیست. در حالی که در دین‌های سامی نوعاً خدای شخصی وجود دارد. در نظر بسیاری از عارفان ما خدای متعال غیر از خدای متشرعین است همینطور در نظر حکمای ما. بنابراین هر کدام از این دین‌ها سیستم‌های باور متفاوتی دارند. معاد جسمانی، معاد روحانی یا معاد در بعضی از دین‌های شرقی وجود ندارد و به جای آن تناسخ وجود دارد. می‌بینید انواع باورها وجود دارد.

بُعد سوم، مناسک (Ritual) است. هر دینی برای خود یک مناسکی دارد. اسلام مناسکی مثل حج، نماز، روزه و... دارد. یهودیان هم برای خودشان دارند، مسیحیان هم برای خودشان عشای ربانی دارند و... .

چهارمین بُعد، دانش است، یعنی دین شامل چه آگاهی‌هایی است، معمولاً یک دین دار چه دانشی دارد؟ ما معمولاً در ایران این را خیلی پیمایش نمی‌کنیم، چون یک اوریب و اشتباهی در نتیجه تحقیق ایجاد می‌کند، انواع و اقسام فشارها (Impose) به مغز مردم وارد می‌شود. متأسفانه

آموزش‌های مذهبی اجباری در مدارس و رسانه‌ها به عنوان تعلیمات دینی، حقیقت دین‌داری را نشان نمی‌دهند. اگر جامعه قبل از انقلاب را می‌خواستید پیمایش کنید چه بسا دانش دینی می‌توانست بخشی از دین‌داری را بازنمایی کند.

بعد آخر هم پیامد است. ما وقتی دین‌دار هستیم، احساس می‌کنیم که نتیجه‌ی آن برای زندگی ما، دنیا و آخرت چه می‌شود؟

پس تا این جا که من گفتم دین به مثابه‌ی امر رئال، یعنی یک امر واقعی اجتماعی و انسانی که در بین مردم وجود دارد؛ چه در مقیاس خرد و چه مقیاس کلان.

یک نگاه دیگر به دین، دین نه به مثابه‌ی یک امر رئال، بلکه به عنوان یک امر ایده‌آل است. منظور من از ایده‌آل این است که این‌طور دین‌داری در سطح خواص است. یعنی کسانی هستند که به عنوان امر ایده‌آل دین‌باور هستند، دین برای آنها تجربه‌های بسیار نافذی است. معمولاً این‌طور دین‌داری قرین رویدادها و حادثه‌ها است. مثلاً محمد (صلوات الله علیه و آله) یک انسانی بوده که چنین دینی

داشته، دین ابراهیم که در قرآن توصیف به ملت ابراهیم می‌شود. دین‌داری ابراهیم، محمد، مسیح و... حاوی یک تجربه‌های بسیار عمیق و قرین رویدادها است. مثلاً موسی؛ طبق روایات، خانم ایشان دچار درد بارداری است، شرایط جوی هم نامناسب است، در بیابان مانده و آواره هستند. بعد از دور یک نوری می‌بیند: «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا».^۳ یعنی یک حادثه. بعد به آن جا می‌رسد که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ».^۴ یعنی حالتی است که یک اتفاقی باعث شروع وحی به موسی شده است. یا مثلاً چیزی که در غار حرا برای تأملات رسول الله ذکر می‌شود که در غار حرا چه اتفاقاتی افتاد و آن تأثیراتی که در وجود ایشان گذاشته بود و بعد هم داستان: «اَقْرَأْ».^۵ اینها یک اتفاقات و حوادثی است، یک چیزی است که بر انسانی عارض

می‌شود و او را به طور کلی مبعوث و برانگیخته می‌کند، به زمان و تاریخ جاری می‌کند. یک امر خارق العاده است، با معجزاتی همراه است، با کراماتی همراه است. این امر ایده‌آل معمولاً در یک پروسه‌ای به جامعه انتقال می‌یابد و دوباره در یک فرآیندی تبدیل به یک امر رئال می‌شود. این دیالکتیک خیلی عجیب است، یعنی تا پیامبر متحوّل می‌شود، تا می‌آید مخاطب پیدا می‌کند، دعوت می‌کند، از بین آنها انواع انسان‌ها درمی‌آیند، بعد این امر ایده‌آل دوباره تبدیل به یک آیینی می‌شود و دوباره رئال می‌شود. بعد جمله‌هایی که همه‌ی ما شنیده‌ایم.

مفیر حیات

رنال به معنی واقع یا بر طبق آنچه وجود دارد؟

نه، واقع؛ امر رئال، یعنی امری که در واقعیت وجود دارد، نه حقیقت (Truth).

مفیر حیات

از نظر تقدّم و تأخّر اینها ارتباطی با هم ندارد؟

اینها را به شکل خطی نمی‌شود تبیین کرد، ولی نوعاً به نظر می‌رسد همیشه با هم ارتباط دیالکتیکی داشته‌اند، یعنی هم در سطح وسیع‌تر عامه، هم در سطح خواص.

مفیر حیات

نمی‌شود اسم آن را فطرت بگذاریم؟

به معنایی می‌شود. من نمی‌خواهم خیلی روی اینها برجسب‌های خاصّ کلامی بگذارم، یک مقداری وسیع‌تر نگاه کنیم. به نظر من هم امر رئال هم امر ایده‌آل همزاد انسان هستند، همیشه نوعاً با انسان بوده‌اند. وقتی ما تاریخ انسان را بررسی می‌کنیم می‌بینیم به نحوی در بین مردمان، این دو امر بوده است، حتی در کتیبه‌ها و نوشته‌هایی که در دیوار غارها می‌بینیم. در گذشته هم از دیرباز انسان‌هایی بوده‌اند که حداقل به زبان خاصّ خود این چیزها را داشته‌اند. امر رئال هم در مقیاس بزرگ بوده است، یکی هم در مقیاس کوچک.

در روایات ما می‌گویند ۱۲۴ هزار پیامبر ظهور کرده‌اند. برای هر کدام از این پیامبران به نحوی یک امر ایده‌آل بوده است. هر کدام از اینها یک امتی، یا گروهی یا مخاطبی پیدا کرده‌اند، بعد در زمان حیات آنها یا به ویژه بعد از حیات آنها یک امر رئالی شده که در آنها انواع و اقسام داستان‌ها به وجود آمده است. خود من تصوّر می‌کنم این‌طور نبوده که دین از انبیا شروع شده، یعنی در خود انسان وجود دارد، که از آن تعبیر به فطرت می‌کنند. معمولاً به خرافه و انحطاط دچار می‌شود و بعد انبیا می‌آمدند که این را بهبود و اعتلا بدهند، اصلاح کنند،

■ اگر محمد ﷺ الان مبعوث می‌شد به دموکراسی و اخلاق مدنی و آزادخواهی و عدالتخواهی و تمدن معقول و توسعه پایدار و عرف جدید و عقل سلیم امروزی فرا می‌خواند و خشونت، بی‌عدالتی، ابتذال، نابرابری، فقر، تخریب محیط زیست، هژمونی دولتهای قدرتمند و تعصب و تزویر و مناسک گرایبی قالبی را نقد می‌کرد. ■

تعالی بدهند، بگویند بهتر است این‌طور دین باوری و دینداری شود. من می‌خواستم تمایز دین به مثابه‌ی امر رئال با امر ایده‌آل را عرض کنم. با مثال‌هایی که بعداً در دنیای اسلام خواهم گفت، این مسئله بیشتر وضوح پیدا خواهد کرد. این را هم بگویم که گفته‌اند دین هم‌زاد و همپای انسان بوده، اما حقیقت این است که محققان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، فیلسوفان دین، مورخان دین، انواع و اقسام نظریه‌پردازان، آمده‌اند و از روندهای تاریخی و دوره‌های تاریخی صحبت کرده‌اند. مثلاً آگوست کنت می‌گوید: در دوره اسطوره ذهن انسان خیلی دنبال اسطوره‌ها در دین‌داری می‌رفت. بعد دوره‌ی فلسفی آمده که بحث‌های متافیزیک فلسفی رواج یافته، بعد هم دوره‌ی تجربی و اصالت تجربه آمده است. یک دوره‌ای در تاریخ اندیشه، علم تجربی وارد شده است. در این دوره مردم دیگر نمی‌خواهند بارش باران را با خدا توضیح بدهند، به جای این‌که بگویند باران را خدا فرستاده می‌گویند آب تبخیر و تقطیر شده، یک ارتباطی بین پدیده‌ها وجود دارد و باران می‌بارد.

آگوست کنت می‌گوید: ذهن بشر و به طور کلی تاریخ انسانی یک دوره‌هایی را طی کرده، یک دوره‌هایی دین بوده، این حرف‌ها یک مقدار قدیمی هستند، یعنی مربوط به قرن ۱۹ هستند. یک مقدار خطی‌اند، بعداً خیلی از محققان اینها را قبول نکردند، پوزیتیویستی دیده‌اند، احساس کرده‌اند تاریخ بشر این‌طور خطی نبوده، انواع و اقسام دیدگاه‌ها را داشته است. در عین حال که علمی نگاه می‌کرده، در همان حال هم می‌توانسته ایمانی نگاه کند، دین‌دارانه نگاه کند.

من می‌خواهم به فضای فکری ایران اشاره کنم، مثلاً کسانی مثل فویر باخ می‌گوید: ما اصلاً با خدا از خود بیگانه می‌شویم، کمالاتی که در خود جستجو باید بکنیم فراقنی به آسمان می‌کنیم و از خود بیگانه می‌شویم. بحث مشهوری در بحث او هست و آن اینکه: آیا خدا انسان را آفریده است؟ یا انسان خدا را آفریده است؟ ایشان به این نتیجه رسیده این انسان است که خدا را می‌آفریند، یعنی برعکس آنچه ما داریم: «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»، ایشان درست وارونه گفته است. می‌دانید ایشان کسی بوده که مارکس از او اقتباس کرده، خیلی تأثیر بزرگی در مارکس داشته است. اینکه در سنت ما آمده خدا انسان را بر صورت خویش آفرید، فقط هم در سنت اسلامی نیست،

او درست بر عکس‌اش را می‌گوید. می‌گوید: این انسان‌ها هستند که بر صورت خویش خدایی را در آسمان می‌آفرینند. البته ایشان می‌گویند: کمالاتی که انسان در خود می‌خواهد در آسمان جستجو می‌کند، در حالی که باید آنها را در خود جستجو کند. به قول حافظ: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. یا به تعبیر مولوی:

ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید؟

معشوق همین جاست بیاید بیاید

فویر باخ این‌طوری گفته که ما در واقع از خود بیگانه (Alien) می‌شویم، و باید به خود برگردیم، آگاهی، آزادی، قدرت، خلاقیت، عدالت، مهربانی و علم را در خود جستجو کنیم. اما این را فراقنی می‌کنیم، در آسمان جستجو می‌کنیم. بعد ایشان می‌گوید: دین منشأ بیگانگی انسان‌ها است. همان که مارکس می‌گوید: افیون توده‌ها و آه ستم‌دیدگان و روح جهان بی‌روح است، مارکس تحت تأثیر این مطالب و آموزه‌ها است.

بعد به وبر می‌رسیم که شناخته شده‌تر و یکی از استوانه‌های جامعه‌شناسی دین است. ماکس وبر مطرح

می‌کند: روز به روز جریان عاطفی به نفع جریان عقلانی عقب می‌نشیند. ایشان معتقد است: روز به روز با عقل و علم، افسانه‌زدایی و افسون‌زدایی از عالم می‌شود. در نتیجه ایشان می‌گوید: عالم جدید عالمی فسون‌زدایی شده می‌شود. ایشان جامعه‌شناس دین برجسته‌ای است که در قرن ۱۹ صحبت می‌کند و می‌گوید در دنیای جدید مردم کمتر افسانه‌ها را دنبال می‌کنند، مردم می‌خواهند نظریه‌ها را دنبال کنند، نقد و بررسی کنند. از خیلی فسون‌ها و رازها، راز زدایی می‌شود. خود وبر خیلی هم استدلال نمی‌کند، البته خود او هم با این دنیای جدید مشکل دارد و از قفس آهنین بورکراسی بحث می‌کند در عین حال همین گفتار ایشان را هم بعداً جامعه‌شناسان دین نقادی می‌کنند که تاریخ این‌طور خطی

■ **دین‌داری آدم‌های با نزاکت، معمولاً دینداری مؤدبانه و آزادمنشانه می‌شود، دین‌داری آدم‌های نانجیب هم نانجیبانه و متعصبانه و مردم آزارانه می‌شود، دین‌داری انسان‌های ابله هم ابلهانه می‌شود، دین‌داری انسان‌های خردمندانه و معقول می‌شود.**

نیست، انسان هم خیلی موجود یکسره عقلانی نیست، انسان می‌خواهد یک مقدار هم غیر عقلانی باشد. ما واقعاً می‌بینیم، انسان خیلی نمی‌خواهد همه‌اش عقلانی (Rational) باشد، یک مقدار می‌خواهد غیر عقلانی (Irrational) باشد.

اجازه بدهید این قسمت بحث را مختصر و جمع کنم کسی مثل اینگلهارت که خیلی جدیدتر است، ایشان هم مطرح می‌کند: در واقع دین نتیجه‌ی فقدان امنیت وجودی برای انسان است، هر جا انسان نتواند احساس امنیت وجودی کند سراغ دین می‌رود. ایشان می‌گویند: وقتی توسعه اتفاق بیفتد این نگرانی از امنیت وجودی کمتر می‌شود، در نتیجه به تبع آن با این فرآیند توسعه یک مقدار احساس امنیت در انسان‌ها زیاد می‌شود و نقش دین کم‌رنگ‌تر می‌شود. ولی بعد خود او می‌گوید: از طرف دیگر توسعه سبب جمعیت‌های مذهبی هم زیاد می‌شود، در نتیجه اینجا پارادوکس به وجود می‌آید.

صفریات
به نظر اینگلهارت نقش دین کم‌رنگ می‌شود با توسعه، یا باورهای دینی کم‌رنگ می‌شود؟ تفاوتی ندارد، چون امنیت انسان‌ها احساس می‌کنند. می‌بینند که همچنان درگیری مباحث نظری وجود دارد، آنهایی که ساده می‌کنند می‌گویند دین تمام شده واقعاً این‌طور نیست، خیلی پیچیده است، هر چند این بحث‌ها را هم نمی‌توانیم نادیده بگیریم. ولی دشوار است، ما می‌خواهیم مرتب کلمات را ساده کنیم. در حالی که حقیقتاً دشوار هستند.

صفریات
این دیدگاه با دیدگاه مارکس که دین افیون است یکسان نیست؟
با هم ارتباط دارد. البته این از بحث مارکس خیلی فاخرتر است، خیلی مبحث وسیع‌تری مطرح می‌کند. مارکس فقط از دیدگاه تعارض‌های طبقاتی دیده است، مارکس

به نظر من دین هر چه افقی شود بسیار گسترش پیدا می‌کند، تحوّل پیدا می‌کند، با جامعه همراهی می‌کند و به جامعه تعالی می‌دهد. ما معمولاً متری داریم، متر ما ایدئولوژی‌های ما است، منافع ما است، موقعیت و ریاست و قدرت و رانت‌های ماست. حداقل در خوشبینانه‌ترین حالت قرائت خود ما است. آن را ملاک قرار می‌دهیم، بعد یک به یک غربال می‌کنیم. اگر غربال ما ادامه پیدا کند در این عالم غیر از خود ما کسی نمی‌ماند، بقیه‌گریز از دین دارند.

می‌گوید: اینها را طبقات بالا درست کرده‌اند تا به طبقات پایین بگویند شما در آخرت نتیجه را می‌بینید. ولی اینگلهارت در یک سطح خیلی وسیع‌تر می‌بیند، مثلاً می‌گوید: ملت‌های شکست خورده، دولت‌های شکست خورده و فجایع طبیعی و اجتماعی است که گرایش به دین را زیاد می‌کند. البته می‌دانید که پیمایش‌های بین‌المللی انجام شده و شواهد خیلی زیادی هم این را نشان می‌دهند. اتفاقاً یکی از مباحث را در ایران هم می‌شود دید، در ایران مدرنیزاسیون دولتی پهلوی شکست خورد. شکست به این معنا که در آن فساد و نابرابری شد، در آن یک شرایطی ایجاد شد که نتوانست پیش برود. ما انصافاً به یاد داریم، (آن زمان دانشجو بودیم)، رشد درآمدها و وضعیت تحولاتی که در جامعه صورت می‌گرفت، به گونه‌ای بود که بعضی از محققان می‌گفتند یک انقلاب صنعتی کوچک در ایران دارد اتفاق می‌افتد، در ابعاد مختلف و

بزرگ؛ ولی در عین حال شکست خورد و نتوانست به سرانجام برسد، به دلیل این‌که نامتوازن بود؛ مثلاً به روستاها و مردم آن رسیدگی نمی‌شد، به همین دلیل نابرابری‌ها زیاد شد و روستایی‌ها هم به شهر آمدند. در واقع احساس نابرابری زیاد شد. از سوی دیگر فساد در بین دولت‌مردان رسوخ کرد، - البته با حجم زیاد فسادهای امروزی آن فسادهای ذهن ما نمی‌آید! - ولی به هر حال آن موقع فساد وجود داشت، این را احساس می‌کردیم. مسئله‌ی دیگر وابستگی بود. مردم احساس کردند که تصمیمات در سطح کلان خیلی ملّی نیست، ارتباط با مراکز خارجی دارد. خودکامگی که بر اثر غرور درآمدهای نفتی در شاه به وجود آمد، باعث شد ملیون را سرکوب کند، روشن‌فکران را سرکوب کند، این‌ها همه دست به دست هم دادند و پروژه‌ی دولتی شکست خورد. وقتی مدرنیزاسیون دولتی در ایران شکست خورد مردم

دنبال مذهب رفتند. در نتیجه آلترناتیو این مدرنیزاسیون، مذهب شد. رهبران مذهبی خاصی که سیاسی شده بودند توانستند این تحوّل خواهی مردم را به نفع خود مصادره کنند. مجموعاً می‌خواهم عرض کنم این مباحث خیلی مباحث مهمی هستند. البته همچنان جامعه‌شناسان دین جدید که ما الآن با مباحث آنها در کلاس‌ها و مطالعات خویش کار می‌کنیم، مثلاً هرپولژه مطرح می‌کند: انسان به یک نوع نسیان جمعی (Collective Amnesia) در دوره‌ی دنیای امروز، دچار شده است. مردم دیگر می‌خواهند خدا را فراموش کنند، یعنی زندگی آنها طوری شده است که در آن خدا نیست، زندگی آنها درگیر چیزهای دیگر است و در نتیجه ایشان می‌گوید: یک نوع فراموشی جمعی درباره‌ی مفاهیمی مثل خدا و آخرت دارد اتفاق می‌افتد. من یک مرتبه کنجکاو شدم و در جامعه‌ی خودمان بررسی کردم، دیدم این مطلب وجود دارد. مردم صبح سوار مترو

می‌شوند، سر کار می‌روند و...، آن قدر اشتغالات در زندگی جدید وجود دارد که در بین آنها خدا یا حضور ندارد یا حضورش کم‌رنگ است. مردم محصور در تکنولوژی شده‌اند و دیگر این که رعد و برق را ببینند، آسمان را ببینند، توجه به یک حقایقی کند، بترسد یا اصلاً با خود طبیعت که با آن مواجه است یک خلاقیت‌هایی ببینند. الآن دیگر کم شده است.

صفریات

این کم شدن توجه به حضور خدا، گریز از دین است؟ یا ناگزیر از انسان امروز است؟

ناگزیر است. فرآیندهای تغییر موجب این وضع شده است، مارتین بوبر هم نظری مشابه این دارد؛ بوبر کتابی به نام «کسوف خدا» (Eclipse of God) نوشته است، ایشان می‌گوید: اصلاً خدا از آسمان ما کسوف کرده، علم ما، عقلانیت ما، مثل ماه شده است. نور ماه انسانیت و عقلانیت ما آمده است و جلوی نور خورشید الوهی را گرفته است. این است که می‌گوید:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز...، یعنی یک حالتی است که در واقع بین ما و خدا، خود ما حائل شده‌ایم، یعنی عقلانیت ما، علم ما، تکنیک و تمدن ما آن قدر توسعه پیدا کرده که حجابی برای حس امر الوهی شده است.

مارتین بوبر وجود خدا را نفی نمی‌کند، ولی می‌گوید: از آسمان زندگی امروزی کسوف کرده است. این مطالب حتی در بعضی مباحث متفکران ما هم وجود دارد، مثلاً اقبال لاهوری می‌گوید: یک دوره‌ای دوره‌ی صغارت دوره‌ی کودکی بشر بوده، در نتیجه مرتب از بیرون برای او پیامبر می‌آمده و دعوت می‌کرده، ولی بشر به یک بلوغی می‌رسد - این تعبیر اقبال در کتاب «بازسازی اندیشه‌ی دینی در اسلام» است -، در این دوره دیگر خود بشر خدا را تجربه می‌کند، نیازی به این که از بیرون پیامبری بیاید نیست. این منشأ می‌شود که تجربه‌ی دینی یک امر شخصی بشود

و به تدریج به جای دین، ایمان می‌نشیند، دین مهم نیست بیشتر ایمان است که شخصی است. حتی بعضی همین مسیر را ادامه می‌دهند، می‌گویند معنویت به جای دین می‌آید. بهرحال این مباحث وجود دارد. آقای مطهری به یاد دارم قبل از انقلاب با اقبال مناقشه داشت، مطهری می‌گفت: این که اقبال برای ختم نبوت توضیح داده که چرا دیگر پیامبر نمی‌آید؟! توضیح و تبیین ایشان ختم دیانت است نه ختم نبوت. انصافاً هم این مناقشه خالی از وجه نیست، به هر صورت این مباحث خیلی سنگین هستند.

خود من در مجموع، به عنوان مطالعه کننده، اینها را فقط به عنوان مثال عرض کردم، معتقد هستم امر دین خطی نیست که یک زمانی بوده و یک زمانی نباشد، به این سادگی نیست. در دنیای امروز هم کم‌وبیش دین و ایمان به اشکال مختلف هست به اندازه‌ی دنیای گذشته هم نباشد به نحوی باز دین در این دنیا وجود

ایراد من به جامعه امروز ما این بوده است که می‌خواهیم همه چیز را از طریق دین رفع و رجوع کنیم، در حالی که قبل از دین باید به فکر چیزهای دیگر باشیم. جامعه‌ای که آموزش نادرستی دارد، جامعه‌ای که فرهنگ اخلاقی نادرستی دارد، مسلماً دین‌داری هم در آن جا اشکال دارد.

دارد. یعنی:

پری رو تاب مستوری ندارد ببندی در ز روزن سر برآرد
دین یک چیزی نیست که به این سادگی و به شکل خطی
بشود درباره‌ی آن نظریه داد. چون با بخشی از وجود انسان
در می‌آمیزد و از آن سر برمی‌آورد. حتی کسانی مثل پیتر
برگر هستند، ایشان جامعه‌شناس دین در بوستون آمریکا
است که چند دهه راجع به جامعه‌شناسی دین کار کرده
است، از دهه‌ی ۶۰ تا دوره‌ی کنونی. ایشان وبری است؛
پیتر برگر از نظر سنت‌های جامعه‌شناسی پیرو نخله‌ی وبر
است، در عین حال آخرین نظریه‌ی برگر این است که
نمی‌شود گفت دین با این فسون‌زدایی و راز زدایی از بین

می‌رود، بلکه دوباره رازهای جدید
می‌تولید می‌شود، افسون زدگی جدیدی
که آقای شایگان در ایران مدت‌ها
پیش نوشته‌اند. این هم در واقع به
نحوی می‌گفت افسون‌ها رفته، اما
دوباره یک افسون‌زدگی جدید پدید
می‌آید. برای مثال الان در آمریکا بازار
دین به قوت وجود دارد، همین برگر
توضیح داده که چطور در آمریکا یک
مارکتی به نام دین وجود دارد. برعکس
ایران که کالای دینی در انحصار
حاکمان در آمده است، در آمریکا بازار
رقابتی دین پررونق است. الان
فرقه‌هایی دینی در آمریکا وجود دارد
که بودجه‌ی آن‌ها از بودجه‌ی کشور ما
بیشتر است. آن جا کثرت وجود دارد
آزادی هم وجود دارد، بازار است، دین
یک ذائقه (Taste) است. یک کسانی
ذائقه دارند یکشنبه‌ها به کلیسا
می‌روند، یا یک روز دیگر با یک فرقه‌ی
دیگری. شما تصوّر کنید، اگر سفر هم

کرده باشید دیده‌اید مردمانی که مسائل زندگی آنها از
طرق دیگر تأمین است، درآمد دارند، ۴۰-۵۰ هزار دلار
متوسط درآمد سرانه دارند، کسانی هستند که برای ایشان
مسائل زندگی مادی حل شده است، همچنین دغدغه‌های
زندگی اجتماعی اعم از مسائل آزادی، دموکراسی و علم.
تا حدّی یک رفاه اجتماعی وجود دارد، کثرت آراء وجود
دارد، اما در همان جا مثنوی مولانا با تیراژه‌های میلیونی

■ **اگوست کنت می‌گوید: در دوره اسطوره ذهن انسان خیلی دنبال اسطوره‌ها در دین‌داری می‌رفت. بعد دوره‌ی فلسفی آمده که بحث‌های متافیزیک فلسفی رواج یافته، بعد هم دوره‌ی تجربی و اصالت تجربه آمده است.**



Auguste Comte
زاده ۱۹ ژانویه ۱۷۸۸
درگذشته ۵ سپتامبر ۱۸۵۷

چاپ می‌شود، آیین بودایی هم برای آن‌ها اهمیت پیدا
می‌کند و در دوره‌های اوقات فراغت خود به سراغ این
چیزها می‌روند. گروه‌های حاشیه‌ای مثل زنان، سیاهان و
گروه‌های دیگری که از طریق فرقه‌های دینی دنبال
مطالبات مدنی و علایق فرهنگی و اجتماعی خود هستند،
دنبال فضایی برای ابراز وجود هستند.

مفیرجیات

اینها جزو اعتقادات محسوب نمی‌شوند؟

همان امر رئال است. البته چه بسا داخل اینها هم شرایطی
پیش بیاید که برای افراد یک جذباتی و یک تجربه‌هایی از
جنس امر ایده آل دینی اتفاق بیفتد، ولی در مجموع
بیشتر امر رئال است. آن چیزی که من می‌خواهم تأکید
کنم این است که دین یک سره متغیر مستقل نیست، دین
هر چند در چیزهای دیگر تأثیر می‌گذارد ولی از یک نظر
هم متغیر تابع است، تابعی از چیزهای دیگر است، این
خیلی مهم است. یعنی امر دین تابعی از وضع ذهنی بشر
است، تابعی از وضع روحی بشر است، تابعی از وضع
اخلاقی بشر است، تابعی از وضع اجتماعی و فرهنگی بشر
است. این که هیوم - فیلسوف دینی مشهور - گفته: مهم
نیست انسان‌ها چه دینی دارند، اصلاً دین دارند یا ندارند،
مهم این است که خود آنها در چه وضعی هستند. بعد
توضیح می‌دهد، می‌گوید: دین‌داری آدم‌های با نزاکت،
معمولاً دینداری مؤدبانه و آزادمنشانه می‌شود، دین‌داری
آدم‌های نانجیب هم نانجیبانه و متعصبانه و مردم آزارانه
می‌شود، دین‌داری انسان‌های ابله هم ابلهانه می‌شود،
دین‌داری انسان‌های عاقل هم خردمندانه و معقول
می‌شود. اتفاقاً ما در سنت‌های خودمان هم داریم.

مفیرجیات

مکان را هم اضافه کنید، روستایی یا شهری.

- درست است، جغرافیا هم اثر دارد. فتوای روستایی بوی
روستایی می‌دهد، فتوای شهری بوی شهری می‌دهد. در
یک شرایط پرتعارض و پرکشمکش، دین‌داری توأم با
خشونت می‌شود، در یک شرایط توسعه یافته دین‌داری هم
توسعه پیدا می‌کند. اتفاقاً ما در سنت خودمان هم داریم:
«النَّاسُ مَعَادُنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِطْرَةُ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ»^۷، این حدیث صریحاً می‌گوید: مردم مثل
معادن طلا و نقره هستند، انسان‌های بد قبل از اسلام، در
دوره‌ی اسلام هم انسان‌های بد هستند. ما اتفاقاً در تاریخ
اسلام هم می‌بینیم از مسلمان‌های خیلی مشهور هستند
که خشن بودند وقتی مسلمان هم شدند خشن بودند.

انسان‌هایی که فرهیخته بودند وقتی مسلمان شدند هم فرهیخته بودند. این خیلی مهم است.

من ده، بیست و سی سال پیش در شب‌های قدر یک زمانی که حوصله داشتم مردم را با این مباحث درگیر می‌کردم که دین‌داری خودش نتیجه‌ی چیزهای دیگر است. ایراد من به جامعه امروز ما این بوده است که می‌خواهیم همه چیز را از طریق دین رفع و رجوع کنیم، در حالی که قبل از دین باید به فکر چیزهای دیگر باشیم. جامعه‌ای که آموزش نادرستی دارد، جامعه‌ای که فرهنگ اخلاقی نادرستی دارد، مسلماً دین‌داری هم در آن جا اشکال دارد.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۸، خود قرآن در ابتدا می‌گوید در این کتاب شکی نیست، اما فقط هدایت‌گر پرهیزگاران و خوش‌تندان است، کسی که مدیریت نفس و زمامداری امیال و احساسات و مناسبات خود نداشته باشد قرآن نمی‌تواند او را هدایت کند. «شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۹ کسی که نابکار است دین هم برای او نابکاری را تسهیل می‌کند.

من واقعاً باور دارم کسانی هستند که اگر دین‌دار نبودند این قدر آدم نمی‌کشتند، این قدر جنایت نمی‌کردند، این قدر ظلم نمی‌کردند، این قدر حق دیگران را پایمال نمی‌کردند، نمی‌توانستند این قدر مخالفان خود را سرکوب کنند. اگر این افراد تربیت یافته بودند و درک درستی از دین پیدا می‌کردند، به این نتیجه می‌رسیدند که دین برای تعالی آمده، دین برای حقوق انسان‌ها آمده، دین برای ادب آمده، دین برای کمک به اخلاق و تسهیل ادب آمده است «يُؤْتِيكُم مَّكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^{۱۰}.

صغیر حیات
نکته مهم این است که هنوز تجربه نشده که دین در طول تاریخ تابع نباشد. شما هیچ جایی در طول تاریخ نمی‌توانید پیدا کنید که بگویید دین اصل این است، دین تابع نیست و مستقل است.

- بله. من عرض کردم که دین یک چیزی است متغیّر و وابسته به چیزهای دیگر است.

صغیر حیات
بنابراین، من از کجا نفهمم دین می‌تواند از نظر تجربی مرا به هدایت برساند؟ در طول تاریخ که چنین دینی تجربه نشده است!

دقیقاً همین‌طور است. یعنی حسن و قبح عقلی برای همین است، ما باید با عقل و وجدان و اخلاق پیش برویم و دین را به محک بزنیم می‌دانیم یک چیزهایی خوب یا درست هستند، یا یک چیزهایی بد و نادرست هستند. دین را هم بر اساس حسن و قبح عقلی باید فهمید.



■ وقتی
مدرنیزاسیون
دولتی در ایران
شکست خورد
مردم دنبال
مذهب رفتند. در
نتیجه آترناتیو
این مدرنیزاسیون،
مذهب شد.
رهبران مذهبی
خاصی که سیاسی
شده بودند
توانستند این
تحول خواهی
مردم را به نفع
خود مصادره
کنند. ■

به حسن و قبح عقلی هم ممکن است همین آسیب برسد. بله، من نمی‌خواهم آن‌ها را مطلق کنم. فقط چون بحث ما دین است من خواستم بگویم ما در جامعه‌ی خود عادت کرده‌ایم به دین به عنوان یک متغیر مستقل نگاه کنیم. فکر می‌کنیم دین حل مسئله می‌کند یا از آن طرف بعضی می‌گویند دین خراب می‌کند. به نظر من هر دو دسته اشتباه می‌کنند. بعضی می‌گویند: فقط مسلمان‌ها در دنیا عقب مانده هستند، همه‌ی کشورهای که مسلمان نیستند پیشرفت کرده‌اند. بعضی این دیدگاه را می‌گویند که اشتباه است، چون از آن سو هم می‌توان نگاه کرد وضع منحط دینی نیز حاصل عقب‌ماندگی‌شان است. این جا داستان خطی نیست که دین منشأ همه‌ی عقب‌ماندگی‌ها باشد؛ بعضی هم از این طرف می‌گویند تمام نجات ما در عمل به احکام دین است، این دیدگاه هم اشتباه است، نجات در عقل و اخلاق و گفتگو وهم اندیشی و منطق و آزادی و تعلیم و تربیت صحیح است در آن صورت دینداری هم بهبود پیدا می‌کند. ما باید خود بشر را بهبود ببخشیم، تا وضع ما عوض نشود، چیزی تغییر نمی‌کند.

این خودت را در قالب چه چیزی می‌خواهید تعریف کنید؟ عقل بشر یا احساسات او؟

در سطح فردی عقل، عاطفه و اخلاق، در سطح اجتماعی تربیت اجتماعی و نهادهای مدنی. جامعه‌ای که در آن نهادهای مدنی وجود دارد، آزادی و دموکراسی هم وجود دارند، گفتگو وجود دارد و طبعاً دین‌داری هم بهتر

و همراهانی مثل یدالله سبحانی داشته است. بعد به فرانسه رفته، آن جا تحت تأثیر آموزش‌های بسیار فاخر، تحت تأثیر مدرسه‌ی پاریس قرار گرفته که انسان‌ها را تربیت می‌کند، برای انسان‌ها عزت نفس می‌آورد، برای انسان‌ها درک اخلاقی می‌آورد. نمی‌خواهم خیلی آن‌ها را ایده‌آل کنم، ولی یک واقعیتی است که ما مطالعه کرده‌ایم، این‌ها مطالعات ما است، تحقیقات ما است که در نظام‌های آموزشی چه اتفاقاتی می‌افتد، چه امکان‌هایی وجود دارد؟ بعد کارنامه زیست اجتماعی سالم بازرگان، نحوه‌ی زیست و مناسبات خوب او، مناسبات مالی، مناسبات اجتماعی، مناسبات اقتصادی، مناسبات فرهنگی و مطالعات او؛ مجموعاً دست به دست هم داده از او یک مهندس مهدی بازرگانی درست کرده که می‌خواهد حالا دین‌داری نجیبانه‌ای و آزادمنشانه و مؤدبانه‌ای داشته باشد، می‌خواهد دین‌داری خردمندانه و آزادخوانه‌ای داشته باشد و تا آخر هم سعی کرد پای این بایستد. همین‌طور مثال‌های دیگر.

مؤید نکته‌ای که شما می‌فرمایید دین تابع است، متغیر مستقل نیست، می‌توانیم این را هم اضافه کنیم و مؤید این باشد که نرم‌های اخلاقی که در دین می‌آید تاسیسی نیست، امضایی است.

بله، همین است که می‌بینیم بسیاری از احکام دینی امضایی و ارشادی است. یعنی نظامات خوب عرفی و اجتماعی را تأیید کرده است. یک جایی مفصل بحث

معتقد هستیم امر دین خطی نیست که یک زمانی بوده و یک زمانی نباشد، به این سادگی نیست. در دنیای امروز هم کم‌وبیش دین و ایمان به اشکال مختلف هست به اندازه‌ی دنیای گذشته هم نباشد به نحوی باز دین در این دنیا وجود دارد.

کرده‌ام که اگر محمد ﷺ الان مبعوث می‌شد به دموکراسی و اخلاق مدنی و آزادیخواهی و عدالتخواهی و تمدن معقول و توسعه پایدار و عرف جدید و عقل سلیم امروزی فرا می‌خواند و خشونت، بی‌عدالتی، ابتذال، نابرابری، فقر، تخریب محیط زیست، هژمونی دولتهای

می‌شود. برای نمونه آقای بازرگان دین‌دار است، آیت الله طالقانی می‌گفت: مهندس بازرگان، دین‌دار و متشرع بوده چرا؟ چون پدر و مادرش او را تربیت درستی کرده‌اند، بعد در خط کسانانی مثل ابوالحسن فروغی افتاده، استادهاى خوب دیده، تحت تأثیر افراد فرهیخته قرار گرفته، همیاران

قدرتمند و تعصب و تزویر و مناسک‌گرایی قالبی را نقد می‌کرد.^{۱۱} به امر ایده‌آل برگردیم، ما به این نتیجه رسیدیم که پیامبر دین نیاورده بلکه می‌خواست همان دین در مکه را تصحیح و تعدیل بکند. در مکه پرستش بوده، حج بوده دین در مکه مسئله‌ی مهمی بوده، فرهنگ دینی بوده، مناسک بوده، آداب بوده است. کسانی موقعیت‌ها و مقامات

خدا حضور است، خدا مسئولیت‌شناسی است، خدا پرهیزگاری است.

صفریات
برگردیم و امر ایده‌آل و امر رئال را یک مقدار در اسلام توضیح دهید.

ببینید! پیامبر مکاشفه‌ی وحیانی کرد، این به نظر من امر ایده‌آل بود. اتفاقاً در همان آیین ابراهیمی مکاشفه کرد.

نجات در عقل و اخلاق و گفتگو وهم اندیشی و منطق و آزادی و تعلیم و تربیت صحیح است در آن صورت دینداری هم بهبود پیدا می‌کند. ما باید خود بشر را بهبود بخشیم، تا وضع ما عوض نشود، چیزی تغییر نمی‌کند.

داشته‌اند، همه مقامات دینی بوده، پرده‌داری کعبه، سقایت حاج. پیامبر اسلام متهم بوده که دارد دین را از بین می‌برد. همان‌طور که برای موسی بوده است.

صفریات
همان گونه که فرعون می‌گفته: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ»^{۱۲}

این درباره‌ی موسی علیه السلام است. درباره‌ی پیامبر هم این مسئله وجود داشت. می‌گویند تو آمده‌ای تفرقه بیندازی، وحدت کلمه‌ی دینی ما را به هم بریزی. در حالی که پیامبر، حنفت ابراهیمی، آن آیین حنفی، آن فطرت را تبلیغ می‌کند. می‌گوید اف بر دین و دینداری شما، وای بر نمازگزاری و آیین‌گرایی و مناسک‌گرایی شما: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يُنْفَعُونَ الْمَأْهُونَ»^{۱۳} این چه دینی است که ما داریم و از تجاوز به حقوق دیگران باز نمی‌دارد. این دین شما: «كُنْهِى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُتَكْرِهِ»^{۱۴} نیست. خدایی که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»^{۱۵} خدایی است که شما می‌پرستید به شما دستور می‌دهد تجاوز کنید و زشتی انجام بدهید؟! الآن در جامعه خودمان می‌بینیم؛ با دین خشونت می‌ورزیم، حق دیگران پایمال می‌کنیم، آزار می‌دهیم، عرف و عقل و قانون و اخلاق را پایمال می‌کنیم، کشور را تخریب می‌کنیم! دین حقیقی دارد این را اصلاح می‌کند، این را به یک امر ایده‌آل برمی‌گرداند، می‌گوید خدا اوج بشر است،

اگر پیامبر در چین بود یک‌طور دیگر مکاشفه می‌کرد، اگر محمد بن عبدالله در ژاپن بود، در یک موقعیت تاریخی دیگر یا یک موقعیت جغرافیایی دیگر بود، مسلّم، طور دیگری خدا را تصوّر می‌کرد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ»^{۱۶} ایشان به زبان قوم خود فهمیده و جهان‌بینی مکه در این تصویر بوده است.

صفریات
حتی در ارکان جهان‌بینی اسلام؟! همه چیز، شما بعضی از احکام شریعت را گفتید امضایی است، در ارکان هم هست؛ الله یک واژه عربی است، اصلاً عبدالله نام پدر پیامبر بود. پس این الله در بین آن‌ها بوده، فرشته و جنّ بوده، اتفاقاً پیامبر بر اساس دانش و جهان‌شناسی عرب، دنیا را فهمیده است. ولی آن حقیقت معرفت، حقیقت وحی، حقیقت ایمان و حقیقت توحید، امر خیلی استعلایی است، اما در چهارچوب ذهن پیامبر آمده است، یعنی نزول یافته است.

صفریات
و حتی قرآن دیگری داشتیم؟ حتی در مورد قرآن هم اگر مردم سؤال‌های دیگری از پیامبر می‌کردند قرآن دیگری داشتیم، قرآن تصادفاً این‌طور شده، قرآن جواب سؤال است. ما در قرآن تحقیق کردیم، دیدیم مرتب می‌گوید: «يَسْئَلُونَكَ»،^{۱۷} یعنی ای پیامبر از تو سؤال می‌کنند. یک اتفاقی افتاده، اختلافی به وجود آمده، آمده‌اند از پیامبر سؤال کرده‌اند و در پاسخ به

ایشان وحی شده است. اگر به جای این اختلاف برای یک چیز دیگر می آمدند، و سؤال های دیگری می کردند، مردمانی متمدن تر بودند پاسخ های دیگری از جانب خدا نازل می شد. پس قرآن هم برحسب شرایط آن روز بوده است.

مفیریات

در این صورت، نظریه جهان شمولی اسلام و قرآن را چه می کنیم؟

یک وحدتی بوده است؛ چه بود، چه محمد، چه مسیح، بین اینها با وجود تمام تفاوت های بر حسب شرایط، یک حقیقتی در پس این کثرت وجود دارد، آن حقیقت و آن اوج، جهان شمول هست که مهم است.

مفیریات

جهان شمولی کاری به احکام و دستورات و فرائض دینی ندارد!

آنچه جهان شمول است، همان: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^{۱۸} «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ»^{۱۹} «سُبْحَانَهُ» پاک و منزّه است، فراتر از وصف ما است، فراتر از اختلافات ما است. نمی خواهیم وارد این مباحث کلامی شوم. ببینید! اسلام تاریخی همان امر رئال است، یعنی اسلامی که ما از دوره صدر اسلام، دوره صحابه و بعد تابعون و بعد از آن داریم، شما وقتی «ازتد الناس»^{۲۰} می گوید، - من نمی خواهم این روایت را تأیید کنم - ولی همین که «ازتد الناس» می گوید یعنی دین، دین تاریخی است، شما به این دین داری صحه نمی گذارید. حداقل در درک شیعی یک مقدار این وجود دارد که یک شیعه می فهمد چطور در زمان پیامبر مردم از دعوت پیامبر روی گردانند. من نمی خواهم قضاوت کنم، چون نمی خواهم در اینجا دیدگاه شیعی ارائه بدهم، سعی می کنم در کلیت دین بحث کنم.

معتزله چه می گفتند؟ معتزله به دین به مثابه امر ایده آل نزدیک می شوند، یعنی می خواهند آن را عقلانی درک کنند. حکما مثل کندی، فارابی، ابن سینا و ابن رشد، خدا را به عنوان یک امر معقول دنبال می کنند. یعنی می گویند موجودات یا واجب یا ممکن هستند، چون دنیا دنیای ممکنات است پس یک واجبی باید باشد. در نتیجه خدا یک امر معقول است. ولی آیا عوام با این خدای فیلسوفان زندگی می کنند؟ نه، عوام مردم و عمه های جامعه برحسب همان تصوّر خود خدا را درک می کنند؛ «کلمات باو هامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم، مردود الیکم، و لعل النمل الصغار تتوهم ان لله زبائین»^{۲۱} هر چه شما درباره ی خدا تصوّر می کنید اصلاً مخلوق ذهن شما است، مورچه هم

فکر می کند خدا دو شاخک بزرگ دارد.

در مجموع من فکر می کنم که عرفا دنبال دین به مثابه ی امر ایده آل هستند، همین که می گویند حقیقت، شریعت و طریقت. یکی از آنها هم مثل منصور که خیلی اوج می گیرد و حقایقی افشا می کند او را می گیرند و می کشند، یکی حلاج می شود، بایزید بسطامی می شود. شما می بینید همیشه این مسئله وجود دارد، در دوره ی معاصر خود ما خیلی از مفسرین را در حوزه راه نمی دادند، خیلی از حکما و خیلی از کسانی که حکمت متعالیه را می خواستند در حوزه درس بدهند راه نمی دادند، اجازه نمی دادند.



■ آن چیزی که مهم است
روح اخلاق و مدنیت و
انسانیت و معنویت و
تعالی و ادب و شرف و
سودای سر به بالا داشتن
است. اگر چنین باشد
دینداری هم ساحتی از
ساحات انسانی می شود
و در نیکبختی انسان
شرکت می کند. ■

شما قضاوت کرده و همه‌ی این نگرش‌ها را اهل نجات می‌دانید؟

من اصلاً قضاوت نمی‌کنم. می‌خواهم بگویم دین دو سطح است؛ یکی امر رئال، یکی امر ایده‌آل. نه لزوماً به معنای درست.

دین برای کسی تجربه خاصی است، برای کسی حاصل یک حادثه است، برای کسی امر ایده‌آل و برای کسی امر رئال است. برای کسی یک امر جدی است. برای کسی یک فرهنگ عمومی است، برای کسی یک میراث پیشینیان و در همان حد محترم است، برای کسی ظاهر شریعت و برای کسی باطن آن است و طریقت و حقیقت است. کسی ممکن است برخی از این ابعاد را در خود جمع کند، یا به یک طرف بیشتر تمایل داشته باشد. باید آزادی دینداری باشد آزادی لادینی هم باشد و کثرت آرا و عقاید به رسمیت شناخته شود و دین منشأ تعصب و دیگر آزاری و اجبار و استبداد و غلبه و یکه سالاری نشود. مردم زندگی روزمره دارند، به پارک و دانشگاه و آزمایشگاه و خارج و تفریح می‌روند، مسجد و زیارت هم می‌روند، گاهی نماز می‌خوانند گاهی نمی‌خوانند. بنده در مطالعاتی که روی دین‌داری در جامعه کردم، متوجه شدم تغییراتی در دین‌داری مردم ایجاد شده است، مردم دنبال دین اقتضائی هستند، در حد درک خاص خود آنها که از خداوند دارند، خدای آنها خیلی شخصی است تا یک خدای رسماً تعریف شده.

نقش انبیا در این عرصه چیست؟

اجازه بدهید این‌جا یک جمله‌ای از بودا عرض کنم؛ بودا می‌گوید: انبیا با انگشت ماه را نشانه گرفتند، ما به انگشت خیره شده‌ایم و از دیدن ماه مانده‌ایم. خیلی جمله رسایی است؛ می‌گوید: انبیا دارند با انگشت ماه را به ما نشان می‌دهند، ما به انگشت آنها خیره شده‌ایم ولی ماه را نمی‌بینیم. داریم که: «إِنَّ لِدِينِكُمْ غَايَةً فَابْتَغُوا غَايَتَهَا وَ إِنَّ لِدِينِكُمْ نَهَايَةً وَ انْتَهَوْا نَهَائِهَا»؛ یعنی دین شما یک غایتی دارد، دنبال آن غایت بروید، شما به وسیله‌ها و ظواهر چسبیده‌اید و از غایات اصلی و اخلاقی و معنوی و معقول و مدنی در گوهر دین می‌مانید. این یک مطلب.

علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره هدف انبیا می‌گوید: «وَ يُتَبَرَّوْا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ».^{۲۱}

همین‌طور است. می‌بینید انواع و اقسام کلمات و احادیث وجود دارد، حتی در روایاتی که همه‌ی ما می‌دانیم، اگر

کسی مال حرام بخورد ۷۰ سال عبادت او پذیرفته نمی‌شود، یعنی چه؟ خیلی روشن است.

من یک دعوی دیگر به عنوان یک طلبه، به عنوان یک دانش‌آموز عرض می‌کنم. مطالعه کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام تقریباً در حد متواتر، به لحاظ معنایی، این نوع روایات می‌گوید اگر کسی فلان کار را انجام داد ۷۰ سال عبادت او پذیرفته نمی‌شود، یک لحظه تفکر بهتر از یک عمر عبادت است. انواع این روایت‌ها، به نظر من که استفسار کرده‌ام، در آخر به این نتیجه رسیدم که تواتر معنایی وجود دارد، می‌گوید که اگر دین‌داری تو باعث نشود به عمق برسی و کمک نکند که افعال اخلاقی تو بهبود یابد، چندان ارزشی ندارد. یا این حدیث که از دین کسی نزد امام صادق علیه السلام تعریف کردند، ایشان در آخر پرسیدند: «كَيْفَ عَقَلَهُ»،^{۲۲} فرمود حالا بگویید عقل او چگونه است؟ اگر کسی عقل نداشته باشد، دین‌داری او جاهلانه می‌شود. کتاب عقل و جهل هم که در ابتدای کتاب کافی آمده است، بیانگر اهمیت این مسأله است. باز داریم که: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اغْتَاذَهُ قَلْوُ تَرْكِهِ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ أَذَاءِ أَمَانَتِهِ».^{۲۳} نگاه نکنید خیلی نماز می‌خواند، این چیزی است که چه بسا به آن عادت کرده، اصلاً بر اساس درک از حقیقت متعالی نماز نمی‌خواند برحسب سنت‌های تقلیدی می‌خواند، آن چیزی که ما می‌بینیم و بنده به عنوان یک مطالعه‌کننده‌ی علوم اجتماعی واقعاً این را دیده‌ام، آن چیزی که مهم است روح اخلاق و مدنیت و انسانیت و معنویت و تعالی و ادب و شرف و سودای سر به بالا داشتن است. اگر چنین باشد دین‌داری هم ساحتی از ساحات انسانی می‌شود و در نیکبختی انسان شرکت می‌کند.

با این تعریفی که دین به مثابه‌ی امر رئال یا ایده‌آل باشد، اصلاً گریز از دین معنا دارد؟ واژه گریز از دین با این تعاریف، چگونه وارد جامعه‌شناسی دین شده است؟ به نظر می‌رسد اصلاً جایگاهی ندارد به خصوص این که یک گفتید: دین هم‌زاد انسان است، بنابراین گریز از آن معنا ندارد.

اولاً هر کس ملاکی برای دین‌داری در ذهن خود دارد، وقتی آن ملاک نیست، می‌گوید مردم از دین، روی گردانده‌اند. باید گفت: آقا! از درک سطحی و نادرست تو روی برگردانده‌اند نه از حقیقت و غایت دین. از دین رسمی و اجباری و خشونت آمیز تو که آیین ریاکاری و مقدس

مآبی و مردم آزاری شده است روی گردانده‌اند و به گمان بنده خوب هم کرده‌اند. یعنی ما یک قرائتی، یک درکی، نوعاً هم متعجّرانه و متعصبانه و یک جانبه از دین داریم و با آن مردم را محاکمه می‌کنیم. اتفاقاً در روایات هم داریم که پیش امام صادق آمدند و گفتند: فلانی این طور است مثلاً دینش منحرف است! بعد ایشان فرمود: شما یک شاقولی دارید، آن شاقول را می‌گذارید، هر کس با آن مطابق نباشد می‌گویید دین ندارد. بعد می‌فرماید: درکی را

ما باید با عقل و وجدان و اخلاق پیش برویم و دین را به محک بزنییم می‌دانیم یک چیزهایی خوب یا درست هستند، یا یک چیزهایی بد و نادرست هستند. دین را هم بر اساس حسن و قبح عقلی باید فهمید.



که شما دارید من قبول ندارم، آیا من به شما بگویم دین ندارید؟ بعد می‌گوید: درکی که من دارم... یک به یک این‌ها را توضیح می‌دهد، می‌گوید چقدر درک‌ها فرق می‌کند.

در نتیجه این نکته مهم است، ما معمولاً متری داریم، متر ما ایدئولوژی‌های ما است، منافع ما است، موقعیت و ریاست و قدرت و رانت‌های ماست. حداقل در خوشبینانه‌ترین حالت قرائت خود ما است. آن را ملاک قرار می‌دهیم، بعد یک به یک غربال می‌کنیم. اگر غربال ما ادامه پیدا کند در این عالم غیر از خود ما کسی نمی‌ماند، بقیه گریز از دین دارند.

ببینید! آقای مطهری قبل از انقلاب آمد و علل گرایش به مادی‌گری را توضیح داد. ایشان توضیحی داد که به نظر من محتوای توضیح ایشان همچنان درست است. چون فردی بوده که با کت و شلوار پوش‌ها نشست و برخاست می‌کرد، خود او هم روحانی باهوشی بود، مطالعه می‌کرد، در نتیجه یک ملّای فهمیده‌ای در حدّ امکانات خودش شد، توانست یک روشنگری‌هایی انجام بدهد. ایشان می‌گوید: شما وقتی دین را در مقابل نیازهای دیگر انسان قرار بدهید، مردم به این نتیجه می‌رسند که امر دائر است میان دین‌داری یا آن نیازها، یا دینداری یا زندگی! الان در جامعه ما حکومت به عنوان دین آنقدر در زندگی مردم می‌خواهد حضور یابد و مداخله و تعیین تکلیف کند که زندگی مردم عملاً به نوعی «نازندگی» بدل شده است. در نتیجه مردم می‌بینند یا باید به این «نازندگی»، تن بدهند و یا از این دین حکومتی روی برتابند. معمولاً انتظار می‌رود که انسان‌ها دنبال نیازهای خود بروند، چون در بهترین حالت دین هم یکی از نیازها است، خود آن (دین) هم یک نیاز نهایی است، نیاز اولیّه نیست. شما وقتی نیازهای اولیّه‌ی مردم را با دین درگیر می‌کنید، یعنی مردم برای این که دین‌دار شوند باید به نیازهای اولیّه‌ی خود پشت پا بزنند، شما اصلاً راه را بسته‌اید. ایشان می‌گوید: همین که دین بیاید می‌گویند: عقل خود را به کار نگیر، سؤال نکن، شک نکن، فکر نکن، بازی نکن، لذت نبر، آزادی نداشته باش و...، ما هم ادامه داده‌ایم. آن موقع آقای مطهری این حرف‌ها را می‌گفت، اگر می‌خواست دوباره اینها را نقد کند چه باید بگوید؟ ما بعد آمدیم و با عنوان دین گفتیم حقوق بشر را قبول نداریم، آزادی انسان‌ها را قبول نداریم، با دنیا هیچ

به عبارت دیگر، دین در تقابل با زندگی بشر است و به جای نقشی افقی نقشی عمودی دارد.

درست است. دین به جای این که بیاید به طور افقی با ساحتهای دیگر مرآمده و مبادله و دادوستد افقی داشته باشد: «فَدَّرَكُوْا اِيْمًا اَنْتُمْ مُدَّرِكُوْا * لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^{۲۵}، یعنی این دین افقی است؛ مرآمده عمودی و نگاه در بالا دارد. این که به پیامبر می گوید حرص نخور، در قرآن می گوید تو خیلی حرص می خوری، من اگر می خواستم همه را مؤمن می آفریدم. طرح الهی این است که مؤمن و کافر وجود



پس در واقع در این عالم طرح الهی این است که همه یکسان فکر نمی کنند، همیشه اختلاف وجود دارد. «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». اگر یک چنین حالتی باشد دین آزادمنشانه ای خواهیم داشت و عقلایی به آن اقبال می کنند.

گفتگویی نمی کنیم، بعد گروه های دیگر را هم اصلاً اجازه نمی دهیم فعالیت کنند و در تدبیر کشور مطابق عقل و تخصص مشارکت نکنند. حتی کم کم عملاً گویا می گوئیم خدا هم نماینده ی ما در کائنات است! این طبیعی است که دین شما با تمام نیازهای معرفتی، نیازهای عاطفی، نیازهای اجتماعی مقابله کند پس چنین دینی در برابر حقایق و واقعیت و در مقابل آزادی وجدان و عقل و عرف قرار می گیرد. نام ابراهام مازلو را همه شنیده اید، نیازهای فیزیولوژیک برای همه اول است. همه اول دنبال زیستی خود هستند، بعد کمی که تأمین می شود دنبال نیازهای دوستی هستند، دنبال نیازهای اجتماعی هستند، دنبال نیازهای ایمنی هستند. این سلسله مراتب نیازها را ابراهام مازلو توضیح داده است، گفته: انسان موجودی پیوسته خواهان است، با نیازهای جانشین پذیر و پایان ناپذیر. وقتی نیازهای پایین سرکوب می شود چندان فرصتی برای نیازهای متعالی ایمانی و معنوی باقی نمی ماند. اضافه کنم امروز با زمان آقای مطهری فرق دارد. ایشان آن موقع وضعیت تبلیغات دینی حوزه را نقد می کرد. و می گفت این نوع تبلیغات راه به جایی نمی برد. درست هم می گفت. اما در چهل سال اخیر بعد از آقای مطهری ابعاد مشکل پیچیده تر شده است. به نام دین و حوزه، فقط تبلیغ نمی کنیم بلکه در اموال و نفوس تصرف می کنیم. حکومت می کنیم و همه نیازها، عقل، عرف، قانون، دیپلماسی، حقوق بشر، تخصص و حکمرانی را در مقابل دین قرار می دهیم. یک وقت کسی مثل آیت الله خامنه ای به عنوان یک عالم، نویسنده، مبلغ و محقق دینی و حوزوی کتابی می نوشتند، سخنرانی می کردند. کما این که کتابهای سید قطب را ترجمه می کردند. ایرادی در کار بود خیلی مشکل ساز نمی شد چون شریعتی هم بود، بازرگان هم بود، طالقانی هم بود، جعفری و شبستری هم بود و مردم انتخاب می کردند ولی الان ابعاد کار بیشتر از تبلیغ است، ایشان تصرف می کند، اختیارات وسیع حکومتی دارد که نه می توان سؤال و نه می توان بازخواست کرد! مسئله فقط بیان نیست، مسئله ی کنترل اجتماعی است، مسئله ی حکومت است، مسئله ی تصرف در اموال و نفوس است و این وضع کشور ما و آینده دین در این سرزمین را بغرنج کرده است. ما در جامعه خودمان دین را با ساحتهای دیگر زندگی مردم در مقابل کرده ایم.

دارند، تو تبلیغ کن و برو، قرار نیست تو زیادی بخواهی همه مسلمان شوند. حتی در قرآن می‌فرماید: آیا تو می‌خواهی همه ایمان بیاورند؟ اگر خدا می‌خواست، خودش این کار را راحت انجام می‌داد، طوری انسان‌ها را می‌آفرید که همه ایمان بیاورند.

پس در واقع در این عالم طرح الهی این است که همه یکسان فکر نمی‌کنند، همیشه اختلاف وجود دارد. «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^{۲۶} اگر یک چنین حالتی باشد دین آزادمنشانه‌ای خواهیم داشت و عقلایی به آن اقبال می‌کنند، که متأسفانه نیست بین ما و این مسئله نهادینه نشده، یک حالتی شده که دین عمودی شده است، همان که فرمودید. یعنی هم تقابل و هم سیطره. به جای این که نهادی در کنار نهادهای دیگر باشد، نهادی مافوق نهادهای مدنی و مدیریتی و آکادمیک و فرهنگی جامعه شده است. به نظر من دین هر چه افقی شود بسیار گسترش پیدا می‌کند، تحوّل پیدا می‌کند، با جامعه همراهی می‌کند و به جامعه تعالی می‌دهد. چون چیزی برای خود دارد، در دین هم یک ظرفیت‌هایی وجود دارد که در معرفت‌های دیگر نیست. این بحثی که وجود دارد و می‌گویند جوامع جدید تفکیک یافتگی پیدا کرده‌اند. یعنی چه؟ یعنی تخصصی شده‌اند. در جوامع نهادهای مختلفی وجود دارد که تفکیک یافته‌اند. دین هم باید تفکیک پیدا کند؛ تفکیک دین از دولت. حضرت عالی و بنده یک دینی داریم و از آن دین عدالت‌خواهی را الهام می‌گیریم. اشکالی ندارد که من از دین خود عدالت‌خواهی را الهام می‌گیرم و دنبال عدالت می‌روم، حتی دعوت به عدالت می‌کنم، اما نه به این معنا که به نام این دین بر مردم حکومت بکنم. بلکه من از دین خود برای آزادی‌خواهی، برای عدالت‌خواهی، برای اخلاق برای امور مدنی و اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی و هر چیز دیگری استفاده می‌کنم و پیام دین را هم تبلیغ می‌کنم اما آزادمنشانه با احترام به دیگران و غیر دینداران و مخالفان و حتی آنها که از دین درک دیگری به دست می‌دهند. ... همان‌طور که در عرایض قبلی عرض کردم به هر حال بخشی از گروه‌های اجتماعی به نحوی به مباحث دینی رجوع می‌کنند، چون یک نیازهای عجیبی در بشر وجود دارد که نمی‌خواهد همه چیز را عقلانی توضیح دهد. به دنبال یک چیزهایی، یک حقایق ماورایی است، نیازهای خاصی دارد، آرامش می‌خواهد، می‌خواهد شجاعت داشته باشد، می‌خواهد دل او محکم شود، معنا می‌خواهد.

می‌خواهد از احساس پوچی که دنیای امروز را فرا گرفته است عبور کند. می‌خواهد جستجوی معنا کند. اگر ما روابط آزادمنشانه‌ای افقی داشته باشیم طبعاً می‌تواند اعتباری که در خور دین است، به معنای صحیح کلمه، به آن بدهد.

مفیرجیات

به یک نظر اشاره کردید که بشر به دین نگاه می‌کند و از آن طرف نیازهای خود را هم بررسی می‌کند، می‌بیند آیا این دین می‌تواند نیازهای او را برآورده کند یا نه؟ آن وقت به آن دین متمایل می‌شود؛ ولی ما در طول تاریخ دیده‌ایم، الان هم بشری که در قرن بیستم است یک سری نیازها دارد و می‌خواهد به هر نوعی این نیازها را اشباع کند. مثال خیلی ساده همجنس‌گرایی است، که می‌خواهد شهوت خود را از این طریق تخلیه کند. با اوامر و نواهی دین در این باره روبرو می‌شود. ما اگر بیاوریم این‌جا بگوییم در تقابل است - که واقعاً هست - با این تقابل چه می‌کنید؟ اشکالی ندارد. تقابلی که فرمودند نباید باشد تقابل سرکوب‌گرانه است.

مفیرجیات

این گونه راهکار برای رفع نیاز را مجبور است سرکوب کند. نه، لازم نیست سرکوب بکند. ببینید الان کشیش‌ها و مربیان، معلمان، مبلغان دینی بسیار زیادی در انواع آیین‌ها در غرب وجود دارند، در خود آمریکا وجود دارد که با سقط جنین مخالفت دارند، با برخی از این مسائلی که مثال زدید مخالفت دارند. از طریق کانال‌های خود، از طریق کلیساهای خود، از طریق نهادهای مدنی که تشکیل داده‌اند بیان می‌کنند و مخاطب دارند و نه داغ و درفش و شهنه. در دموکراسی مثلاً سقط جنین را تجویز می‌کنند ولی تجویز قانونی به معنای تصدیق نیست. آن کشیش تصدیق نمی‌کند ولی علیه قانون اجتماعی نیز با خشونت و توسل به قهر و غلبه برنمی‌شورد. دموکراسی یک لطیفه‌ای دارد، یک امر باریک‌تر از مویی دارد که خیلی باید به آن توجه کرد. دموکراسی و حقوق بشر وقتی می‌گوید یک چیزی جایز است نمی‌گوید صحیح است. ببینید دموکراسی یک ساختاری دارد که در آن امکان کارهای زیادی وجود دارد، ولی نه به این معنا که لزوماً دموکراسی این‌ها را تصدیق می‌کنند. من مثال بزنم، همین الان غیبت کردن در ایران جایز است یا جایز نیست؟ در همین جمهوری اسلامی از نظر قانونی جایز است یا خیر؟ افراد می‌توانند در کوچه و بازار از نظر قانونی غیبت کنند؟ در قانون مجازات اسلامی، مجازاتی برای غیبت کننده در نظر گرفته شده است.

این‌طور نیست که در جامعه
دین در حال از بین رفتن
است. در واقع ما هستیم که
این گفتمان را درست کردیم
تا بترسانیم و مردم را کنترل
کنیم. بلکه تغییراتی در
شکل دین‌داری اتفاق
می‌افتد، در کمّ و کیف
دین‌داری اتفاق می‌افتد.



سال‌ها پیش آقای حجتی کرمانی یک بحثی کرد که به نظر من در حد خودش بحث بسیار مهمی بود. ایشان گفت: ما چرا حجاب را تبدیل به یک قانون کردیم و بی‌حجابی جرم تلقی شد؟ بگذارید گناه باشد، ما گناهان زیادی داریم که برای آنها قانون نداریم. شما به محض این که کسی بی‌حجاب است او را دستگیر می‌کنید این گناه را به امر سیاسی تبدیل می‌کنید! آیا کسی را هم که غیبت می‌کند و دروغ می‌گوید و نماز نمی‌خواند دستگیر می‌کنید؟ غیبت گناه بزرگتری است یا به فرض بی‌حجابی؟ (صرف نظر همه مباحث عمیق اجتهادی که در اصل قضیه پوشش و لباس هست وارد نمی‌شوم) طبعاً غیبت بمراتب مهمتر است و اصلاً قابل قیاس نیست. چرا کسی را به خاطر غیبت دستگیر نمی‌کنید؟ شما اجازه بدهید حساب آن کسی که گناه می‌کند با خدا باشد، احساس گناه خود را دنبال کند و بررسی کند، شما تبلیغ کنید. حرف این است که جایز بودن غیر از صحیح بودن است. در نتیجه آن چیزی که شما می‌فرمایید را من این‌طور درک می‌کنم، وقتی شما به عنوان یک معلم دینی، یک مربی دینی، یک مبلغ دینی، یک داعی دینی، یک واعظ و عالم دینی، یک فردی که احساس مسئولیت دینی می‌کنید می‌گویید: این سقط جنین، این همجنس‌بازی زشت است، آثار بدی بر روح و روان شما می‌گذارد و واقعاً هم همین‌طور است ایرادی ندارد اگر این را به شکل افقی و آزادمنشانه مطرح کنید، دعوت، ارشاد، تبلیغ و بیان حقایق را مطرح کنید.

به عنوان یک قوه‌ی قاهره‌ی بدون رضایت اجتماعی، بدون قرارداد اجتماعی، بدون توافق جمعی، بدون این که مردم همه بر یک قانونی رأی بدهند. یعنی شما تبلیغ خود را می‌کنید، قانون اجتماعی هم بر اساس آراء و اکثریت تصویب می‌شود. شما اگر قدرت دارید - همین چیزی که در غرب هم اتفاق می‌افتد - بیا بیا توضیح خود را بگویید و استدلال بکنید و افکار و آرا مردم را به صورت آزادمنشانه و دموکراتیک به این جلب کنید، نهایتاً اکثریت پارلمان قانونی و عادلانه را بتوانید به دست بیاورید.

قرآن می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»،^{۲۷} غیر از این تکلیف نداریم، اگر بیشتر از این می‌رویم دیگر این تکلیف نیست، این خودخواهی ما است، عصبانیت و بسیاری از دین متعصبانه ما، دین حق نیست عصبانیت اجتماعی ماست. تکلیف ما این است در حدی که بلاغ لازم است،

آن را انجام دهیم. اگر شرایط زندگی امروزی یک شیوه‌های دموکراتیک رضایت‌بخش را اقتضا می‌کند فقط می‌توانیم کانال بزنییم و کتاب بنویسیم و مجله در بیاوریم

مردم صبح سوار مترو

می‌شوند، سر کار می‌روند و...

آن قدر اشتغالات در زندگی

جدید وجود دارد که در بین

آنها خدا یا حضور ندارد یا

حضورش کمرنگ است.

خلاصه بگویم، من به این نتیجه رسیدم این‌طور نیست که در جامعه دین در حال از بین رفتن است. در واقع ما هستیم که این گفتمان را درست کردیم تا بترسانیم و مردم را کنترل کنیم. بلکه تغییراتی در شکل دین‌داری اتفاق می‌افتد، در کم و کیف دین‌داری اتفاق می‌افتد. مثلاً دین‌داری یک مقدار برای مردم شخصی‌تر شده است، یک مقدار کمتر مناسکی است بیشتر احوال درونی است. تجربه‌ی دینی اهمیتی بیشتری نسبت به مناسک پیدا کرده است. ظاهر کمتر شده است، باطن بیشتر اهمیتی پیدا کرده است.

گذشته از دین مناسکی، جامعه‌ی ما از نظر اخلاقی هم سقوط کرده است!

این یک مسئله‌ی دیگری است.

پس چه چیزی از دین مانده است؟ مناسک که هیچ، اخلاق هم نمانده است.

همین‌طور است. ببینید! اخلاق مستقل از دین است، اخلاق اصلاً از بین رفته است. متأسفانه بله. علتش هم مداخلات تحکمی‌آمیز ناروای ما در جامعه به نام دین است. نتیجه‌ی آن چیزی که مطالعات خاص درباره‌ی دین نشان می‌دهد این نیست که دین به معنای امر رئال در جامعه از بین می‌رود. بلکه نحوه‌ی دین‌داری‌ها، کم و کیف آن، شکل آن، درک از دین‌داری متفاوت می‌شود. مثلاً در گذشته مردم چقدر به مراجع سنتی مراجعه می‌کردند، امروز چقدر مراجعه می‌کنند؟ این مراجعه کم شده است و ما این را به حساب دین‌گریزی می‌گذاریم. باید اینها را تفکیک کنیم و ببینیم به چه معنی است. مردم به انواع گروه‌های مرجع جدید، رسانه‌ها، جامعه مدنی و اطلاعات دسترسی دارند و دینداری مقلدانه نمی‌خواهند.

ما به این چیزها دقت نمی‌کنیم، حق با شما است. ولی رئیس قوه‌ی قضائیه گفت: که از سال ۹۶ تا ۹۷ سرقت دو برابر شده است. ما به این دین‌گریزی می‌گوییم.

بله، این درک اخلاقی که شما از دین دارید، چون اصل دین را بدرستی انصاف و امانت و رعایت حقوق مردم می‌دانید به این معنا بله. ولی آن چیزی که ...

پس می‌پذیرید که جامعه از دین فاصله گرفته؟

قبل از این که ایشان آمار را بگویند ما آمار اجتماعی خیلی دقیق‌تر از این داشتیم سالها نوشته شده است ولی آقایان توجه نکرده‌اند. متأسفانه ناپکاری و وضعیتی‌هایی که در جامعه وجود دارد را آقایان معرفی نمی‌کنند و شاید هم

و رسانه داشته باشیم و تبلیغ و اشاعه کنیم و نه اجبار و تحکم و تصرف. تکلیف الهی در همین حد است بقیه‌اش خودخواهی و تجاوز به حقوق دیگران است.

بنابراین میان ساحت دین و دموکراسی تفاوت وجود دارد؟

دین ساحت خودش را دارد و دموکراسی هم ساحت خود را. دموکراسی به ما می‌گوید آزاد هستید حرف بزنید، ولی نمی‌گوید دروغ نگویند و دروغ بد است. این را دین می‌گوید. دموکراسی این نفوذ را ندارد به مردم بگوید دروغ نگویند و اینجا نوبت به اخلاق و دین و معنویت و فرهنگ و تعلیم و تربیت می‌رسد که بیایند بگویند ای مردم که آزادید هر حرفی بزنید آزاد بمانید و از دموکراسی بهره بگیرید اما وجداناً و ایماناً و اخلاقاً و برای شأن انسانی خویش مراقبت درونی بکنید و حرفهای درست بزنید و راست بگویند و سخن درست به درستی بگویند و مابقی فضایل.

نه کار دموکراسی تا اینجا است که می‌گوید هر کس حق و حقوقی دارد. اخلاق است که دروغ را قبیح می‌داند، دین است که دروغ را قبیح می‌داند. البته دین واقعاً رایج و رسمی ما عملاً الآن متأسفانه دروغ را هم توجیه می‌کند! ولی دین حق - که درک ما این است که اسلام هم همین است - دروغ را بزرگترین گناه می‌داند. دموکراسی می‌گوید هر کسی آزاد است که حرف بزند، اما این که مردم تربیت بشوند دروغ نگویند این مربوط به دین و اخلاق و تعلیم و تربیت است. ولی با زور نه، با زور که باشد هیچ نتیجه‌ای ندارد.

هر جامعه‌ای یک مسیر تاریخی خاص خود را دارد. این مباحث یک مقدار نیاز به گفتگوی گسترده‌تری دارد. نمی‌شود یکی را نسخه جهانشمول قرار داد و فکر کرد که تاریخ همیشه به یک منوال تکرار می‌شود. این بحثها نیازمند فرصت دیگر و بیشتری است.

پانوشتها:

۱. سوره‌ی مائده، آیه ۴۸.
2. <http://farasatkahh.blogspot.com/1389/11/27/post-33/>
۳. سوره‌ی طه، آیه ۱۰.
۴. همان، آیه ۱۲.
۵. سوره‌ی علق، آیه ۱.
۶. کافی، ج ۱، ص ۱۳۴.
۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۴، ص ۱۲۱.
۸. سوره‌ی بقره، آیه ۲.
۹. سوره‌ی اسراء، آیه ۸۲.
۱۰. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲.
11. <http://farasatkahh.blogspot.com/1391/03/29/post-129/>
۱۲. سوره‌ی غافر، آیه ۲۶.
۱۳. سوره‌ی ماعون، آیات ۴ تا ۷.
۱۴. سوره‌ی عنکبوت، آیه ۴۵.
۱۵. سوره‌ی اعراف، آیه ۲۸.
۱۶. سوره‌ی ابراهیم، آیه ۴.
۱۷. سوره‌ی بقره، آیات ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲ و ...
۱۸. سوره‌ی یونس، آیه ۱۸.
۱۹. سوره‌ی انعام، آیه ۱۰۰.
۲۰. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۲، ص ۳۵۲.
۲۱. شرح أصول الکافی (صدر)، ج ۳، ص ۱۳۳.
۲۲. نهج البلاغه (للصیحی صالح)، ص ۴۳.
۲۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۲.
۲۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۵.
۲۵. سوره‌ی غاشیة، آیه ۲۱.
۲۶. سوره‌ی نور، آیه ۵۴، سوره‌ی عنکبوت، آیه ۱۸.
۲۷. سوره‌ی بقره، آیه ۲۸۶.

نمی‌دانند. وضعیت جامعه‌ی ما خیلی بدتر از این قضایا است. اما باز به این معنا نیست که مشکل در جامعه است، اتفاقاً مشکل در حکمرانی است، مشکل در ارائه‌ای است که ما از دین داشتیم. مشکل در اداره‌ی جامعه است و کنترل به نام دین است که علاوه بر تجاوز به حق و حقوق مردم، بدنام کردن میراث دینی جامعه نیز هست و متأسفانه بدتر از این هم خواهد شد.

حضرت عالی می‌گوید حقیقت دین، اخلاق است، و می‌گوید: این همان دین‌گریزی است. اینها (مستولان) به این دین‌گریزی نمی‌گویند، می‌گویند: مثلاً اگر یک مقداری از موه‌های شخص پیدا است می‌گویند دین‌گریز است، یا اگر درک دینی او متفاوت است می‌گویند دین‌گریز است. این به این معنا محل تأمل است و مطالعات نشان می‌دهد که این‌گونه نیست. روندهای جامعه نشان می‌دهد که اشکال دینداری متحول و متنوع شده است و طبعاً جامعه جدید حسب اقتضای طبیعت امروزی دنیا متکثر شده است هم دین هست هم لادین، هر دو همه به شکل‌های مختلف و در طیفی وسیع. مثلاً مردمانی زیاد می‌بینی که روزه‌ی ماه رمضان را، به شکل خاصی رعایت می‌کنند، روزه می‌گیرند، آب هم مقداری به خاطر رعایت اصول سلامت یا مقتضیات بدن یا توصیه‌های پزشکی می‌خورند ولی افطار و آن فضای رضائی و آن مناسک رضائی، آن دید و بازدیدها و احترام و این مسائل کم و بیش وجود دارد. سفره افطار و میهمانی‌های ماه رمضان و این قبیل فرهنگ دینی وجود دارد. به هر حال با دین در این دنیای پیچیده نمی‌توان ساده‌سازانه برخورد کرد. مشکل در جامعه چیز دیگری است. جامعه‌ی ما Anomic شده است، جامعه‌ی ما بی‌هنجار شده است و دین‌داری آن هم بی‌هنجار است. بی‌دینی آن هم بی‌هنجار خواهد شد. یعنی یک جامعه‌ای که دچار وضعیت Anomic، بی‌هنجاری شود، همه‌ی رفتارهای آن جامعه نامنظم و بی‌هنجار می‌شود. چه از این سو، چه از آن سو.

مفروضه
احساس نمی‌کنید گریز از دین که نتیجه‌ی برخورد هزار سال کلیسا بود، مثل دادگاه‌های انگیزاسیون و... همان مدل این‌جا و در جامعه ما هم ایجاد شود؟

بله، ممکن است با یک نسخه‌ی دیگر، با یک ویژگی‌های دیگر ایجاد شود.

مفروضه
این حالت، تغییر پیدا نمی‌کند که دوباره بازگشت پیدا کند؟ یعنی به آینده خوش بین نیستید؟

شامله در

دیدنی‌داری و دیدنی‌گری

فلسوفان



عباس ایزدپناه
(عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه قم)



صفر حیات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

فلسفه با تمامی شاخه‌های پایه‌ای و مضاف خود عهده‌دار شناخت و کشف حقایق بنیادین یا متافیزیک علوم و امور است. بنابراین، این رشته از دانش نمی‌تواند از دین بیگانه باشد چنانکه با هیچ دانش یا ارزشی بیگانه نیست، زیرا که مادر دانش‌ها است یا به تعبیر روشن‌تر، ریشه‌های درخت دانش و ارزش و فرهنگ و تمدن را مورد واکاوی عقلی و تحلیلی قرار می‌دهد. با این همه، گروهی از متفکران دینی و غیر دینی بر این باورند که فلسفه و فیلسوفان آسیب و آفت دین و دین‌داری باید تلقی شوند، و یا دست‌کم باید میان دین و فلسفه تفکیک صورت گیرد و هر دو نه یار شاطر یکدیگرند و نه بار خاطر. نظریه افراطی دیگر این است که فیلسوفان همیشه دین‌دار بودند و دین‌گریزی در میان آنان هرگز پایه و اساسی نداشته است.

این مقاله فشرده، درصدد است پرسش اساسی یاد شده را در سه زیر بخش زیر به بررسی بگذارد: ۱. نگاهی به جایگاه فلسفه و فیلسوفان در هندسه معرفت و فرهنگ ۲. فلسفه‌های تعامل‌گرا و تقابل مدار ۳. مسئله دین‌داری و دین‌گریزی فیلسوفان.

۱. نگاهی به جایگاه فلسفه و فیلسوفان در هندسه معرفت و فرهنگ

فلسفه به عنوان مادر علوم در قلمرو معرفت شناخته می‌شود و فیلسوفان به عنوان بنیاد شناسان و میناکاوان فرهنگ و تمدن بشری. برای درک و فهم نسبتاً دقیق‌تر این مدعا باید نگاهی به جغرافیای دانش و فرهنگ داشته باشیم و گستره فلسفه و فعالیت فیلسوفان را نیز بهتر بشناسیم تا جایگاه فلسفه و فیلسوفان روشن شود.

اگر علوم و فرهنگ و تمدن را به دیده کلی‌تر و ریشه‌ای مورد واکاوی قرار دهیم خواهیم دید که فلسفه پایه‌ای‌ترین دانش‌ها و فرهنگ انسانی است. پس از آن علم کلام و عرفان قرار دارد که درباره مبانی اعتقادی دینی و خدا و

تجلیات او به بحث می‌پردازد. پس از دو دانش یاد شده علوم تجربی و انسانی قرار دارند که پدیده‌های طبیعی و انسانی را مورد بررسی قرار می‌دهند. تکنولوژی و هنر دو محصول علوم و گرایش‌های متعالی آدمی هستند. حاصل نهایی این فرایند طولی با تمامی شرایط جبری و اختیاری عرضی خود، تحقق فرهنگ و تمدن بشری است.

فلسفه با دو شاخه کلان خود که فلسفه‌های پایه‌ای و مضاف هستند به بررسی متافیزیک عالم و آدم می‌پردازد. فلسفه‌های پایه‌ای عبارت‌اند از: معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و زیبایی‌شناسی. پس از فلسفه‌های پایه‌ای فلسفه‌های مضاف قرار دارند که به نوبه خود به سه دسته فلسفه‌های مضاف عام،

خاص و اخص تقسیم می‌شوند. فلسفه‌های مضاف عام چون فلسفه دین عام، فلسفه ارزش‌های عام، فلسفه علم عام و فلسفه هنر و فرهنگ و تمدن عام هستند، به بررسی بیرونی و تحلیلی - عقلانی موضوعات فوق می‌پردازند. فلسفه‌های مضاف خاص، فلسفه‌های مشترک علوم تجربی، انسانی و اسلامی و شاخه‌های هنری مشترک نسبی هستند که از آن به فلسفه علوم تجربی، انسانی، اسلامی و ... تعبیر می‌شود.

فلسفه‌های مضاف اخص، فلسفه‌های ویژه هر علم یا هنری است، مانند: فلسفه فیزیک، فلسفه زیست‌شناسی، فلسفه علم سیاست و فلسفه نقاشی یا خطاطی و ... دانش فلسفه با شاخه‌های فوق پایه و اساس علوم و فرهنگ و تمدن آدمی را تشکیل می‌دهد. علم کلام بعد از فلسفه از دانش‌های پایه‌ای است. پس از آن علم عرفان قرار دارد که عالم و آدم را در سطحی بالاتر و عمیق‌تر یعنی در پرتو توحید و ولایت الهی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بعد از عرفان علوم تجربی، انسانی، اسلامی و هنر و فرهنگ تمدن قرار دارند که نسبت به فلسفه نقش رونمایی دارند. بنابراین، می‌توان گفت: فلسفه دانشی است که تمامی علوم

فیلسوفان تقابل‌گرای
دین‌دار نیز هر چند به دین و
الهیات خاص آن توجه دارند
ولی غالباً به نوعی
سکولاریسم دینی گرایش
دارند. کانت و ویتگنشتاین با
وجود دین‌داری عمیق،
همیشه به نوعی
سکولاریسم پایبند بوده‌اند.

و فنون و فرهنگ‌ها به آن نیاز دارند؛ یعنی، علوم و فرهنگ‌ها بدون فلسفه بی‌پایه و اساس تلقی می‌شوند. البته فلسفه نیز از علوم و فنون و فرهنگ‌های مزبور بی‌نیاز تلقی نمی‌شود؛ یعنی، فلسفه نیز در توسعه و تکامل خود مدیون علوم و فرهنگ‌ها است. بنابراین، میان فلسفه و علوم و فرهنگ‌ها همکاری و تعامل دوسویه برقرار است ولی این دو نوع نیاز با یکدیگر همسان نیستند. نیاز علوم به فلسفه از نوع نیاز فرزند به مادر و پدر است ولی نیاز فلسفه به علوم و فرهنگ‌ها از نوع نیاز پدر و مادر به تنفس و آب و غذا و یا نیاز به این فرزند است. نیاز طرفینی در سطح فلسفه‌های مضاف خاص و اخص بیشتر می‌شود؛ یعنی، فلسفه‌های پایه‌ای نسبت به فلسفه‌های مضاف در نسبت با علوم و فنون از اتقان بیشتری برخوردارند زیرا که موضوع آنها کلی‌تر و بنیادی‌تر است؛ در حالی که موضوعات فلسفه‌های مضاف به لحاظ ثبوتی و اثباتی جزئی‌تر و وابسته‌ترند.

۲. فلسفه‌های تعامل‌گرا و تقابل‌مدار

فلسفه‌ها به‌ویژه فلسفه‌های غربی را می‌توان به تقابل‌مدار و تعامل‌گرا تقسیم کرد. فلسفه تعاملی برای دستیابی به حقیقت از کلیه علوم و روش‌های مرتبط رشته‌ای و میان‌رشته‌ای استفاده می‌کند ولی فلسفه تقابلی در روش و دانش یک‌جانبه‌گرا یا دوجانبه‌دار است. فلسفه عقل‌گرا یا حس‌مدار به روش‌های غیر عقلی و حسی بی‌اعتنا است. چنانکه فلسفه انسان‌گرا یا خدا‌گرا به‌جز انسان و خدا بی‌توجه است. این دو‌گرایی یا رویکرد را در تجارب کلامی و عرفانی و فقهی هم به نحو روشنی می‌توان دید. کلام اشاعره با خدامحوری اراده انسان و نقش خدا را کوچک می‌کند. در عرفان اسلامی نیز در عرفان زهدی و ملامتی، دنیا و لذت‌های آن طرد و تحقیر می‌شود و صرفاً به سعادت اخروی و معنوی تأکید می‌گردد و میان مادیت و معنویت تقابل ایجاد می‌شود. چنانکه عرفان عاشقانه با عقل و استدلال سرستیز و دشمنی دارد. عرفان بایزید و شیخ ابوالحسن خرقانی از این قبیل است. این تقابل به نوعی در عرفان محیی‌الدین و مولوی نیز که عشق در آنها

نقش

سنگینی

بر دوش

می‌کشد

مشاهده می‌شود.

مولوی می‌گوید:

پای استدالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی‌تمکین

بود

عقل در وصفش چو خر در گل بخت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

شیخ بهایی هم درباره عشق و عقل گفته است:

علم نبود غیر علم عاشقی

مابقی تلبیس ابلیس شقی

ایهاالقوم الذی فی المدرسه

کلما حصّلتموه وسوسه

فلسفه‌های غربی در عصر یونان و روم باستان غالباً فلسفه‌های تعامل‌گرا بودند. فلسفه فیثاغورس به نظریه وحدت در عین کثرت در عالم واقع عقیده داشت و میان دین و فلسفه و علوم و عرفان تقابل نمی‌دید بلکه آنها را مرتبط و منسجم تلقی می‌کرد. پارمنیدس نیز به تعامل حس و عقل در حصول معرفت باور داشت؛ ولی در فلسفه‌های بزرگ چون فلسفه افلاطون، ارسطو، رواقیون متأخر، فیلون و فلوطین تعامل‌گرایی فوق، برجستگی زیادی پیدا می‌کند در این فلسفه‌های جامع و نظام‌پرداز

خرافه و
اسطوره قلمداد
می‌کند و کارل
مارکس در پایان این
قرن خدا و ادیان و دین را
متعلق به عصر خرافه و اسطوره
را بافته ذهن سرمایه‌داران و اختراع
قشر محروم و طبقه زحمتکش
می‌شناسد. این تقابل‌گرایی در تفکر نیچه
در پایان قرن ۱۹ و در اندیشه فلسفی قرن
بیستم نیز در اندیشه سارتر، آنتونی فلو، جی، ال
مکی، فیلسوفان حلقه وین، فیلسوفان زبان و ... به
خوبی قابل‌شناسایی است. البته در کنار این جریان
می‌توان شاهد تعامل‌گرایی هگل، رودلف اتو، شلایر ماخر،
یاسپرس، هایدگر، مکتب سنت‌گرایی گنون و شوان، مکتب
ایان باربور، فلسفه دیویی، مکتب پل تلیش، جریان فلسفی
پست مدرن و ... هم بود که به جد از ضرورت تعامل میان
عقل و عشق و دین، دین و دنیا، علم و دین، انسان و
جهان، معنویت و مادیت و ... حمایت می‌کنند.

در میان فیلسوفان اسلامی تقابل‌گرایی حادی میان دین و
فلسفه یا علم و دنیا مشاهده نمی‌شود. تقابل‌گرایی به طور
عمده در میان عده‌ای از فلاسفه معاصر در جهان اسلام
است که به سختی می‌توان آنها را فلاسفه اسلامی نامید.
فلاسفه اسلامی از اسحاق کندی تا علامه طباطبایی و
استاد مطهری همه مدافع جدی تفکر تعاملی هستند، هر
چند مکتب فکری آنان ممکن است مانند فلاسفه مشاء به
سمت عقل‌مداری گرایش داشته باشد و یا مانند
سهروردی حکمت ذوقی و عرفانی را در صدر بنشانند ولی
هر دو به جد طرفدار تعامل میان عقل و حس و وحی و
فلسفه دین و دنیا هستند.

۳. مسئله دین‌داری و دین‌گریزی فیلسوفان

پس از دو بخش بنیادین گذشته به پرسش اصلی می‌رسیم
و آن اینکه، فیلسوفان غرب و مسلمان آیا دین‌دار بودند یا
دین‌گریز؟ پاسخ این است که فیلسوفان تعامل‌گرا همواره
اهل دین بلکه دین‌دار عمیق بوده‌اند. دین ورزی این‌سینا،
ملاصدرا، علامه، استاد مطهری و دیگر فیلسوفان بدون
هیچ تردیدی از قوت و استحکام عقلانی خاصی برخوردار
است که اندیشمندان دیگر از آن کم‌بهره بوده‌اند. چون

جوهر
و عرض،
خدا و جهان،
عالم و آدم، زبان
و ذهن و عین، دین و
دنیا مانند اعضا و جوارح
یک ارگانیم زنده با یکدیگر
به کنش و واکنش متقابل
می‌پردازند.

این سنت فلسفی فلاسفه بزرگ یونانی و
رومی در سنت یهودی - مسیحی تا نهضت
رنسانس ادامه می‌یابد. فلسفه آگوستین قدیس
که هویت افلاطونی - فلوپینی دارد به شدت در
معرفت‌شناسی و وجود پژوهی تعامل‌گراست. چنانکه
اسکت اریگن و توماس قدیس و اکهارت در قرون بعد از
قرن چهارم و پنجم به طور جدی بر تعامل میان عقل و
دین و علم و الهیات، دین و دنیا، فلسفه و عرفان و ... باور
دارند. از قرن هفدهم که بعد از نهضت رنسانس است ما
شاهد ظهور فلسفه‌های تقابلی هستیم. در این دوره است
که عقل‌مداری دکارتی در تقابل با دین و وحیانی قرار
می‌گیرد و فلسفه هابز و جان لاک و هیوم بر مبنای اصالت
حس در مقابل عقل‌مداران و حتی دین‌داران قرار
می‌گیرند. در قرن ۱۹ مکتب آگوست کنت علوم انسانی و
اجتماعی را نیز تجربی صرف و دین را متعلق به عصر

■ گروهی از متفکران دینی
و غیر دینی بر این باورند
که فلسفه و فیلسوفان
آسیب و آفت دین و
دین‌داری باید تلقی
شوند، و یا دست‌کم باید
میان دین و فلسفه
تفکیک صورت گیرد و هر
دو نه یار شاطر یکدیگرند
و نه بار خاطر. نظریه
افراطی دیگر این است که
فیلسوفان همیشه دین‌دار
بودند و دین‌گریزی در
میان آنان هرگز پایه و
اساسی نداشته است. ■

فلسفه می‌تواند نخست مبانی معرفتی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و... دین را محکم‌تر کند، چنانکه می‌تواند بعد از شناخت دین نیز آن را مورد ارزیابی عقلانی قرار دهد؛ پس، دین فهمی فلسفی ریشه‌دار است.

آری فیلسوفان تقابل‌گرا به سبب غفلت جنبه‌های دیگر گاهی سر از لادری‌گری یا شکاکیت در مدعیات دینی درآورده‌اند. هیوم و راسل هر دو در شک پسینی دینی مانده‌اند. فیلسوفان تقابل‌گرای دین‌دار نیز هر چند به دین و الهیات خاص آن توجه دارند ولی غالباً به نوعی سکولاریسم دینی گرایش دارند. کانت و ویتگنشتاین با وجود دین‌داری عمیق، همیشه به نوعی سکولاریسم پایبند بوده‌اند. کانت سرچشمه دین را وجدان اخلاقی یا عقل عملی می‌داند نه عقل نظری و فلسفی یا تجربه حسی. ویتگنشتاین دین را یک نحوه زندگی می‌داند که با زندگی علمی و هنری و البته با تجربه فلسفی بیگانه است.

از میان اگزیستانسیالیست‌ها به‌جز ژان پل سارتر بقیه فیلسوفان با دین همسویی دارند هر چند دین موردقبول آنان دین یهودی - مسیحی معمول زمان نیست. یاسپرس آلمانی خداپاوری را با اصالت انسان سخت‌گیر می‌زند و کی‌یر که گارد ایمان دینی و مسیحی را بالاتر از هستی‌عقلانی و فلسفی می‌داند. هایدگر هم یک فیلسوف اگزیستانسیالیستی تفکری است نه دین‌گریز یا ضد دین. او در صدد است برای فلسفه و تفکر وجودی راهی پیدا کند، به عبارت دیگر او می‌خواهد مبانی تفکر از جمله تفکر دینی را محکم کند نه اینکه خدا را نفی یا اثبات کند.

من بر این باورم که حتی فیلسوفان تقابل‌گرای شکاک مانند هیوم، شوپنهاور، نیچه، سارتر و راسل؛ یا تقابل‌گرایان به ظاهر ملحد مانند آگوست کنت، کارل مارکس، فلو، جی ال مکی و مانند آنان را نباید از نوع ابولهب و ابوچهل و ابوسفیان تلقی کرد. فیلسوفان، مردان اندیشه و تفکرند. از برتراند راسل می‌پرسند: شما اگر خدای بزرگ را بعد از مرگ ملاقات کنید و او از شما بپرسد چرا راه شک و تردید را برگزیدید چه جوابی می‌دهید؟ او می‌گوید: من خواهم گفت: خدای بزرگ دلایل ناکافی دلایل ناکافی. کفر و الحاد مجرمانه با بی‌فکری و بی‌خردی و لجاجت و عناد همراه است. در حالی که فیلسوفان، مردان اندیشه و تفکرند. قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز استکبار و خصومت و لجاجت کافران، ملحدان و مشرکان را مورد ملامت و مواخذه قرار می‌دهند نه شک و تردید متفکرانه و محققانه

را. آری اگر فیلسوف ملحد معاند یا جاهل مقصر یافت شود می‌توان به او دین‌گریز یا دین‌ستیز لقب داد ولی چنین فردی به تعبیر اهل علم اصول فق تخصصاً از حکم فیلسوف خارج است؛ یعنی، چنین شخصی فیلسوف نیست تا او را فیلسوف ملحد یا مشرک بنامیم.

بنابراین، حتی اقلیت فیلسوفان غربی تقابل‌گرا را نمی‌توان دین‌گریز یا دین‌ستیز نامید. فلاسفه در تاریخ غرب همواره مشعل‌داران عقلانیت و دیانت بوده‌اند. زیرا که دیانت همیشه با فلسفه و عقلانیت هم‌زاد بوده است؛ یعنی، پیوند

قرآن و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز استکبار و خصومت و لجاجت کفران، ملحدان و مشرکان را مورد ملامت و مواخذه قرار می‌دهند نه شک و تردید متفکرانه و محققانه را.

فلسفه با دین پیوندی موضوعی و روشی است در حالی که رابطه فلسفه با علوم تجربی و انسانی موضوعی و روشی نیست بلکه رابطه آنها غالباً غایی و از نوع جزء و کل است. مسئله دین‌داری و دین‌گریزی در جهان اسلام هویت دیگری دارد و آن این است که چون تقابل‌گرایی در تفکر فلسفی اسلامی به حداقل می‌رسد، به طور طبیعی تفکر غیر دینی نیز به حداقل بلکه به نقطه صفر خواهد رسید. فلسفه در جهان اسلام به سه جریان کلان قابل‌تقسیم است:

یکی؛ جریان عقلانیت مشائی که از فارابی آغاز و توسط ابن‌سینا، ابن‌رشد و خواجه نصیر ادامه می‌یابد و به میرداماد می‌رسد.

دوم؛ جریان عقلانیت فلسفی اشراقی است که از سهروردی آغاز شده و از شبستری و مکتب شیراز می‌گذرد و در مکتب ملاصدرا به اوج خود می‌رسد.

سوم، جریان عقلانیت فلسفی احيائي است که از سید جمال و اقبال لاهوری آغاز و به فلسفه علامه طباطبایی، امام خمینی، استاد مطهری و شهید صدر منتهی می‌شود. این سه جریان بزرگ عقلانیت فلسفی به طور بنیادین با

دین پیوند دیرینه دارند. جریان عقلانی - فلسفی نخست که آغاز آن در اندیشه فارابی است، منبع یا سرچشمه فلسفه را با وحی نبوی یکی می‌داند؛ یعنی پیامبران و فیلسوفان هر دو علوم خود را از عقل فعال دریافت می‌کنند. پس حقیقت دینی، حقیقت مضاعف است؛ یعنی، حقایق دینی همان حقایق فلسفی هستند که توسط پیامبران دریافت شده و در قالب جذاب و همه‌فهم که همان زبان هدایت است به مردم ابلاغ می‌شود. از همین روی فلاسفه مشاء چون ابن‌سینا و ابن‌رشد و خواجه نصیر و میرداماد هرگز مانند دکارت و کانت، فلسفه را از دین و الهیات جدا نکردند. در جریان فلسفه اشراقی و صدرایی عقلانیت فلسفی مشائی علاوه بر پیوند با الهیات اسلامی با عرفان هم، گره می‌خورد؛ یعنی، حقیقت مضاعف فلسفی و دینی با حقیقت سوم که حقیقت عرفانی است در هم می‌آمیزد. در قرن سیزدهم و چهاردهم جریان احيائي سید جمال و اقبال و علامه طباطبایی و استاد مطهری و شهید صدر تعامل‌گرایی فلسفه با دین و عرفان را با رویکرد احيائي و توسعه‌ای به علوم تجربی و انسانی و تکنولوژی و فلسفه غرب نیز بسط می‌دهد که حاصل آن شکل‌گیری فرهنگ و تمدن جدید انقلاب اسلامی است.

نتیجه بحث

فلسفه که پایه‌ای‌ترین دانش در میان دانش‌های بشری است؛ به لحاظ موضوع و روش با دین و الهیات و حیاتی پیوند عمیق و دیرینه دارد. بنابراین، فلاسفه غرب و جهان اسلام هرگز دین‌گریز یا دین‌ستیز نبوده‌اند زیرا که این دو عمل ناشی از نابخردی و فقدان تفکر فلسفی است. فیلسوفان تعامل‌گرای غربی و جهان اسلام همواره از مدافعان و ترویج‌گران معرفت دینی بوده‌اند و فیلسوفان تقابل‌گرا هر چند به حسب ظاهر از شکاکیت یا انکار خدا و دین سخن به میان می‌آوردند ولی در حقیقت اهل تعاند و تقابل با دین نیستند زیرا که میان دین و تعقل و تفکر هرگز تقابل و تعاندی وجود ندارد. در جهان اسلام مسئله دین‌داری و دین‌گریزی فیلسوفان صورت شفاف‌تری دارد زیرا که سه جریان بزرگ فلسفی همه حقیقت فلسفی را با حقیقت دینی و عرفانی در تعامل و گفتگو می‌دانند.

دین‌گرایی هیستریک، دین‌گرایی هیستریک

بررسی جامعه‌شناختی رشد
گرایش‌ها و جویش‌های
دینی و شبه‌دینی اخیر



عمادالدین باقی
پژوهشگر و فعال حقوق بشر



چکیده

این مقاله در سه فاز شناخت مسئله، توصیف، تحلیل و تبیین به رشد گرایش‌ها و جوبش‌های دینی و شبه دینی اخیر می‌پردازد. روش مطالعه، میدانی و کتابخانه‌ای است. مقاله به توصیف و طبقه‌بندی گرایش‌ها و نحوه مواجهه با آنها می‌پردازد و بیان می‌دارد که نظام رسمی با نه گرایش عمده مواجه است:

۱. فرقی اسلامی؛ ۲. گرایش‌های عرفانی و همچنین عرفان‌های نوظهور؛ ۳. مسیحیان آزاد؛ ۴. وهابیت؛ ۵. بهابیت؛ ۶. بودیسم؛ ۷. کمونیسم؛ ۸. قشری‌گری مذهبی یا اسلامی؛ ۹. سکولاریسم.

در باره وضعیت هر یک از آنها بر اساس داده‌های رسمی، گزارشی کوتاه ارائه شده و برخورد قضایی که شیوه غالب رویارویی با گرایش به این دین‌ها و شبه دین‌ها بوده بیان شده است. همچنین توضیح داده می‌شود اگر همه این گرایش‌ها در بیرون از حاکمیت قرار دارند اما گرایش هشتم (قشری‌گری مذهبی یا اسلامی) در درون حکومت و در بیرون از آن و حتی در مقابل حکومت، در درون گفتمان رسمی و بیرون از آن حضور داشته و از زمینه‌های مذهبی و سنتی جامعه ارتزاق کرده و رشد آسان‌تری داشته است.

موضع نویسنده در این بحث، داوری و ارزیابی ماهوی درباره ادیان و فرقه‌ها نیست، و صرفاً تمرکزی بر جنبه جامعه‌شناختی مسئله و علل و دلایل گرایش به انواع فرقه‌ها و مذاهب دارد.

تئوری نویسنده «خلاء هنجاری و ارزشی» است از اینرو به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های نظریه‌های آنومی دور کیم و نظریه خلاء هنجاری خویش می‌پردازد. تئوری دوم نویسنده عبارت است از وابستگی اعتبار و منزلت اضلاع سه گانه مذهب، روحانیت و اخلاق به یکدیگر در جامعه سنتی و جامعه در حال گذار.

تئوری سوم نیز متعلق به پارسونز درباره تعادل خرده نظام‌ها است که ضمن نقد آن، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

دین‌گزینی هیستریک، تئوری پایه در تبیین مسئله است و پدیده جنبش‌ها و گرایش‌های مذهبی جدید در ایران را ذیل مفهوم «دین‌گزینی هیستریک» تحلیل می‌نماید، نقطه مقابل دین‌گزینی هیستریک نیز مفهوم دیگری است تحت عنوان «دین‌گزینی هیستریک».





در پایان به پیش‌بینی وضعیت آینده می‌پردازد و جنبش‌های فکری و مذهبی پیش‌گفته را مهم‌ترین چالش‌های پیش روی ایران آینده می‌داند.

مفاهیم کلیدی: دین‌گریزی هیستریک، دین‌گزینی هیستریک، جنبش‌های دینی، جنبش‌های شبه‌دینی، خلاء هنجاری، آنومی.

موضوع اعلام شده «بررسی جامعه‌شناختی رشد گرایش‌ها و جویش‌های دینی و شبه‌دینی اخیر» است. من ضمن اینکه در متن نوشته شده سخنرانی‌ام به این موضوع وفادار بوده‌ام اما ترجیح می‌دهم در ابتدا عنوان تازه‌ای یا به عبارت دیگر عنوان دقیق‌تری به آن ببخشم که منعکس‌کننده محور اصلی بحث و نتیجه هم باشد: «دین‌گریزی هیستریک». این گفتار در واقع توسعه بحث‌هایی است که پیشتر در برخی کتاب‌هایم تشریح شده‌اند. اکنون در سه فاز «شناخت مسئله»، «توصیف»، «تعلیل و تبیین» به آن می‌پردازم:

بیان مسئله و تحلیل مسئله: در دو سه سال اخیر با اخبار و گزارش‌های رسمی و غیر رسمی فراوانی در زمینه گرایش به فرق و مذاهب مختلف مواجه شده‌ایم. شکل رسمی آن در گفتگوهای مسئولان امنیتی و سیاسی کشور و مطبوعات دولتی منعکس شده و شکل غیر رسمی آن مشاهدات ما است. برای مثال ما در انجمن دفاع از حقوق زندانیان مراجعات چندی از پیروان اهل حق و نومسیحیان و دیگران داشتیم که به این واسطه آشنایی مستقیم و عینی‌تر و جزئی‌تری با موضوع به دست می‌آمد.

توصیف و طبقه‌بندی گرایش‌ها و نحوه مواجهه:

داده‌های رسمی تا کنون خبر از پیدایش بیش از ۶۴۰ تیم مدعی عرفان داده است. تیتیر یک روزنامه جوان، ارگان مطبوعاتی سپاه پاسداران این است: «انهدام شبکه جاسوسی و تروریستی وابسته به موساد». همچنین این روزنامه خبر داده که به دستور رهبر انقلاب برای مقابله با عرفان‌های کاذب، چهار نهاد فرهنگی - امنیتی در تعقیب عرفان دروغی هستند. در این گزارش از فعالیت ۶۴۰ تیم مدعی عرفان خبر داده و تأکید می‌کند که این رقم تنها مربوط به پایتخت است و اگر بخواهیم آمار کشوری ارائه کنیم باعث تحجیر خواهد بود.^۱ گزارش یادشده در قسمت پایانی خود، افکار این گروه‌ها را تشریح می‌کند ولی جزئیات بیشتری از نام و مشخصات این گروه‌ها ارائه

نمی‌دهد تا صحت و سقم آمار قابل بررسی شود. این آمار فقط مربوط به انواع عرفان‌گرایی‌ها و غیر از گرایش به ادیان و مذاهب و شبه‌دین‌ها است. اکنون می‌توان گفت که نظام رسمی با نه گرایش عمده مواجه است:

۱. فِرَق اسلامی؛ ۲. گرایش‌های عرفانی و همچنین عرفان‌های نوظهور؛ ۳. مسیحیان آزاد؛ ۴. وهابیت؛ ۵. بهابیت؛ ۶. بودیسم؛ ۷. کمونیسم؛ ۸. قشری‌گری مذهبی یا اسلامی؛ ۹. سکولاریسم.

۱. فرق اسلامی:

مانند دراویش، اهل حق و دیگران. دراویش البته دارای ریشه‌های تاریخی و بنیان‌های فکری و معرفتی جدی هستند به همین جهت آن را مستقل از عرفان‌های نوظهور باید مطرح کرد. در بهمن سال ۱۳۸۴ تهاجم به دراویش آغاز شد و ۱۳۰۰ تن در قم دستگیر و حسینیه آنها در شهرهای قم، اصفهان، بروجرد، کرج، و برخی شهرهای دیگر تخریب گردید. شنبه ۲۴ مهر ۱۳۸۹ خبر از «محاکمه دسته جمعی ۱۸۹ نفر از دراویش گنابادی در دادگاه بروجرد» پراکنده شد که در جریان ویرانی حسینیه دراویش در شهرستان بروجرد متهم شناخته شده‌اند. حسینیه دراویش در بروجرد تا ساعت دو بامداد یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۸۶ شاهد درگیری نیروهای افراطی مذهبی با دراویش محصور در حسینیه بود. سرانجام ساعت ۵ بامداد همان روز زیر تیغ بولدوزهای دولتی رفت و به طور کامل، ویرانه شد. زمینه‌های این حادثه با پخش طوماری در سطح شهر و نماز جمعه آن شهرستان فراهم شد که در آن

پیدایش دست کم ۶۴۰ گروه در این زمینه خبر داده است. مخالفان گروه عرفان کیهانی در سایت‌های متعددی این سخن را بازنشر می‌کنند که مروّجان عرفان کیهانی معتقدند به «شعور کیهانی» دست یافته‌اند. شعور کیهانی عبارت از لایه محافظ و حلقه ایمنی است که انسان می‌تواند به سبب ارتباط مستقیم با خداوند صاحب آن شود و دارنده آن می‌تواند با استفاده از این لایه افراد بیمار را درمان کند! پیش از این نیز کسانی چون پائولو کوئیلو در کتاب «کیمیاگر» (ص ۸) اصطلاح روح کیهانی را عنوان کرده بودند. مروّجان طریقه عرفان کیهانی می‌گویند: «انسان موجود پیچیده‌ای است و درمان او بسیار پیچیده‌تر که نیاز به یک نوع نیروی فوق‌العاده و یک هوشمندی برتر دارد که ما اسم آن را «شبکه شعور کیهانی» گذاشته‌ایم». آنها با طرح شعور کیهانی و بهره‌گیری از آن مدعی «فرا درمانی» و دستیابی به «طب مکمل» شده و می‌گویند حضرت عیسی علیه السلام نیز از همین روش در زنده کردن مردگان استفاده کرده بود.

در ایران محمدعلی طاهری مروّج عرفان کیهانی و پیمان فتاحی (ایلیا میم رام‌الله) پایه‌گذار جمعیت آل یاسین، و به گفته مقامات قضایی و امنیتی، هر دو دارای هموندان و علاقمندانی هستند که با محکومیت‌های قضایی سنگین روبرو شده و چندین سال را در زندان سپری کرده‌اند. تکیه هر دو بر معنویت‌گرایی و علوم باطنی است، اما آل یاسین به ندرت در صحنه‌های سیاسی چون انتخابات حضور داشته ولی طاهری از هر نوع کنش سیاسی دوری می‌گزیند. هر دو گروه نیز منتقدانی از درون خود داشته‌اند. هر دو نیز فرقه‌گرایی را رد کرده و می‌گویند در چارچوب گفتمان عرفان سنتی شیعی قرار دارند.^۳

۳. مسیحیت:

مقابله با دین‌ها و شبه‌دین‌ها بدون ریشه‌یابی علمی مسئله در چند جبهه جریان پیدا کرد. جبهه دیگر مسیحیان بودند. یازده نوکیش مسیحی اهل مشهد که در روز پنج‌شنبه ۱۷ تیر ۱۳۸۹ / ۸ ژوئیه ۲۰۱۰^۴ برای دیدار با برخی مسیحیان بجنورد، از توابع خراسان، عازم این شهرستان بودند، توسط نیروهای امنیتی اداره کل اطلاعات استان خراسان بازداشت شدند. وزیر اطلاعات روز پنجشنبه اول مهرماه (۲۳ سپتامبر) در مراسمی در شهر قم نسبت به رواج مسیحیت در میان «شیعیان معتقد» و «قدرت

■
به هر نسبت که
از اعتبار
روحانیت کاسته
شود، باورهای
دینی و نیز
عقاید مذهبی
سست، و
معیارهای
اخلاقی متزلزل
می‌گردند.
■

آمده بود: «هرکس می‌خواهد بی‌سؤال و جواب به بهشت برود این طومار را امضاء کند». به این ترتیب، با تحریک نیروهای تندرو، آنها را از مسجدالنبی بروجرد به سمت حسینیّه در اویش گسیل داده و واقعه مورد نظر را پدید آوردند.

با توجه به اینکه در اویش در طول سده‌ها در این سرزمین زیسته‌اند و در دهه‌های اخیر مناسبات کاملاً حسنه و همزیستی با دیگران داشته‌اند، مواجهه ناگهانی با چنین برخوردهایی حاکی از مقابله با اقبال رو به رشد در اویش بود.

۲. عرفان‌های نوظهور:

این نوع عرفان‌ها که مشهورترین آنها گروه‌های کیهانی و آل یاسین هستند در چند سال اخیر با برخوردهای امنیتی مواجه شده‌اند و همان‌طور که گفته شد دستگاه امنیتی از

تخریبی آنها» هشدار داد و نومسیحیان را مخلصان اهل بیت و شیعه‌های معتقد قلمداد کرد. قسمتی از یک خبر رسمی این است: «مصلحی وزیر اطلاعات با اشاره به فعالیت‌های فرقه‌های ضالّه گفت: اگر تا دیروز تنها یک جمعیت چند صد نفری بودند، اما امروزه به صورت علمی به مقابله با حوزه‌های علمیّه و اندیشمندان ما می‌آیند». وی هشدار داد: امروزه بسیاری از افرادی که به تازگی مسیحی شده‌اند، روزی از مخلصان اهل بیت و شیعه‌های معتقد بودند و دشمنان با روش‌های علمی آنها را به ترکیه کشانده و برای آنها مراسم غسل تعمید گذاشته‌اند. این افرادی که تا دیروز شیعیان معتقد بودند و امروز مسیحی شده‌اند به میزان بسیار بالایی قدرت تخریبی دارند. وی با بیان اینکه نباید این قدر فکر خود را روی صهیونیسم مسیحی متمرکز کنیم، گفت: امروزه صهیونیسم مسیحی در صدد ساماندهی جماعت صهیونیسم شیعی است و برای این امر نیز سرمایه‌گذاری‌های فراوانی صورت داده‌اند». وزیر اطلاعات با اشاره به فعالیت‌های فرقه بهائیت هم گفت: آنها به انواع شگردهای شیعی تسلط یافته و تمام تمرکز خود را بر جذب شیعیان گذاشته‌اند. وی انجمن حجتیه را گروهی دیگر دانست که با پول‌های کلان،

■ **در دین‌گریزی هیستریک، قبض و بسط گرایش‌ها و جنبش‌های دینی و شبه دینی تابع کامل قبض و بسط آزادی‌های فکری، اجتماعی و سیاسی به ویژه در چارچوب دین (در یک حکومت دینی) هستند. به عبارت دیگر می‌توان با شاخص‌های آزادی به تحلیل چرایی رشد این گرایش‌ها پرداخت.**

■

چاقوی دشمنان را علیه شیعیان تیزی کند»^۵. نتیجه همین رویکرد، صدور حکم اعدام برای برخی از این افراد بود. در اردیبهشت سال ۱۳۹۰ در شیراز بسیاری از فعالان و اعضای کلیساهای خانگی بازداشت شدند و دو تن از این شهروندان محکوم به «ارتداد» گردیدند. حملات متعددی به کلیساهای خانگی در استان خوزستان به ویژه شهرهای اهواز و دزفول صورت گرفت. طی این موج گفته می‌شود نزدیک به ۲۰ نفر به اداره اطلاعات اهواز احضار و چند تن از آنها پس از بازجویی طولانی بازداشت شده‌اند. در واقع پدیده‌ای که به صورت پنهانی جریان داشت و ادعای آن می‌توانست پیامدهایی برای مدعی داشته باشد و از آشکارسازی آن خودداری می‌شد با اظهارات مقامات رسمی، علنی گردید و به عنوان یک واقعیت و بلکه تهدید پذیرفته شد. این آشکارسازی، نشانه‌ای بود از غیر قابل کتمان شدن موضوع.

۴. وهابیت:

از دهه ۶۰ تا نیمه دهه ۷۰، چندین سال که بولتن‌های داخلی سازمان تبلیغات اسلامی را می‌خواندم در همه شماره‌ها، خبرها و گزارش‌هایی درباره فعالیت شدید وهابیت در مناطق حاشیه‌ای و سنی‌نشین داشت و نسبت به خطرات آن برای آینده هشدار می‌داد. گرچه به نظر می‌رسید اغراق‌هایی هم در این گزارش‌ها صورت می‌گیرد تا توجیهی برای برخی فعالیت‌ها و هزینه‌های این سازمان به وجود آید اما نسبت به همان اندازه‌ای هم که واقعیت داشت رویکرد علمی اتخاذ نمی‌شد و به بسترهای عینی و ذهنی موفقیت این تبلیغات و از جمله عقاید سکتاریستی در برخی شیعیان که خود عامل ترویج این گرایش مذهبی بود توجهی نمی‌شد.

۵. بهائیت:

مسئله مبارزه با بهائیت، پرسابقه‌ترین و پرحادثه‌ترین مبارزه‌های فرقه‌ای در ایران است به ویژه که خاستگاه بهائیت، ایران بوده و از آغاز پیدایش آن تاکنون شاهد

بروز وجه فلسفی آن، تضادهای تازه‌ای شکل گرفت. بیشترین عرصه حضور و فعالیت این جریان در دانشگاه‌ها بود. در کتاب «جنبش دانشجویی در ایران» گزارش مبسوطی از جزئیات ظهور، اثر گذاری و رشد کمونیسم و مارکسیسم در دانشگاه‌ها ارائه شده است. این جریان که به جریان چپ موسوم بود، در فضای پس از انقلاب سال ۵۷ با تشکیل ده‌ها گروه سیاسی اوج گرفت و با ورود بخشی از آنها به فاز مسلحانه و حوادث خونین و ترورها و اعدام‌ها به انزوا کشیده شد اما جریان چپ اثر بزرگی بر تفکر مذهبی برجای نهاد.^۷ پس از شکست و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این جریان در سطح جهانی از جمله ایران به شدت افول کرد و دیگر نقش مؤثری نداشت و اندک هواداران باقیمانده آن در محیط دانشگاه‌ها به دلیل اینکه فقط انجمن‌های اسلامی مجوز فعالیت داشتند، به درون انجمن‌های اسلامی منتقد خزیدند. با سخت‌گیری بر این انجمن‌ها از یک سو و رادیکال شدن فضای سیاسی از سال ۱۳۸۴ به بعد و در پی روی کار آمدن دولت نهم در دانشگاه‌ها، فعالان چپ دانشجویی به صورت تشکل‌های غیر رسمی و نیمه علنی یا غیر علنی به فعالیت پرداخته و

درگیری‌های بزرگی با این فرقه بوده‌ایم. انجمن حجتیه یکی از سازمان‌های وسیعی بود که برای مبارزه فرهنگی با بهائیت تشکیل شد. در کارنامه بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و حتی دموکرات نیز نوعی سابقه مبارزه با بهائیت وجود دارد. در دوره پس از انقلاب گرایش به این جریان به شدت آفت کرد، هم به لحاظ بالا رفتن هزینه گرایش به آن و هم به خاطر خلع سلاح شدنش در برابر قرائتی جذّاب و انقلابی از اسلام. اما به مرور با برخی ناکامی‌ها و شرایط سیاسی جدیدی و همچنین به خاطر روش‌های تبلیغی خاص و هاله مظلومیتی که در اثر نحوه مواجهه با آنها به وجود آمد گرایش به بهائیت نیز رو به رشد گذاشت و در بولتن‌های داخلی، پیوسته از خطر گسترش آن خبر داده‌اند. مهم‌ترین مسئله در رابطه با این گروه، عدم مرزبندی بین حقوق شهروندی و جنبه‌های سیاسی و کلامی بود. بهائیت تنها گروهی است که نوعی بدبینی و حساسیت ویژه در روحانیت و توده مردم و حتی نخبگان نسبت به آن وجود دارد و همین امر تسهیل کننده آشفتن حقوق شهروندی با مسائل کلامی و سیاسی و بی‌توجهی به آن بوده است، به نحوی که وقتی مرحوم آیت الله منتظری برای نخستین بار فتوایی در این زمینه صادر کرد با واکنش‌های زیادی از دو سو مواجه شد.^۸

۶. بودیسم:

این گرایش، غیر سیاسی‌ترین و بی‌سر و صداترین نوع بوده و بیشتر در بین نخبگان راه یافته است. کسانی که «دین» را به «ایمان» تحویل و تأویل می‌نمایند و شریعت یا دین شریعتی را وانهاده، از پوسته آن بیرون آمده و اخلاق یا دین اخلاقی را بر مسند می‌نشانند.

۷. کمونیسم:

جریان کمونیستی از آغاز به صورت یک جریان اجتماعی ظاهر شد. حزب توده و جبهه ضد مذهبی نداشت به گونه‌ای که افراد متدین هم عضو آن شده و حتی در شورای مرکزی آن حضور داشتند، اما با

■ در معرض قرار گرفتن می‌تواند
فی نفسه مثبت و مانع
یک‌سونگری باشد، مشروط به
اینکه حق انتخاب آزادانه و
برابری فرصت‌ها وجود داشته
باشد اما اراده «تحمیل از همه
سو» وجود دارد که موجب
شکل‌گیری تعارض در درون افراد
هدف می‌گردد و تعادل کارکردی
را برهم می‌زند. ■

مورد هجوم دستگاه امنیتی قرار گرفته و عده‌ای از آنها دستگیر شدند. در فضای رادیکال سال ۸۴ به بعد که زمینه یارگیری از میان جوانان و دانشجویان برای گروه‌های مختلف مساعدتر شده بود گرایش به این نوع گروه‌ها نیز افزایش یافت.

۸. قشری‌گری مذهبی یا اسلامی:

این جریان یکی از وسیع‌ترین گرایش‌ها را تشکیل می‌دهد. این جریان در درون حکومت و در بیرون و حتی مقابل حکومت، در درون گفتمان رسمی و بیرون از آن حضور داشته و از زمینه‌های مذهبی و سنتی جامعه ارتزاق کرده و رشد آسان‌تری داشته است. جریان موعودگرایی به نحوی که در دولت نهم مطرح شد و طرح‌های «از حرم تا حرم» و هزینه‌هایی که برای ترویج جمکران انجام گرفت، دریافت پیام‌ها و شکایت‌های توده از چاه جمکران و پاسخ به آنها و مکانیسم‌های تشویقی در این زمینه، جریانی بود از درون حکومت؛ و پس از انتشار کتاب‌هایی درباره علائم ظهور در لبنان و ایران از سوی این جریان^۸ با واکنش‌های شدیدی حتی از سوی جریان اسلامی سنتی مواجه شد، زیرا رئیس دولت نهم را از نشانه ظهور قلمداد کرده بود. شکل‌گیری پدیده «لات مذهبی» در بعضی از هیأت‌ها نمود دیگری از این جریان است که توصیف و تحلیل آن نیازمند بحث مستقلی است. قشری‌گرایی، ظاهری غیر سیاسی داشت و چون هزینه نداشت با اقبال گسترده روبرو می‌شد، در نتیجه در سال‌های اخیر شاهد اخبار فراوانی درباره دستگیری رملان و دعانویسان و مدعیان ارتباط با امام زمان در اقصی نقاط کشور از روستاها و شهرهای کوچک گرفته تا «مادرشهرها» بوده‌ایم. ماجرای برخورد با برخی افراد معمم تنها یکی از صدها مورد حادثه‌هایی بوده که در این زمینه رخ داده است.

۹. سکولاریسم:

این گرایش به دو صورت خودنمایی می‌کند. سکولاریسم منطقی که خاستگاه ضد دینی ندارد و بیشتر بر مؤلفه‌های فرهنگی و زبان علمی متکی است و سکولاریسم فرقه‌ای که بر طبل ستیز با مذهب می‌کوبد و شیوه‌ها و خصوصیات شبیه به مخالف خود دارد، یعنی کاملاً ایدئولوژیک و سیاسی است. این جریان و طیف مقابل خود

در بین اسلام‌گرایان سنتی در عین تضاد، همدیگر را بالا می‌کشند و تضاد مذهبی - سکولار را به تضاد عمده در جامعه آینده تبدیل می‌کنند. میزان موفقیت این جریانات، تابعی است از عوامل و شرایطی که در ادامه بحث به آنها می‌پردازم.

جلوه‌های متنوع تغییر:

تغییر در گرایش‌های دینی و نگرش‌ها، فقط در صورت گرایش به فرقه‌ها و ادیان و شبه ادیان تجلی نمی‌کنند و در سطوح دیگری از زندگی نیز بازتاب دارد. برای مثال گفته یا شنیده می‌شود که در سال‌های اخیر، عده‌ای از خانواده‌ها - حتی خانواده‌های مذهبی و کم‌سواد - به جای نام‌گذاری‌های مذهبی و عربی برای نوزادان، نام‌های فارسی انتخاب می‌کنند یا جوان‌های نسل گذشته پلاک «علی، محمد، یالله» در گردن می‌آویختند، ولی در حال حاضر نسل جوان پلاک «فروهر، صلیب یا تخت جمشید و شیر خورشید» در گردن می‌آویزند.

ملاحظات درباره طبقه بندی و توصیف‌های مذکور:

سه نکته درباره صورت مسئله درخور بحث و فحص است. نخست، میزان رشد این گرایش‌ها؛ دوم تنوع آنها؛ سوم تفسیر آنها:

۱. درباره میزان رشد جریانات یادشده، به نظر می‌رسد دستگاه امنیتی به دلیل نوع نگاه خود اغراق می‌کند، زیرا فلسفه وجودی برخی اقدامات و نهادها را، بزرگ‌نمایی برخی آمار و اطلاعات تشکیل می‌دهد. بدون شک میزان گرایش به ادیان و شبه ادیان و فرقه‌ها در سال‌های اخیر رشد بیشتری نسبت به گذشته داشته است اما نه به حدی که جامعه را دچار تغییر کیفی کند. نگارنده چند سال پیش تحقیق میدانی مشترکی درباره مرجعیت انجام داده است. نتیجه تحقیق این بود که اکثریت جوانان، گرایش دینی دارند اما بسیاری از آنان، تقلید نمی‌کنند. دکتر امیر نیک‌پی و دکتر فرهاد خسروخاور از اساتید حقوق و جامعه‌شناسی نیز در فاصله مهر ۱۳۸۰ تا خرداد ۱۳۸۲ درباره هشت مؤلفه که یکی از آنها سنجش دین‌داری جوانان بود تحقیقی پیمایشی را با همکاران خود در سه شهر تهران، قم و قزوین بر روی گروهی از جوانان اجرا کردند.^۹ نکته‌ی اول جالب در این طرح پیمایشی، آمار

پایین جوانانی است که به طور کامل با همه‌ی انواع دین‌داری وداع کرده‌اند. نیک‌پی پس از اشاره به این موارد برای نشان دادن تنوع دین‌داری در میان جوانان ایرانی می‌گوید: در مصاحبه‌هایی که انجام دادیم متوجه شدیم که «ضد دین‌داری» و «غیردین‌داری» که دو پدیده متفاوت هستند، در باورهای مصاحبه‌شوندگان در اقلیت قرار دارند؛ (نک: سایت انجمن جامعه‌شناسی) اما این اقلیت‌ها سازمان یافته عمل می‌کنند و به دلیل داشتن رسانه جلوه‌گری بیشتری دارند. در عین حال افزایش نرخ این گرایش‌ها به عنوان یک موضوع آسیب‌شناختی همچنان مطرح است.

دوم، تنوع این گرایش‌ها است که در طبقه بندی نه گانه بالا آمده و از قضا به دلیل حساسیت امنیتی روی برخی از آنها و برعکس، آزادی عمل و امنیت برخی دیگر، گرایش‌های نوع هفتم (قشری‌گری اسلامی) بیش از همه رشد کرده و دین رسمی را در معرض چالش جدی قرار داده است.

سوم، اینکه تغییر نگرش‌ها و کنش‌ها مانند سبک زندگی یا پوشش یا نام‌ها، لزوماً بیانگر تغییر عقاید و مذاهب نیست بلکه بخشی از آن معلول تغییر عقیده، بخشی معلول تغییر نگرش مذهبی و بخشی هم ناشی از تغییر سلیقه‌ها است.

خاستگاه اصلی این تحقیق:

موضوع این گفتار را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد. از منظر حقوق بشر و بحث درباره حق تغییر عقیده و آزادی مذاهب، از منظر سیاسی و بحث درباره اینکه مثلاً فعالیت‌های تبلیغی و تبشیری از سوی قدرت‌ها به خاطر ترویج مذهب نیست بلکه از این طریق به ازدیاد نیروهای خط مقدم در دل جامعه رقیب می‌پردازند و به افزایش هواداران یک مذهب به عنوان یکی از مؤلفه‌های قدرت می‌نگرند. همچنین از منظر کلامی و ورود به بحث ماهوی درباره ادیان و فرقه‌ها و داوری پیرامون روایی و ناروایی و حق و باطل بودن عقاید و نیز از منظر جامعه‌شناختی. البته رویکرد غالب نگارنده در این گفتار، رویکرد جامعه‌شناختی است و در فرازی از آن به روانشناسی هم نزدیک می‌شود.

میان همه این رویکردها مرز باریکی وجود دارد و ذهن انسان را از یکی به دیگری می‌لغزاند، از این رو تأکید می‌شود که موضع نگارنده در این بحث، داوری و ارزیابی

ماهوی درباره ادیان و فرقه‌ها نیست، صرفاً تمرکزی بر جنبه جامعه‌شناختی مسئله و علل و دلایل گرایش به انواع فرقه‌ها و مذاهب است. برای مثال درباره رشد طلاق در سال‌های اخیر با این آمار مواجه هستیم که ۲۰ درصد ازدواج‌ها منجر به طلاق می‌شوند (از هر پنج ازدواج یک طلاق)، در حالی که در گذشته این نرخ کمتر از ۱۰ درصد و در گذشته‌های دورتر کمتر از ۵ درصد بوده است. این جهش در آمار طلاق، آن را از وضع طبیعی و عادی خارج کرده به یک مسئله تبدیل می‌کند. ممکن است در یک تحلیل آن را اتفاقی مبارک و مثبت ارزیابی کرده و گفته شود این امر نشان دهنده رشد فردیت و استقلال زنان است که بر سر حقوق خود ایستاده‌اند و چون هنوز حقوق زنان، نهادینه نشده، دچار عدم تفاهم و جدایی می‌شوند، برخی هم آمار بالای طلاق را از نشانه‌های فروپاشی اخلاقی و فرو ریختن هنجارها و سست شدن ارزش ازدواج و تزلزل نهاد خانواده دانسته و منفی ارزیابی می‌کنند؛ اما یک جامعه‌شناس نیز فارغ از مثبت و منفی بودن آن، فقط چرایی رشد آمار طلاق را بررسی کند.

ممکن است گفته شود آنچه مربوط به حق انتخاب افراد است نباید به عنوان امری غیر عادی و در نتیجه یک مسئله، تلقی شود، اما می‌دانیم که موضوع بحث ما حق انتخاب نیست بلکه چرایی انتخاب است. مسئله مورد نظر در این گفتار، فراتر از حق انتخاب است و در مقایسه با یک جامعه عادی و بهنجار که این حد از فرقه‌گرایی در آن وجود ندارد واقعاً یک مسئله است. بیست سال پیش در همین جامعه با وجود همین حساسیت‌ها، ما شاهد گرایش به مذاهب و فرقه‌های مختلف در این سطح نبودیم، به همین دلیل است که در چند سال اخیر با خبرهای فراوانی درباره برخوردهای امنیتی با برخی از این گروه‌ها مواجه هستیم. رشد گرایش به آنها به برانگیختن واکنش حکومت منجر شده است زیرا به مسئله فقط از جنبه امنیتی نظر کرده‌اند نه جامعه‌شناختی.

از تعبیر دورکیم درباره ناهنجاری‌های مرضی و طبیعی، وام می‌گیرم. منظور دورکیم از طبیعی بودن یک چیز خوب بودن و منظور از مرضی، بد بودن آن نیست. خوب و بد، امری اخلاقی است نه جامعه‌شناختی. او در تحلیل خودکشی، قاعده تمایز بین طبیعی (بهنجارها) و مرضی (ناهنجارها) در جوامع را مطرح می‌کند: «در هر جامعه موقعی که امری عمومیت کامل یافت نسبت به آن جامعه

صورت طبیعی دارد در صورتی که ممکن است همان امر در جامعه دیگر چندان شایع و مورد قبول نبوده، صورت غیر طبیعی و مرضی داشته باشد. همچنین وقتی که امری به مقدار کمی در جامعه شیوع پیدا کرده از نسبت معینی تجاوز نکند، برای آن جامعه طبیعی محسوب می‌شود ولی پس از گذر از آستانه معینی این امر نیز جنبه مرضی به خود می‌گیرد.^۱ از دیدگاه دورکیم خودکشی در جوامع، امری بهنجار و طبیعی است، چون مطالعه تاریخ جوامع نشان می‌دهد در همه جوامع این واقعیت وجود داشته و دارد اما «افزایش ناگهانی میزان خودکشی در برخی از گروه‌های جامعه یا کل جامعه یک رخداد نابهنجار و نشان دهنده اختلال‌های نو پدید در جامعه است. از این رو نرخ بالا و نابهنجار خودکشی را در گروه‌ها و قشرهای اجتماعی خاص یا در کل جامعه، می‌توان به عنوان شاخص نیروهایی دانست که در یک ساختار اجتماعی در جهت عدم یکپارچگی عمل می‌کنند.»^{۱۱} به این معنا وسعت گرایش به فرقه‌ها و عبور از حد معینی، یک امر مرضی است نه طبیعی.

در اینجا نگارنده هیچ قضاوت ماهوی درباره این جریان‌ها ندارد و حکمی در خصوص درستی و نادرستی محتوایی آنها صادر نمی‌کند زیرا این یک بحث کلامی است. حق تغییر عقیده افراد نیز یک بحث حقوق بشری است که جنبه فقهی نیز پیدا می‌کند. بحث حقوق بشری و فقهی تغییر عقیده و حق تغییر عقیده بحث مهمی است که اکنون موضوع سخن نیست. در اینجا در مقام بیان جامعه‌شناختی موضوع هستم نه ابعاد کلامی و فقهی و حقوق بشری آن. اما نکته‌ای که به بحث ما ربط پیدا می‌کند تاثیر این موضوعات در حقوق است چنان که قانون مجازات اسلامی طی هجده سال دوره اجرای آزمایشی خود، فاقد ماده‌ای درباره ارتداد بود و چنین افرادی را تحت عناوین دیگری چون اهانت به مقدسات محاکمه می‌کردند، اما در لایحه اصلاح قانون مجازات اسلامی که در سال ۱۳۹۰ پیشنهاد شده بود (این قانون در سال ۱۳۹۲ به تصویب رسید) برای نخستین بار عنوان مجرمانه ارتداد افزوده شد.

تئوری‌های پایه

دورکیم دین را معلول فورماسیون‌های اجتماعی می‌داند، یعنی جامعه منشاء دین است. برای تئوری پایه در تحلیل، ابتدا نظریه دورکیم را بازسازی می‌کنم. نظریه دورکیم

■ **دستگاه‌های امنیتی
به رشد گرایش‌های
عرفانی می‌تازند و
خود را اسیر معلول
می‌کنند و مبارزه‌ای
بی‌حاصل و بیهوده
انجام می‌دهند، زیرا
رشد گرایش‌های
عرفانی را به عنوان
یک آسیب باید
ریشه‌یابی و
علت‌یابی کرد و اگر
واقعاً آن را مضر
می‌دانند باید علت را
بیابند و درمان کنند.
گرچه وجود اصل
گرایش‌های عرفانی
نامطلوب نیستند
بلکه افراط در آن
منفی است، مانند
افراط در هر کار
دیگری، اما همین
افراط‌گری از چه
علتی برخاسته
است؟**

■



ناخودآگاه یک جنبه ایدئولوژیک به خود می‌گیرد زیرا به قطب بندی منجر می‌شود. از دیدگاه کسانی که دین را متغیر مستقل و موهبتی الهی و آسمانی می‌دانند، این نظریه پذیرفتنی نیست؛ لذا نظریه دورکیم را اتهام ضد دینی زده و فاقد صلاحیت برای تبیین می‌دانند و کسی که می‌خواهد تئوری دورکیم را مبنای تحلیل قرار دهد باید ابتدا از دین عبور کرده و به لائیسیته باور پیدا کرده باشد. از این رو من با الهام از تئوری دورکیم آن را به این نحو اصلاح می‌کنم که: «باورهای دینی (بلکه هر باور مذهبی و مسلکی) معلول فورماسیون‌های اجتماعی هستند». این تئوری مبتنی بر فرض تفکیک دو مقوله «دین» و «باورهای دینی» است و وارد بحث درباره چیستی دین نمی‌شود و دین را چه برساخته بشر و چه فرستاده خداوند بدانیم در یک چیز اتفاق نظر وجود دارد و آن وابستگی باورها به شرایط عینی است. در جامعه شناسی معرفت، ذهن، بازتاب عین است و اندیشه‌ها انعکاسی از شرایط اجتماعی و اقتصادی هستند. این سخن شهید مطهری که فتوای عرب، بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم، بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی و فتوای شهری بوی شهر،^{۱۲} بیان دیگری از همین نظریه جامعه شناسی معرفت است.

تئوری دوم عبارتست از وابستگی اعتبار و منزلت اضلاع سه‌گانه مذهب، روحانیت و اخلاق به یکدیگر در جامعه سنتی و جامعه در حال گذار.

تئوری سوم نیز متعلق به پارسونز است. از دیدگاه پارسونز مبنای نظم و تشکل خرده‌نظام‌ها یا نهادها، ارزش‌های اجتماعی هستند. ارزش‌ها محوری هستند که هر کدام از خرده‌نظام‌ها با تکیه بر آن و برای تحقق آن عمل می‌کنند. مثلاً خرده‌نظام آموزش و فرهنگ متکی است به ارزش علم و خرده‌نظام سیاست متکی است به ارزش امنیت و نظم اجتماعی. وفاق روی ارزش‌های اجتماعی است که نهادها را حفظ می‌کند و اگر وفاق نباشد پایه آنها سست شده و کل نظام متزلزل می‌گردد. برای مثال در جامعه به میزانی که ارزش ازدواج تنزل پیدا کند نهاد خانواده سست می‌شود. بنابراین ارزش‌های اجتماعی و ساختارهای اجتماعی یا نهادها، رابطه متقابل دارند. ارزش‌ها، تکیه‌گاه ساختارها هستند و ساختارها نیز برای تحقق ارزش‌ها به‌وجود آمده‌اند. از این رو اگر ارزش‌ها تغییر کنند ساختارها نیز دستخوش تغییر می‌شوند و اگر ساختارها تغییر کنند

ارزش‌ها نیز متحول می‌شوند تا نهایتاً تعادل لازم بین آنها به وجود آید.^{۱۳}

در عین حال در نظریه پارسونز نقیصه‌ای وجود دارد و آن اینکه می‌توان در بحث ارزش‌ها، قدری عقب‌تر رفت و در خود ارزش‌ها ننماند. پارسونز درباره ارزش‌ها و تکیه‌گاه بودنش سخن می‌گوید، اما مسئله مهم این است که این ارزش‌ها قابل مهندسی شدن هستند. ارزش‌ها را می‌توان از طریق برنامه ریزی و مهندسی کردن، ساخت و عمومی یا تضعیف کرد و برانداخت. پارسونز البته درباره تغییر ارزش‌ها و منابع آن سخن می‌گوید اما ناظر بر تغییرات ناشی از تبادل و فرایندهای اجتماعی است نه فرایندهای سیاسی و عامدانه.

زیربنای آینده

به عنوان درآمد «تبیین» یادآور می‌شود که جنبش‌های فکری و مذهبی پیش گفته را می‌توان از جمله مهم‌ترین چالش‌های پیش روی ایران آینده دانست. همان طور که در بحث از فرمول شکل‌گیری تحولات اجتماعی در کتاب «تولد یک انقلاب» و نیز در فصل دوم از بخش سوم همین کتاب به تفصیل توضیح داده شده است، پیدایش و رشد گرایش‌های فکری در یک جامعه از نشانه‌های تحولات آینده است و مضمون رخدادهای آینده را مشخص می‌کند. در واقع خشت‌های زیرین دگرذیسی‌ها و تحولات آینده و ماهیت آنها را همین گرایش‌ها و جنبش‌های رو به رشد رقم می‌زنند. همان طور که در توضیحات بعدی خواهیم دید با توسل به زور یا انتساب به دشمن نمی‌توان جلوی آنها را گرفت بلکه توسل به زور جنبه مظلومیت و حقانیت و فرصت تبلیغات و ایمان راسخ بخشیدن به آنها را تقویت خواهد کرد؛ توسل به زور در برابر این گرایش‌ها، نوعی خودزنی به شمار می‌آید و از جنبه تصور موفقیت در پیش‌گیری از آنها نوعی خودفریبی هم محسوب می‌شود.

تبیین

برای تبیین می‌توان هم از مدل تبیین کارکردی، هم از تبیین علی و هم تاریخی استفاده کرد. چون مجال آن محدود است و می‌خواهم از تکرار مطالب نیز اجتناب کنم به ناچار به کارهای دیگر ارجاع داده می‌شود. در کتاب روحانیت و قدرت در بحثی تحت عنوان «مثلث

مذهب، روحانیت، اخلاق» توضیح میسوطی آمده که از تکرار آن در اینجا پرهیز می‌شود. چکیده نظریه این است که: فرو ریختن یکی از این سه ضلع سبب فروریختن سایر اضلاع می‌شود و به هر نسبت که از اعتبار روحانیت کاسته شود، باورهای دینی و نیز عقاید مذهبی سست، و معیارهای اخلاقی متزلزل می‌گردند. این نظریه در سپهر تمدن غرب و تجربه انقلاب مشروطیت ایران به بعد مورد آزمون ذهنی و کتابخانه‌ای قرار گرفته است. آیت الله خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی به عنوان یک روحانی سیاستمدار نیز تجربه شخصی‌اش را چنین فرموله کرده است: «من به آقایان روحانیین هم کراماً گفته‌ام، حالا هم عرض می‌کنم که اولاً مسئولیت شما زیاد است، مسئولیت بزرگی به عهده شماست. این ملت که همه دارند می‌گویند نایب‌الامام و نایب پیغمبر اگر خدای نخواست از شما یک انحرافی ببینند؛ این روحانیت را می‌شکنند. روحانیت اگر شکسته بشود، اسلام شکسته شده است. روحانیت، اسلام را نگه داشته؛ اگر این شکسته بشود، اسلام شکسته می‌شود».^{۱۴}

در بخش توضیح مسئله و توصیف، دریافتیم که از نظر بروز جنبش‌های دینی، در چند جبهه درگیری پدید آمده است. در واقع جامعه ایران دچار گپ‌های متعدد در حوزه‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی شده و وضعیت چاک - چاک در تمام اندام خود یافته است. این گپ‌ها خصوصاً گپ‌ها و گسل‌های مذهبی با بروز تضادهای ارزشی ارتباط دارند. در دهه اخیر با ظهور تکنولوژی اینترنت این تضادهای ارزشی به شدت توسعه یافته‌اند. از یک سو کتاب‌های درسی و نظام رسمی آموزش و پرورش و دانشگاه و تلویزیون‌های دولتی، ارزش‌های دلخواه خود را در جامعه و خانواده‌ها القاء می‌کنند و از سوی دیگر تلویزیون‌ها و رادیوهای متعلق به جریان‌های مختلف نیز ارزش‌ها و باورهای خود را القاء می‌نمایند و کودکان و جوانان در معرض ارزش‌های متضادی قرار می‌گیرند. این در معرض قرار گرفتن می‌تواند فی‌نفسه مثبت و مانع یک‌سونگری باشد، مشروط به اینکه حق انتخاب آزادانه و برابری فرصت‌ها وجود داشته باشد اما اراده «تحمیل از همه سو» وجود دارد که موجب شکل‌گیری تعارض در درون افراد هدف می‌گردد و تعادل کارکردی را برهم می‌زند.

نفس وجود این گپ‌ها یا تنوعات قومی و مذهبی نمی‌تواند

بحران‌زا باشد. گرچه در جوامعی مانند هندوستان که به کشور ۷۲ ملت یا کلکسیون مذاهب و فرقه‌ها مشهور است علی‌رغم قرن‌ها همزیستی میان آنها، طبیعی بودن رویش و دوام فرقه‌ها و روتینه شدن حضور و همجواری‌شان، هنوز به عنوان یک زمینه و بستر منازعات فرقه‌ای بالقوه به آن نگریسته می‌شود و کمترین بی‌مبالاتی به بروز انفجارها و ستیزه‌های خونین منجر می‌گردد که در دهه‌های اخیر چند بار شاهد آن بوده‌ایم اما اگر این سکتاریسم و فرقه‌گرایی‌ها، منشأ غیر طبیعی داشته باشد، بحران‌زا تر است.

در وضعیت آنومیک، (وضعیت بی‌هنجاری یا اختلال کارکردی) ارزش‌های رسمی استحاله شده و اعتبار و نفوذ خود را به تدریج از دست می‌دهند و برای پرکردن خلاء نفوذ پیشین آن، جریانات مختلفی می‌رویند، اما در وضعیت بهنجار، تنوع ارزش‌ها و فرقه‌ها موجب فربه شدن و پایداری آنها و غنای فرهنگ عمومی می‌شود.

دین‌گریزی هیستریک، تئوری پایه در تبیین:

ما همه این گرایش‌های نه گانه را نوعی گرایش به دین‌ها یا شبه دین‌ها تعبیر می‌کنیم. در جامعه‌شناسی، دیدگاه‌های تک عاملی منسوخ شده و با تحلیل رگرسیونی به شبکه‌ای از عوامل پرداخته می‌شود. برای مثال بعضی از این گرایش‌ها کارکرد دارند و بقای آنها ارتباط با درستی و نادرستی آن از حیث فلسفی و کلامی ندارد و ناشی از برخی کارکردها است که تا این کارکردها وجود داشته باشند این جریان نیز دوام دارد. برخی از این جریانات، خلائی را پر می‌کنند که هنجارها یا دین رسمی نتوانسته‌اند پاسخ‌گوی این خلاءها باشند، برخی از این گرایش‌ها به ویژه گرایش‌های عرفانی، پدیده‌ای اضافه بر هنجارها یا دین رسمی ندارند و کارشان تغلیظ و برجسته سازی فورانی برخی از ویژگی‌های موجود در هنجارهای رسمی است، برخی از آنها شبیه آیین‌های رسمی و رایج، جنبه عاطفی - خانوادگی دارند و دوام و تکثیرشان در چارچوب خانوادگی صورت می‌گیرد و شکل موروثی و تقلیدی دارد، یعنی به شناسنامه و هویت جمعی و خانوادگی‌شان بدل شده است اما وجه پنجمی نیز وجود دارد که می‌خواهم با توجه به وضعیت خاص کنونی در جامعه ایران بیشتر بر آن تکیه کنم و پدیده جنبش‌ها و گرایش‌های مذهبی جدید در ایران را ذیل مفهوم

■ **به میزانی که منزلت و اعتبار حکومت و قدرت کاسته می‌شود دوری از هنجارهای مطلوب آن هم افزایش می‌یابد و دیگر نمی‌توان انتظار داشت که موج عرفان‌گرایی ناشی از سیاست‌گریزی در راستای دلخواه حکومت باشد.** ■

«دین‌گریزی هیستریک» تحلیل‌نمایم. توجه به این نکته ضروری است که تعبیر برگزیده شده، دارای یک مفهوم مخالف هم هست بدین معنا که «دین‌گریزی غیر هیستریک» که ناشی از مطالعه و تفکر است نیز وجود دارد اما در اینجا نوع هیستریک آن مورد نظر است. همان‌طور که در دین‌رایج و سنتی هر جامعه‌ای، بقای بر دین یا تقلیدی است در اکثریت و یا تحقیقی است در اقلیت، نقطه مقابل دین‌گریزی هیستریک نیز مفهوم دیگری است تحت عنوان «دین‌گزینی هیستریک». این مفهوم دارای دو بخش یا مؤلفه اصلی است. یکی دین‌گریزی یا دین‌گزینی و دوم هیستریک بودن آن. در مؤلفه نخست، هنگامی که از دین‌گریزی سخن گفته می‌شود ممکن است تعبیر «گریز» با تعبیر «گرایش» نسبت به دین‌ها و مذاهب یا شبه دین‌ها، معارض به نظر رسد زیرا در ظاهر، ما آنها را گرایش به ادیان و شبه ادیان تلقی می‌کنیم، اما به گمان نگارنده این گرایش‌ها در جغرافیای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در ایران با نرخ رشد نامتعارف خود همان معنایی را ندارد که در منطقه یا کشور دیگری ممکن است داشته باشد زیرا گمان می‌رود این گرایش‌ها نیز جلوه دیگری از دین‌گریزی هستند. واکنش به دین رسمی می‌تواند اشکال و جلوه‌های گوناگونی داشته باشد، از رپ و پانک و

هوی متال گرفته تا گرایش به مذاهب و ادیان دیگر. بنابراین روی دیگر سکه را می‌توان «دین‌گزینی هیستریک» نام نهاد. امیدوارم این سخن تلقی به وهن یا استخفاف نشود زیرا به تنهایی دارای هیچ‌گونه بار ارزشی نیست و واجد جنبه کلامی هم نیست؛ صرفاً یک توصیف جامعه‌شناسانه بوده و به معنای خوب و یا بد بودن هیچ‌یک به شمار نمی‌آید. اساساً این تعبیر، ناظر به وضع ناهنجار و مرضی است و گرنه در وضعیت بهنجار، دین‌گزینی یا وانهادن دین معمولاً غیر هیستریک است. این خصیصه، ویژه جامعه ایران نیست. برای مثال در غرب

هیپی‌گری واکنشی به نظم رسمی بود و اگرچه صورتی سیاسی نداشت و بی‌بندوباری تلقی می‌شد اما نوعی اعتراض به وضع موجود بود. در واقع این گرایش‌ها اشکال مختلف یک پدیده هستند و آن هم گرایش اعتراضی است. «دین‌گریزی هیستریک» سکه‌ای است که روی دیگر یا بدیل آن «دین‌گزینی هیستریک» است. همان‌گونه که این نوع دین‌گریزی، رفتاری واکنشی است آن نوع دین‌گزینی هم، عکس‌العملی است. این واکنش‌ها معمولاً نسبت به سلطه غیر اقلیتی و زورمدارانه شکل می‌گیرند. برای مثال در ایران پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، حجاب



منابع و وسیله‌ها:

طبق نظریه پارسونز منابع انتقال ارزش‌ها، داخلی یا خارجی و یا هر دو هستند. بحث منابع ربط وثیقی با وسایل دارند.

عرفان‌های مختلف دارای وسیله‌های متفاوتی برای توزیع و نشر هستند. عرفان‌های فانتزی از طریق ترجمه و نشر آثار نویسندگانی چون «پائولو کوئیلو» و عرفان‌های سنتی از طریق محافل و ادیان و فرق، بیشتر از طریق تلویزیون و اینترنت. بودیسم جزو کدامیک به شمار می‌آید؟ عرفان فانتزی یا سنتی یا فرق و ادیان؟ یا همه آنها؟ به گمان نگارنده یکی از دلایل گرایش به بودیسم خصوصیت همه آنها را داشتن است.

بیش از ۴۰ درصد از ایرانیان شبکه‌های ماهواره‌ای تماشا می‌کنند در حالی که تا یک دهه پیش چنین پدیده‌ای وجود نداشت. رئیس پیشین صدا و سیما اعلام کرده است ۹۵ درصد مردم، تلویزیون جمهوری اسلامی را تماشا می‌کنند و از سوی دیگر در خبرها دیده می‌شود که ۱۰۰ عضو بزرگترین باند قاجاق تجهیزات ماهواره به ایران دستگیر می‌شوند. یعنی مسئله تماشای شبکه‌های برون مرزی به یک معضل تبدیل شده است. نهادهای انتظامی ایران هر از گاه، با اجرای عملیات گسترده سعی می‌کنند دیش‌های ماهواره را از بام خانه‌ها جمع‌آوری کنند و به طور مستمر علیه استفاده از این وسیله هشدار می‌دهند. براساس گزارش‌ها در ایران بیش از ۴۰ درصد از شهروندان، شبکه‌های تلویزیونی - به گفته رسانه‌های دولتی - «ممنوعه یا غیرقانونی‌ای» را تماشا می‌کنند که فقط از طریق ماهواره قابل دریافت است. این آمارها توسط بخش تحقیقات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است و روزنامه «هفت صبح» نوشته که انتشار آنها یک نمونه نادر و کم سابقه از «اعتراف» نهادهای حکومتی به محبوبیت شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای در ایران است. خبرگزاری فرانسه در این مورد می‌گوید که طبق تحقیقات رادیو و تلویزیون دولتی ایران، بیش از ۴۲ درصد از جمعیت ۷۵ میلیون نفری ایران به طور متوسط روزانه سه ساعت از وقت خود را به تماشای برنامه‌های مختلف کانال‌های ماهواره‌ای اختصاص می‌دهند.^{۱۱}

تعدد و تشّت گرایش‌های عرفانی و مذهبی و غیر مذهبی نشان می‌دهد: ۱. فقط سرخوردگی مذهبی وجود ندارد بلکه سرخوردگی‌های سیاسی نیز میل به عرفان (فارغ از

یک شیوه اعتراضی به نظام فرهنگی و ارزش‌های مسلطی بود که خود را تحمیل می‌کردند. در گزارش‌های فراوانی از سال‌های در آستانه انقلاب می‌خوانیم که از سال ۱۳۵۴ ناگهان در محیط دانشگاه‌ها شاهد رشد سریع تعداد بانوان محجبه هستیم در حالی که پیش از آن به عدد انگشتان یک دست نمی‌رسیدند و یا برخی افراد در خارج از دانشگاه محجبه بودند و به داخل دانشگاه که وارد می‌شدند حجاب را برمی‌داشتند. سفیر انگلیس در ایران گزارشی از رونق چادر و گرایش‌های مذهبی را در ۱۳۵۵ ارائه داده است^{۱۲} و برخی مقامات حکومت شاه مانند اسدالله علم در خاطرات خود (ج ۲: ۷۷۲) از این پدیده اظهار نگرانی کرده اند. در واقع حجاب به یک وسیله مخالفت سیاسی تبدیل شده بود. به یک نماد یا نمایش در برابر هنجارهای رسمی.

دین‌گریزی هیستریک مانند بدیل خود، که دین‌گزینی هیستریک است دارای دو مشخصه است: یکی اینکه الزاماً زیربنای معرفتی ندارد و جنبه نمادین و نمایشی پیدا کرده است. دوم اینکه رفتاری اجتناب‌ناپذیر است و به خاطر ناتوانی در مقابله با وضع موجود، نوعی «جابجایی خشم» رخ داده است.

و اما بخش دوم یعنی «هیستریک بودن» نیز دارای مفهوم مهمی است. به عبارت دیگر حاکی از این است که این گرایش‌ها لزوماً ریشه معرفتی ندارند و چه بسا واکنشی و عاطفی هستند، لذا در عین حال که نیرومند به نظر می‌آیند به نحوی که افراد زیادی حاضر به فداکاری و جانبازی در این راه می‌شوند، (مانند مقاومت و درگیری هواداران کاظمینی بروجردی و جمعیت آل یاسین و درگیری‌های خونین اهل حق و شمار زندانی‌های آنان در کرمانشاه و تهران) ناپایدار نیز هستند و با عبور از شرایط و تنگناهای کنونی، شدت این گرایش‌ها، فروکش می‌کنند. برای مثال در مقطع کوتاه سال ۷۶ تا ۸۰ شاهد افول این نوع گرایش‌ها بودیم و از سال ۱۳۸۴ به بعد منحنی صعودی آن شتاب گرفته است. به عبارت دیگر در دین‌گریزی هیستریک، قبض و بسط گرایش‌ها و جنبش‌های دینی و شبه دینی تابع کامل قبض و بسط آزادی‌های فکری، اجتماعی و سیاسی به ویژه در چارچوب دین (در یک حکومت دینی) هستند. به عبارت دیگر می‌توان با شاخص‌های آزادی به تحلیل چرایی رشد این گرایش‌ها پرداخت.

اینکه از چه دینی باشد) و میل به عقاید غیر سیاسی را افزایش می‌دهد. از نظر این گروندگان، ادیانی که دارای تکالیف مشخص و گاه شاق هستند دیگر اصالت ندارند و عرفان سهل‌گیرانه، اصیل است. افراد می‌خواهند هم به خدا پشت نکنند و مذهبی باشند و هم در صف باورهای رسمی نباشند لذا به سوی یکی از انواع عرفان می‌روند.^{۱۷}

همچنین این تجربه ملموس که فرقه‌های مختلف وجود و واقعیت دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت نشان می‌دهد تا علت محدثه و مبغیه پدیده‌ای برقرار باشد هر چه برای حذف کردن، تلاش شود قرین توفیق نیست و مانند برخورد با دیوار آهنین سرانجام در برابر این واقعیت عقب نشینی می‌کنند یا متوقف می‌شوند.

نکته‌ای که ناظران را به اشتباه می‌افکند صورت‌های مختلف حالت اعتراض است. به عبارت دیگر جوهر و باطن اغلب جریانات نامبرده، اعتراضی است و الزاماً برخاسته از جنبه معرفتی و پژوهشی نیست. اعتراضات ممکن است در اشکال گوناگونی چون هیپی‌گری، رپ، هوی متال، درست کردن موهای استوانه‌ای، تمرّد در مداخلی و هیات‌های عامه پسند شیفته اهل بیت که کتاب «رسانه شیعه» گزارش مفیدی از رفتارهای هنجارشکنانه آنان داده است،^{۱۸} عرفان‌گرایی‌های مختلف، مسیحی‌گرایی یا بهایی‌گرایی و غیره ظهور کند. البته نمی‌توان زمینه‌ها و انگیزه‌های اقتصادی آن را انکار کرد، برای مثال برخی از این جریانات در سایت‌های خود وعده می‌دهند که در صورت اختیار کردن مذهب آنان، امکان ایجاد پناهندگی و فرصت تحصیل در خارج و غیره برایشان فراهم می‌شود و برای جوانانی که در سن ورود به زندگی مستقل اجتماعی و شدیداً نیازمند کار یا تحصیل هستند و راه‌های پیشرفت در زندگی به روی آنان بسته است و توان تأمین هزینه تحصیل را ندارند چه رسد به اینکه روزی بتوانند سفری خارجی داشته باشند و شوق سفر و دیدن دنیا را در خود سرکوب می‌کنند، در برابر چنین وعده‌هایی به سادگی وسوسه می‌شوند، اما همین انگیزه بخشی‌ها، برای تغییر مذهب نیز ریشه در محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی دارد و می‌توان آنها را ذیل عنوان عام سرخوردگی و محرومیت قرار داد. اگر در جامعه‌ای آزاد برای افرادی که اسیر وعده‌ها و تطمیع‌ها نمی‌شوند این دگردیسی‌های عقیدتی رخ داد احتمال معرفتی بودن آن بیشتر است، اما در جامعه‌ای که دچار بهم ریختگی و خصوصاً فروپاشی

هنجاری، اجتماعی و اقتصادی است حالت اعتراض، سبک‌های مختلفی دارد که برخی خروج از قاعده است و برخی در چارچوب همین هنجارها و قواعد موجود است. برای مثال هیات‌های عامه‌پسند که علی‌رغم فتوای حرمت قمه زنی یا حرمت غلّو و... با مراجع رسمی و غیر رسمی لجبازی کرده و به کار خود ادامه می‌دهند نشانه نوعی اعتراض درونی به هنجارهای رسمی، در صورتی متفاوت از معترضان بیرونی است. ممکن است واکنش‌های اعتراضی حالت‌های ارتجاعی داشته یا نامعقول باشند اما فلسفه وجودی آنها اعتراض و تمرّد و استقلال‌جویی است نه عقلائیّت و اعتدال. این دسته از هیات‌ها برای عشق اهل بیت خود را از روحانیون و وعظ و کلاس و منبر بی‌نیاز می‌دانند زیرا مشاهده می‌کنند که بدون آنها نیز می‌توان محبّ اهل بیت علیهم‌السلام بود و سوگواری کرد. نوعی بی‌اعتنایی در همین قشر مذهبی به روحانیّت شکل می‌گیرد. به همین دلیل است که فتاوی‌ای علما هم تأثیری در آنها نداشته و اگر فشار بر این مذاحان و هیات‌ها بیشتر شود به یک جریان متمرّد یا درگیر تبدیل می‌شوند.

حتی مقوله همجنس‌گرایی با وجود اینکه پدیده‌ای متفاوت از گرایش‌های مورد بحث ما است، اما گرایش به آن (و به تعبیر دقیق‌تر توجه یا تبلیغ کنونی نسبت به آن) یک امر طبیعی نیست بلکه در کشورهایی چون ایران، عوامل سیاسی و اجتماعی هم نقش دارند. در جامعه‌ای که بیکاری فراوان است، فرصت ازدواج و تحصیل نیست و گران شدن تحصیل برخلاف قانون اساسی، راه را برای عده زیادی بسته و میل به مهاجرت را زیاد کرده است و برخی ایرانی‌ها حاضر نیستند در کشورهای دیگر کارگر شوند و یا اینکه انزوای بین‌المللی ایران و نگرانی از صدور تروریسم که دائم در رسانه‌های غربی مطرح شده، و صدور ویزا برای ایرانیان را با محدودیت‌های شدید همراه کرده و به سختی می‌توانند مهاجرت کنند تنها راهی که کم هزینه تر است و شانس موفقیت را بالا می‌برد این است که برخی افراد با توجه به حمایت جامعه جهانی از برخی گرایش‌های دینی یا شبه دینی و نیز همجنس‌گرایان، با اعلام انقیاد به این جریانات راه مهاجرت را تسهیل کنند.^{۱۹} به عبارت دیگر حکومت از یک سو با این پدیده‌ها مبارزه می‌کند و از سوی دیگر با روش‌های خود فرصت فربه سازی آنها را فراهم می‌کند.

گرایش‌های غیر طبیعی در وضعیت آنومیک یا خلاء هنجاری

در واقع این گرایش‌های متکثر و گریز از مرکز به دین‌ها و شبه دین‌ها به صورتی غیر طبیعی، صورت‌هایی مختلف اما دارای جوهر و مضمونی واحدی هستند که دورکیم آن را «وضعیت آنومیک» می‌نامد. دورکیم در شاهکار «خودکشی» دقیقاً پدیده مشابهی را نشان می‌دهد و آن اینکه افراد مختلفی خودکشی می‌کنند که هر یک دلایل خاص خودشان را دارند و جامعه و اطرافیان و روانشناسان هم علت یکی را شکست عشقی و دیگری را انتقام و یکی را فقر و دیگری را جنون و یکی را خشونت خانگی و یا ده‌ها عامل دیگر می‌دانند و یا برای مثال در مورد قتل در مقاله مفصلی نشان داده شده که در قضاوت عمومی و در دستگاه قضایی در مورد قاتل بر حسب دلایل شخصی مربوط به هر کدام حکم صادر می‌کنند حال آنکه در تحلیل نهایی، ریشه و دلیل واقعی و نهفته همه آنها یک چیز است: «آنومی». دورکیم نشان می‌دهد که خودکشی‌ها نموده‌ایی فردی اند که دارای علل اساساً اجتماعی می‌باشند^{۲۰} و نیرویی که تعیین کننده خودکشی است نیرویی روان‌شناختی نیست بلکه اجتماعی

است.^{۲۱} در مسئله گرایش کلنی وار به ادیان و شبه ادیان نیز متغیرهایی فردی مانند حق انتخاب نباید موجب غفلت از جنبه اجتماعی مسئله شود.

گرچه تئوری آنومی دورکیم تبیین کننده توانایی است اما به گمان نگارنده «خلاء هنجاری» برای تبیین مسئله مورد

در ایران پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، حجاب یک شیوه اعتراضی به نظام فرهنگی و ارزش‌های مسلطی بود که خود را تحمیل می‌کردند.



بحث ما دقیق تر است زیرا نظریه آنومی دورکیم که به معنی بی‌هنجاری است می‌گوید: هنجارهای پیشین از بین رفته و یا ناکارآمد شده و هنجارهای نوین جایگزین نشده‌اند؛ اما نظریه خلاء هنجاری از غیبت و از بین رفتن هنجارهای پیشین سخن نمی‌گوید بلکه ممکن است در بخش‌هایی از جامعه هنجارهای سنتی با قوت و قدرت ادامه داشته باشند، اما دیگر جنبه هژمونیک ندارند. همچنین ممکن است هنجارهای سنتی وجود داشته باشند اما نفوذ و منزلت پیشین خود را در لایه‌هایی از جامعه از دست داده باشند. در خلاء، وضعیت کیشندگی پیش می‌آید و در هر بخشی و سطحی اعم از فردی و خانوادگی و اجتماعی که وضعیت تزلزل هنجاری و افول منزلتی پیش آید میل به هنجارها و یا کنش‌هایی برای پرکردن این خلاء شکل می‌گیرد. در وضعیت آنومیک، هرگاه شیرازه تنظیم‌های اجماعی از هم گسیخته گردند، نفوذ نظارت کننده جامعه بر گرایش‌های فردی، دیگر کارایی خود را از دست خواهد داد و افراد جامعه به حال خودشان واگذار خواهند شد.

دورکیم چنین وضعی را بی‌هنجاری یا وضع آنومیک می‌خواند،^{۲۲} او همانند مرتن، آنومی یا نابسامانی اجتماعی را به شرایطی اجتماعی اطلاق می‌کند که در آن هنجارهای

تعمیم یافته و مورد پذیرش جامعه تضعیف یا ناکارآمد شده باشند؛ اما این که چه عواملی موجب تضعیف و یا ناکارآمد شدن هنجارهای تعمیم یافته می‌شوند از نظر آنان متفاوت می‌باشد. رابرت مرتن پس از دورکیم دومین جامعه‌شناسی است که مفهوم آنومی را در وسیع‌ترین

اجتماعی نشان می‌دهند در دوره‌هایی که سیاست ورزی سکه رایج روز و دخالت در تعیین سرنوشت فردی و جمعی، جدی است و شهروندان حساسیت لازم را بدان دارند. وضعیت گرایش به عرفان، معمولی و طبیعی است اما به میزانی که سیاست زدایی در جامعه انجام می‌شود و حکومت، حضور فعال سیاسی و نقد و ایرادها را موی دماغ خود می‌داند و هزینه سیاست ورزی را بالا می‌برد، گرایش‌های کلنی‌وار فرقه‌ای به عرفان و یا به مذاهب غیر رسمی و شبه مذاهب به سرعت رشد می‌کند. این هم به دلیل سرخوردگی است و هم اینکه خلاء نیاز به کار جمعی و تشخص‌یابی گروهی و کسب هویت جمعی و اجتماعی را که در جامعه سیاسی از طریق تحزب و سازمان‌های مردم نهاد پر می‌شد به نحو دیگری می‌خواهد پر کند. در واقع هنگامی که جامعه، سیاست زدایی می‌شود و گرایش به حوزه‌های بی‌خطر و بی‌ضرر برای حکومت تشویق می‌شود گرایش به عرفان و ترویج آن از سوی حکومت آزاد است

■ اگر ارزش‌ها تغییر کنند ساختارها نیز دستخوش تغییر می‌شوند و اگر ساختارها تغییر کنند ارزش‌ها نیز متحول می‌شوند تا نهایتاً تعادل لازم بین آنها به وجود آید. ■

اما دیگر اینکه کدام نحله یا کلنی عرفانی برگزیده شود از اختیار حکومت خارج است. علاوه بر نقش رسانه‌های مدرن و قدرتمند در دنیای امروز به عنوان عامل ایجابی و مثبت، یک عامل سلبی یا منفی هم در تشدید این کلنی‌سازی‌های دور از حکومت، مسئله اعتبار حکومت است. به میزانی که منزلت و اعتبار حکومت و قدرت کاسته می‌شود دوری از هنجارهای مطلوب آن هم افزایش می‌یابد و دیگر نمی‌توان انتظار داشت که موج عرفان‌گرایی ناشی از سیاست‌گریزی در راستای دلخواه حکومت باشد. البته همین گرایش‌های کلنی‌وار عرفانی گرچه محصول دوره سیاست زدایی هستند اما پس از طی دوره‌ای با قدرت به حوزه سیاست باز می‌گردند. نمونه بارز

شکل خود به کار برده است. از نظر او آنومی به آن شرایط اجتماعی اطلاق می‌شود که هنجارهای اجتماعی در آن فاقد کارایی لازم باشند و تأثیر خود را بر رفتار بخش‌های وسیعی از افراد جامعه از دست بدهد. دورکیم پیامد شرایط آنومیک را در یک جامعه، از هم‌پاشیدگی اجتماعی و ضعف پیوندهای فرد به گروه می‌داند.^{۲۳} از نظر مرتن در شرایط آنومیک قوانین و مقررات تعمیم یافته و مورد قبول جامعه از سوی افراد مورد تعرض قرار می‌گیرند و نقض می‌شوند. دیگر نمی‌توان بر اساس هنجارهای معمول پیش‌بینی کرد که افراد چگونه رفتار خواهند کرد، تبعیت از مقررات موجود صرفاً به خاطر منافع شخصی و ترس از تنبیه امکان‌پذیر می‌شود و از همه مهم‌تر آن که به جای هنجارهای تعمیم یافته و مشروع که الگوی واحد رفتاری جامعه هستند، الگوهای متعدّد نامشروع جایگزین می‌شوند. در چنین جامعه‌ای بزهکاری و جرائمی چون خودکشی شیوع عام می‌یابد.^{۲۴} بنابراین عواملی نیرومندتر

از انتخاب‌های شخصی وجود دارند که گرچه مسئولیت فرد و اراده او را نفی نمی‌کنند اما عامل اجتماعی را فائق بر آن می‌داند.

دستگاه‌های امنیتی به رشد گرایش‌های عرفانی می‌تازند و خود را اسیر معلول می‌کنند و مبارزه‌ای بی‌حاصل و بیهوده انجام می‌دهند، زیرا رشد گرایش‌های عرفانی را به عنوان یک آسیب باید ریشه‌یابی و علت‌یابی کرد و اگر واقعاً آن را مضرّ می‌دانند باید علت را بیابند و درمان

کنند. گرچه وجود اصل گرایش‌های عرفانی نامطلوب نیستند بلکه افراط در آن منفی است، مانند افراط در هر کار دیگری، اما همین افراط‌گری از چه علتی برخاسته است؟

عوامل همبسته با گرایش‌های غیر طبیعی

رشد گرایش‌های عرفانی و مذهبی و شبه مذهبی به عنوان یک آسیب، همواره با دو مسئله همبسته بوده است: یکی با شکست، سرخوردگی و نیز انزواجویی‌های پس از جنگ که برای مثال در دوره مغولان شاهد رشد شگفت‌انگیز عرفان بودیم. دیگری هم ناشی از سیاست‌زدایی است. مطالعه تغییرات

آن اخلاف صفی اردبیلی و صفویه است که یک جریان قدرتمند صوفی بود که در دوره مغولان شکل گرفت و در سال ۸۸۰ ش (۹۷۰ ق / ۱۵۰۱ م) اخلاف آن به قدرت رسیدند. شاه اسماعیل در جنگ‌هایش با روش صوفیان می‌جنگید و نام سلسله صفویه هم با نام شیخ صفی و صوفی‌گری سنخیت دارد. آنها در حالی که اکثریت ایران و مذهب رسمی‌اش تسنن بود توانستند مذهب رسمی را تغییر دهند و اکثریت را به راه تشیع آورند.

برآیند:

مسئله‌گرایی به دین‌ها و شبه‌دین‌ها از نظر جامعه شناختی امری طبیعی و ناشی از فرایند تعقل و انتخاب و از نظر حقوقی مجاز است، اما تبدیل شدن به وضعیت مرضی نیازمند مطالعات پاتولوژیک است. مطالعات انجام شده حاکی است که این پدیده نوعی واکنش نسبت به وضع موجود بوده و با مواجهه قضایی و امنیتی نه تنها برطرف نمی‌گردد که تشدید می‌شود. در وضعیت آنومیک و به بیان دقیق‌تر، خلاء هنجاری، دین‌گزینی و دین‌گریزی خصلت هیستریک می‌یابد و جنبه عاطفی آن بر جنبه معرفتی برتری دارد.

منابع

۱. آمین: خدا با من است (پیوست‌های کتاب تعلیم حق)، مؤسسه علم موفقیت، بی‌نا، بی‌جا.
۲. آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه: باقر پرهام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۳. باقی، عمادالدین، جنبش اصلاحات دموکراتیک، تهران، سرایی، ۱۳۸۳ ش.
۴. تولد یک انقلاب، تهران، سرایی، ۱۳۸۳ ش.
۵. روحانیت و قدرت، تهران، سرایی، چ ۱، ۱۳۸۳ ش.
۶. فلسفه سیاسی اجتماعی آیت الله منتظری، تهران، سرایی، ۱۳۹۴.
۷. حقوق بشر در جهان متلاطم، سالنامه ویژه روزنامه شرق ۲۴ اسفند ۱۳۸۴.
۸. ماهنامه مهرنامه (ویژه علوم انسانی) شماره ۱۵ مورخ نیمه شهریور ۱۳۹۰ ص ۱۷۴ «جنگ موجب ترک

برداشتن ایدئولوژی شد».

۹. بریتانیکا، ۱۹۹۹ مدخل رابرت مرتن.
۱۰. پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳ ش.
۱۱. توسلی، غلامعباس، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، سمت، ۱۳۷۰.
۱۲. خمینی، آیت الله روح الله، صحیفه امام، ج ۹، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. طاهری، محمدعلی، انسان و معرفت، ارمنستان، شرکت انتشاراتی گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱ م.
۱۴. چند مقاله، ارمنستان، شرکت انتشاراتی گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱ م.
۱۵. عرفان کیهانی (حلقه)، قم، انتشارات اندیشه ماندگار، ۱۳۸۸ ش.
۱۸. علم، اسدالله، گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه اسدالله علم)، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱ ش.
۱۹. فقیه، دکتر شادی، «احمدی نژاد و انقلاب جهانی پیش رو» (عنوان عربی؛ احمدی نجاد و الثورة العالمیه المقبله)، لبنان، انتشارات دارالعلم، ۲۰۰۶ م.
۲۰. سجادی، دکتر سیدحسین، دهه ظهور (نام کامل؛ دهه ۸۰، دهه ظهور، ان شاءالله)، مشهد، انتشارات هاتف، ۱۳۹۵ ش.
۲۱. کوزر، لیوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. حسام مظاهری، محسن، رسانه شیعه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۷ ش.
۲۳. مطهری، مرتضی، ده گفتار، تهران، حکمت، ۱۳۳۶ ش.
۲۴. مهرنامه (مجله ماهانه) شماره ۲۹، تیر ۱۳۹۲ مقالات صفحات ۱۵۲ - ۱۳۶.
۲۵. نیک پی، امیر- خسرو خاور، فرهاد، بیست ساله بودن در شهر آیت الله‌ها (زیستن در شهر مقدس قم)، پاریس، AVOIR VINGT ANS AU PAYS DES AYATOLLAHS, Farhad KHOSROKHAVAR & Amir NIKPEY, Parution: 22 Janvier 2009, Format: 135 x 215 mm, Nombre de pages: 414, Prix: 21,50 €, ISBN: 2-221-11089-7 http://www.laffont.fr/site/avoir_vingt_ans_au_pays_des_ayatollahs_&100&9782221110898.html
۲۶. ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد، مدخل پیمان فتاحی.

مطبوعات، رسانه‌ها و اینترنت:

کیهان یکشنبه ۴ مهر ۱۳۸۹ - شماره ۱۹۷۴۹ ص ۲

جوان (روزنامه)، ۲۱ دی ۱۳۸۹، صفحه ۳

سایت انجمن جامعه شناسی <http://www.isa.org.ir/node/1051>

راديو فردا ۵ مرداد ۱۳۸۹

https://www.radiofarda.com/a/F9_15_Iranian_Christian_Arrested_By_The_Iranian_Secret_Services/2111268.html

پانوشتها:

۱. جوان، ۲۱ دی ۸۹، ص ۱.
۲. پیشین ص ۳.
۳. طاهری: ۲۰۱۱/ عرفان کیهانی: ۱۳۸۸/ فتاحی، ویکی پدیا/ آمین: بی تا.
۴. راديو فردا: ۵ مرداد ۱۳۸۹.
۵. کیهان، ۴ مهر ۸۹: ۲.
۶. باقی، فلسفه سیاسی اجتماعی: ۹۰.
۷. نک: مهر نامه، ش ۲۹: ۱۵۲ - ۱۳۶.
۸. فقیه: ۲۰۰۶ م/ سجادی: ۱۳۹۵ ش.
۹. نیک پی و خسروخاور: سراسر.
۱۰. توسلی: ۶۴.
۱۱. کوزر: ۱۹۳.
۱۲. مطهری، ۱۰۱ - ۱۰۰.
۱۳. برای بحث تفصیلی نک: باقی، جنبش اصلاحات دموکراتیک، ۵۱۴ - ۵۰۶.
۱۴. خمینی: ۵۳۹.
۱۵. پارسونز: ۹۳ - ۹۲.
۱۶. جمعه ۸ شهریور ۱۳۹۲.
- http://www.radiofarda.com/content/f35_more_than_40_prc_iranian_watch_sat_tv/25090269html
۱۷. نک: مهرنامه، ش ۱۵ ص ۱۷۴.
۱۸. حسام مظاهری، ۵۱۷-۴۳۱.
۱۹. برای مثال: دیدنیها: دیدار با یک پناهجوی همجنسگرای ایرانی (ویدئو).
<http://news.gooya.com/didaniha/archives/2012/05/140720.php>
۲۰. آرون: ۳۶۶.
۲۱. آرون: ۳۶۰.
۲۲. کوزر: ۱۹۲.
۲۳. آرون، ۳۶۵.
۲۴. بریتانیکا، ۱۹۹۹.

■
**نگارنده چند سال
پیش تحقیق میدانی
مشترکی درباره
مرجعیت انجام داده
است. نتیجه تحقیق
این بود که اکثریت
جوانان، گرایش دینی
دارند اما بسیاری از
آنان، تقلید نمی کنند.**
■

دین‌گرایی

یکتاپرستی است، افشانده شود. از یک نگاه می‌توان آیات را در سه دسته، بخش بندی کرد:

الف) سازکار و شیوه‌های فراخوان قرآن کریم
ب) دگرگون سازی نگرش مردم به هستی و زوایای زندگی
ج) و سرانجام رفتار والای پیامبر و یاران او با دیگران.

الف. سازوکار و شیوه‌های فراخوان قرآن کریم

قرآن کریم در آیاتی چند به شیوه‌های فراخوان مردم به آئین پاک یکتاپرستی پرداخته است. آموزه‌های بسیاری از روش‌های فراخواندن مردم به پیروی از کیش ناب یزدان پرستی، در قرآن می‌توان یافت:

از ریشه‌های دین‌گرایی که اینک گفتمان بالنده روزگار ماست، در قرآن کریم، به گونه‌هایی بازتاب داشته است. ریشه‌های دین‌گرایی در قرآن را می‌توان در سه زمینه واکاوی کرد:

۱. شیوه‌های دعوت
۲. دگرگون سازی نگرش
۳. رفتارهای ویژه.

گسترش شگرف آئین اسلام در شبه جزیره عربستان، زان پس در گستره جهان، پدیده‌ای تاریخی است که از سویه‌های گوناگون می‌توان به آن نگریست. امید است در این نوشتار پرتوی از آیات قرآن کریم که روشنگر رازهای شکوفایی و دین‌گرایی مردم و گسترش چشمگیر

كِتَابٍ لَا تَغْلُوا فِي دِينِهِ

دین خود غلو نکنید، و درباره خدا جزا سخن آید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَسُوكَ

در قرآن



محمد جواد نجفی
دانشیار دانشگاه قم

پیامبر، از چنین برجستگی‌هایی برخوردار بوده است و همین مایه گرایش خردگرایانه و آگاهانه مردم به آئین خدا پرستی بوده، همگان را به زهروی پیامبر، واداشته است. شیخ طوسی می‌نویسد: حکمت، شناخت مراتب کردار در زیبایی و زشتی و بهبود و تباهی است؛ حکمت را از آن رو به این نام نهاده‌اند که از تباهی و نابخاری جلوگیری می‌کند.

با این نگرش، به کارگیری حکمت، روشنگر چشم اندازی از دانایی‌های بایسته‌ای است که زندگی بدان بسته و برخوردار از آن گریز ناپذیر است و بی‌آن، از معنا تهی می‌شود. پیام رسانی آئین پاک یکتاپرستی، نه بازی با عاطفه و سادگی انسان، که برخاسته از گوهر دانایی و

۱/۱. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ با فرزاندگی و اندرزی نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنها گفتگو کن

حکمت درون مایه دعوت یا شیوه فراخوان؟

در این باره که حکمت، درون مایه پیام پروردگار است یا شیوه‌های ویژه‌ای که باید برای رساندن آن پیام به مردم، برگزید، در میان مفسران، گفتگوست. شماری از مفسران، این هر سه ویژگی را که در آیه آمده است، سویه‌های درون مایه پیام‌های پیامبر دانسته‌اند چنان که بافت آموزه‌های قرآن کریم و درون مایه فراخوان

كُنتُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْقَوْلَ

ست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر

وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا فِي الْبَحْرِ

بنیایی آنان است، چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره یوسف می‌فرماید:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» بگو این راه و آئین من است که با بینش به سوی خدا می‌خوانم، من و هر کس که از من پیروی کند و خاک پیراسته است و من هم از مشرکان نیستم. مفسران در این باره روشنگری‌هایی دارند:

– «راه من، فراخواندن به یکتاپرستی و آماده‌سازی برای رستخیز است.»^۲

– «من، نه به خویشتن، نه به سرزمین یا خویشاوندانم فرا می‌خوانم؛ ما به روشنی، راه خویش یافته‌ام، و از روی خواسته اهریمنی یا پیروی کورکورانه یا زیر فشار آن را بر نمی‌گزینیم»

– «با رهنمودی روشن و نه کورکورانه به آئین او فرا می‌خوانم.»^۳

فراخوان‌های پیام‌آوران پروردگار چنان بر آگاهی، آزادی و گرایش درون‌زای رهروان رستگاری استوار است که در چند جای قرآن کریم، تنها پیام‌رسانی را درون‌مایه رهنمودهای او می‌داند.

از پیام روشن و سخن سنجیده، دل‌های پاک و روان‌های تابناک انسان‌ها را به خود شکوفایی برساند. در این آیت هیچ نشانی از کاربست زور، فریب و خشونت نیست بلکه فرایندی پیراسته از آن‌ها و آکنده از راستی، درستی و آگاهی است.

کاوش در درون مایه این واژگان به ما می‌آموزد که مراد از «حکمت» حجتی است که حق را نتیجه بخشد، آنهم به گونه‌ای که هیچ‌گونه دودلی، سستی و تیرگی در آن نماند، و «موعظه» عبارت از بیانی است که جان‌شنونده را نرم، و دلش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال‌شنونده است از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد، دارا باشد. و «جدال» عبارت است از «دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم.»^۴

شمار دیگری از مفسران، حکمت را نه درون‌مایه دعوت، که شیوه فراخواندن مردم، دانسته، کاربست روش‌های درست، خردمندانانه و کارساز را راز کامیابی کیش یکتا پرستی در ربایش دل‌های انسان‌ها به سوی حق پرستی و راست‌کرداری، شناخته‌اند: فضل‌الله: «پند دهی نیکو، راهی از راه‌های آگاهی‌رسانی و شیوه‌ای در فراخوان است که آن را دوست داشتنی کرده، از آن دور نکرده، بدان نزدیک می‌سازد و دور نمی‌سازد؛ آسانش کرده، سخت نمی‌سازد و این اسلوبی است که مخاطب، با آن در می‌یابد که گوینده، در جایگاه دوست و نیکخواه او ست که راه سود و کامیابی‌اش را جستجو می‌کند.»

چنان که در سوره حجرات پروردگار از خواستنی کردن ایمان به منزله ارزش و نعمتی خداداد و شیوه‌ای برای دعوت چنین یاد می‌کند:

«وَ اعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِضْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ؛ و بدانید که فرستاده خداوند در میان شماست، اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند به سختی می‌افتید اما خداوند ایمان را در نظر شما محبوب ساخت و آن را در دل‌های شما آراست و کفر و بزهکاری و سرکشی را در نظر شما ناپسند گردانید؛ آنانند که راهدانند. به بخشش و نعمتی از سوی خداوند؛ و خداوند دانایی فرزانه است.

کسان دیگری این سه شیوه برخورد را که از سوی خدا به پیامبر سفارش شده است، با روش‌هایی هماهنگ دانسته‌اند که در منطق صوری، برای گفتگو با دیگران، به کار بسته می‌شود:

بنابراین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.^۵

البته در هماهنگی سه شیوه یاد شده با آن چه در دانش منطق آمده، جای سخن هست و پیدایش و گسترش دانش منطق قرن‌ها پس از پیدایش قرآن در میان مسلمانان، ترجمه شده و رونق گرفت، جای سخن بسیار است، چنان که شیخ طوسی بی‌اشاره به آن، درباره جدال احسن، آورده است: که در آن نرمی، سنگینی و آرامش با یاری حق با دلیل همراه است.

می‌توان گفت: این جدل، گونه‌ای گفتگو است که با سنجه ادب تنها برای سامان بخشیدن به پیوندی درونی با اندیشه‌ها و گرایش‌های نیروی دگراندیش به کار بسته می‌شود تا بیرون از هرگونه فشار و ناسزایی، زمینه پذیرش آگاهانه را فراهم آورد، گرچه مفسرانی، آن را به گونه‌ای که در منطق صوری آمده است، تنها برای به زانو درآوردن هم‌اورد به کار می‌برند اما کاربرد آن با این نگرش، در فرایند فراخواندن انسان به پروردگار، جایی ندارد.

با گذار از این که سه‌گانه یاد شده در قرآن کریم، ویژگی درون مایه آموزه‌های وحیانی است یا شیوه‌های فراخواندن انسان‌ها بدان، بجاست نگرش شماری از مفسران را از گذشته تاکنون، یادآوری کنیم:

زمخشری:

«إلى سبيل رَبِّكَ إلى الإسلام بِالْحِكْمَةِ گفتار درست و

استوار که نشانه روشنگر حق و زداینده تیرگی باشد، وَ الْمُوعِظَةَ الْحَسَنَةَ این است که برآنان پوشیده نباشد که تو برایشان نیک خواهی و سود آنان را در آن جستجو می‌کنی وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ روشی که نیکوترین شیوه مجادله است چونان دوستی و نرمی بی‌سختی و خشونت.»^۷

ابوالفتح رازی:

«دعوت کن خلقان را با راه خدای تعالی، یعنی با دین خدای. بِالْحِكْمَةِ، به سخن درست. وَ الْمُوعِظَةَ الْحَسَنَةَ، و پند نیکو، وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، و مجادله کن و مناظره با ایشان بر وجهی که نیکوتر باشد.»

وی سپس درباره ناسازگاری ظاهری آیت یاد شده با آن همه نرمش و همراهی، با دستور نبرد با بدکیشان چنین آورده است:

«مفسران گفتند: معنی آن است که ایضا ممکن ایشان را، و رسالت گزاردن رها مکن. و بعضی مفسران گفتند: این آیت منسوخ است به آیت قتال. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ، خدای تو عالمتر است به آن کس که گمراه شود از راه او که دین حق است و عالمتر است به آن که بر راه راست و بر طریق هدایت باشد، و این بر سبیل تهدید و وعید است.»^۸

و بیضاوی هریک از سه‌گانه یاد شده در آیت قرآن را سازگار با دسته‌های گوناگون مردم، دانسته:

«و الأولى - أي الحكمة - برای فراخواندن خواص

مردم که جویای حق‌اند و دوم: موعظه برای فراخواندن عوام و مجادله با دشمنان به شیوه‌ای که در رفق و نرمی و گزینش آسان‌ترین گونه‌ها و استوارترین دلایل و مشهورترین مقدمات را بیاورد، چرا که این در فروخواباندن خشم آنان سودمندتر است چنان که می‌فرماید: بر تو تنها رساندن و فراخواندن است ولی دستیابی به هدایت و گمراهی و کیفر آن بر شما نیست» (ذیل آیه یادشده)

و در تفسیر نمونه، بهره‌گیری از همه سازکارهای انگیزه بخش انسانی، برای شکوفایی گرایش‌های دینی، پرداخته می‌نویسد:

نخست می‌گوید: به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ).

«حکمت» به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلال حساب شده است، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته نخستین گام محسوب می‌شود.

۲. و به وسیله اندرزهای نیکو (و الْمُوعِظَةَ الْحَسَنَةَ).

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است، یعنی استفاده کردن از عواطف انسانها، چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنه از «بعد عاطفی».

و مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس

افزون بر شیوه‌های درست،
سازنده و گیرای فراخوان مردم
به شناخت و گرایش دینی بر
پایه‌های استوار و ماندگار و
همچنین، نگرش نوینی که در
پی کاربست کارساز شیوه‌های
جان بخش دین‌گرایی، در میان
مردم پدید آمد، رفتار پیامبر و
رهروان راستین و درست کار
او، کارکردی ماندگار در
پیدایش گرایش‌های دینی،
داشت.

کمک بگیرد. پس بنیان نهادن باطل برای نابودی باطل دیگر یا پی افکندن حق، اغرای به جهل است و جدالی است زشت و بدتر این که دشنام پیشه کنند در برپایی حق یا فرو کشیدن باطل»^{۱۲}

و این خطیب هم، سه گانه قرآن را به فرایندهای دعوت پیامبر، پیوند زده، بینش ژرف او برای جستجوی لایه‌های پنهانی جان انسان بایسته دانسته است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» دعوت با حکمت مراعات مقتضای حال، گفتگو با هر گروهی با آن چه می‌شناسند و با آن به مهر و گرمی رفتار کردن و گزینش وقت مناسب برای موعظه است تا جانها بپذیرند و از آن سود جویند. پیامبر پزشکی است که دارو را برای خردها و دل‌ها و جان‌ها با خود بر می‌دارد. از این جا مأموریتش سخت بود که نیازمند بینشی ژرف که لایه‌های پنهان جان انسانی را جستجو کرده، دستش را بر درد نهاده، سپس دارویی بر می‌گزیند که بیماری را بهبود بخشد. این بیان مرحله‌ای از مراحل دعوت است که در پی دو دیگر آمده است پس اگر دعوت شدگان فراخوان پیامبر را با آن شیوه‌ها بی‌ستیز و جدل پذیرفتند که هیچ و گردشمنی و بگو مگو کردند پیامبر که با آنان دشمنی نمی‌ورزد بلکه با نیکوترین شیوه با آنان روبه رو شود و از جدل بی‌نتیجه به آن شیوه‌ای که سزاوارتر و سودمندتر برای آنان باشد برگردد.^{۱۳} و خدا نمونه برین رویارویی با جدل‌کنندگان را در آیه بعد به او می‌نماید.

سید محمد حسین فضل الله، حکمت را، انجام کوشش به شیوه واقعی عمل و در نظر داشتن واقعیت بیرونی جامعه، بررسی ظرفیت‌های عقلی، فکری، روحی و اجتماعی دانسته که همه اینها باید پیش از آغاز به کار، به حساب آید و پیوند آن با فراخوان اینست که شیوه عملی دعوت یکسان نباشد بلکه با گوناگونی واقعیت زندگی، دگرگون شود. روشن است که آموزش اندیشه، برای نافرهیخته و فرهیخته یکسان نیست و شیوه‌ها یکسان نباشد زیرا زبان و داشته‌های اندیشگی هر یک جداسست همچنین گاهی زمینه حماسی و پذیرش هست و گاه، فضای آرام، و سنگینی است که به اندیشه میدان گسترش می‌دهد و روان را آرام می‌کند. (ر.ک. ۳۲۶)

نوح علیه السلام، آغازگر گفتگو

گفتگو از آغاز، در راهبرد دعوت پیامبران جایگاهی

لجاجت او و مانند آن بوده باشد، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می‌گذارند به خاطر آنکه مثلاً در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن استشمام برتری جویی گوینده شده است، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که «حسنة» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

۳. «و با آنها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز» (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلافگویی و استکبار خالی باشد، و خلاصه تمام جنبه‌های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیه نخستین اضافه می‌کند:

«پروردگار تو از هر کسی بهتر می‌داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته‌اند» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِعَنْ صُلِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)^۹

و تفسیر الفرقان سه گانه یاد شده را جامعه‌ای دانسته که باید بر تن دعوتگر گر راست آید و خود پیش از فراخواندن دیگران به این زیبایی‌ها، بدان‌ها، آراسته باشد:

از نیکویی حکمت آن است که دعوتگر بدان آراسته باشد و دست کم ارزش دعوت را بشناسد پس جز حکیم کس را نرسد که به حکمت فراخواند و از زیبایی پند دهی این است که دعوتگر پندپذیر باشد پیش از دعوت و یا قدرش بداند:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ الْكِتَابَ أَفْلا تَعْقِلُونَ»: ^{۱۰} «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». ^{۱۱} «و از نیکویی جدال آن است که از حق آشکار در نابودسازی باطل یا تحقق حق

■ **مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد.** ■

برجسته داشته است چنان که گفته‌اند، نخستین کسی که در پیچه گفتگو با دگراندیشان درباره یکتا پرستی را گشود، نوح پیامبر بود، چنان که علامه طباطبایی آورده است:

«این گفتگویی آراسته به ادب نیکوست که نوح، بدان وسیله با سرکشان قوم خود بدان پرداخت و او نخستین پیامبری است که در گفتگو و انتقاد در فراخوان به یکتا پرستی را گشود و با آن بر بت پرستی، چیره شد.»^{۱۴}

برای بازشناسی شیوه گیرا و سراسر شگفتی فراخوان پیامبر، بجاست به تفسیر المیزان در پایان سوره مائده نگرست

۳. ادب اجتماعی پیامبر راز دین گرایی مردم

تفسیر المیزان در پایان تفسیر سوره مائده، نزدیک به یک صد صفحه در سویه‌های گوناگون ادب پیامبران، ویژه ساخته و در یکی از این سویه‌ها به ادب پیک‌های پروردگار در همزیستی با مردم و هم فراخواندن آنان به آموزه‌های دینی پرداخته است. سویه دیگر ادب پیامبران، آن بود که در گفتگو با مردم به کار می‌بستند. در گفتگوهایی که با کافران و هم مؤمنان داشتند، گزیده‌ای از آن‌ها در قرآن گزارش شده است، چه اگر در روشنگری‌های گوناگونی که آن بزرگ با سرکشان و نابخردان داشتند، جستجو کنید، نمی‌توانید چیزی را که خوش آیند کافران نباشد و یا ناسزا و اهانتی در آن باشد، بیابید. آری با اینهمه دشمنی و ناسزا و خرده‌گیری‌ها و ریشخندهایی که از آنان می‌دیدند، جز به بهترین شیوه روشنگری و نیکخواهانانه‌ترین پند، پاسخشان نمی‌دادند و جز با مهر و آرامش از آنان جدا نمی‌شدند.^{۱۵}

و همچنین انواع و اقسام زخم زبان‌ها و تهمت‌ها و اهانت‌های دیگری که در قرآن کریم از آنان حکایت شده و هیچ نقل نکرده که یکی از انبیاء^{علیهم‌السلام} در مقابل این آزارها خشونت و یا بد زبانی کرده باشد، بلکه در مقابل، گفتار صواب، منطقی شیوا و خلق خوش از خود نشان می‌دادند.

آری این بزرگواران پیرو آموزش و پرورش بودند که بهترین گفتار و زیباترین ادب را تلقینشان می‌کرد و از همین آموزه‌های پروردگار دستوری است که به موسی و هارون داده و فرموده:

«اذهبوا إلى فرعون إنه طغى، فقولا له قولا لينا لعله يتذکر»

أَوْ يُخْشَى». ۴۳ به سوی فرعون بروید که او سرکشی کرده است. ۴۴ و با او به نرمی سخن گوید باشد که او پند گیرد یا بهراسد. و به رسول گرامیش^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} فرمود:

«وَ إِمَّا تُغْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا». و اگر در جست و جوی بخشایشی که از پروردگارت امید داری (روزی چند) از آنان روی می‌گردانی با آنان سخن به نرمی گو.^{۱۶}

و از منش آنان در همزیستی با مردم، گرامی داشت یک سان ناتوانان و توانگران و فزونی و رسایی درباره دارندگان دانش و پایش بود که چون بر بایه پرستش و پرورش روان انسانی، بنیان نهاده بودند، برابری در توانگر و تهیدست،

خرد و کلان و مرد و زن و آزاد و

برده و فرمانروا و فرمانبر و فرمانده

و گماشته و شاه و مردم بود و در

این زمینه، جدای ویژگی‌ها و ویژه

سازی توانگران با برتری‌های

اجتماعی، رخت بر می‌بست و بخش

بندی بود و نبود، داشتن و نداشتن،

خوشبختی و تیره بختی میان

ویژگی‌های بی‌نیاز و نیازمند و

درماندگی و توانایی از میان می‌رفت

و این که برای نیرومند و توانگر از

هر جایگاهی برتریش و از هر

زندگی، برخوردارترینش و از هر

کوششی گوارترین و آسان‌ترینش و

از هر وظیفه‌ای سبکترینش بلکه

همه مردم در آن برابر و یکسان

بودند: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ

ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^{۱۷}

ب. دگرگون سازی نگرش به هستی

یکی از بنیادهای گرایش مردم به دین در قرآن کریم را باید در دگرگون سازی نگرش انسان به نمودهای هستی دانست، چرا که با دگرگونی نگاه به هستی، منش و رفتار نیز دگرگون می‌شود. در آموزه‌های قرآن کریم، شماری آیات به بهبود بینش باورمندان به خدا در نمایاندن چشم اندازی نو به گیتی و دمیدن نسیم زندگی به همه نمادهای

■ **گفتگو از آغاز، در راهبرد دعوت پیامبران جایگاهی برجسته داشته است چنان که گفته‌اند، نخستین کسی که در پیچه گفتگو با دگراندیشان درباره یکتا پرستی را گشود، نوح پیامبر بود.** ■

گیتی، پرداخته است.

۱. باور به خدای یگانه که آفریدگار و هم گرداننده سراسر هستی است و پرستش ناب او گوهری گرانبها و گنجی شایگان است که همه پیام آوران راستین آگاهی و روشنایی در زنجیره‌ای به هم پیوسته بی‌درخواست هیچ مزدی، رایگان، به ارمغان آورده‌اند تا در پرتو گرایش به او پرده‌های تاریکی یکی پس از دیگری از پیش چشم انسان‌ها کنار رود و دیده او با راهیابی به ژرفای هستی، پرفروغ گردد؛ قرآن خود کتابی است آکنده از این دسته آگاهی‌ها که با زنده کردن سرشت خفته انسان، بیداری از خواب و مستی را فریاد کرده است.

«أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^{۱۸} آیا ندانسته‌ای که آسمان‌ها و زمین تنها از آن خداست و شما جز خدا هیچ سرور و یآوری ندارید؟»
در گفتگوی فرعون با موسی و هارون چنین گزارش می‌کند:

«قَالَ فَمَنْ رَبُّكَ يَا مُوسَى قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى، (فرعون) گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟ گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیز را به (فراخور) او، ارزانی داشته سپس راهنمایی کرده است.

و در سوره اعلی می‌فرماید:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى، وَ الَّذِي قَدَّرَ فْهَدَى، پاک و برتر نما نام پروردگارت را که والاتر است. همان که بیافرید و بیاراست. همان که به اندازه درآورد پس رهبری نمود»،

باور به پروردگار در قرآن کریم، نیازمند باور به سازکارهای هستی و آفریدگان گوناگونی است که هر یک کارکردی درخور در دستگاه پیچیده و شگفت آور هستی دارند.

سخن کوتاه، در این زمینه نتوان به یکایک فرایندهایی که در پهنه و پایه‌های هستی در کارند تا دستگاه بی‌کرانه هستی با استواری و دقت، به مهندسی لایه‌های ناشناخته هستی بپردازد، نگریست، تنها باور ژرف به چنین نظم استوار و شالوده خلل ناپذیر نگرش انسان را در سراسر زندگی، دگرگون می‌سازد و به او هویتی دیگر می‌بخشد تا آسان از کنار این همه شگفتی و پیچیدگی، نگذرد.

دامنه دگرگون سازی نگرش انسان در قرآن، تنها در گسترش دید او در بنیاد هستی، چکیده نمی‌شود بلکه این

نگرش، همه باورهای او را در رویکرد به انسان و توانایی‌های او و کارکرد جایگزین ناپذیرش در رقم زدن سرنوشت خویش و هم به کارگیری همه پدیده‌ها در دگر سازی چهره جهان، در بر می‌گیرد.
درباره توانایی انسان در دگرگون سازی زندگی خویش در پرتو دگر شدن نگرش او، می‌توان در این آموزنده و ژرف قرآن نگریست.

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَمْرٍ فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ، او را از پیش رو و پشت سر فرشتگانی پیگیرند که به فرمان خداوند، نگهبان وی‌اند. بی‌گمان خداوند آنچه را که گروهی دارند، دگرگون نمی‌کند (و از آنان نمی‌ستاند) مگر آنها آنچه را که در خویش دارند دگرگون سازند و چون خداوند برای گروهی بلایی بخواهد، بازگشتی ندارد و آنان را در برابر وی سروری نیست.»

بی‌گمان آیه یاد شده که در سوره‌ای مکی است و نیمه نخست پیامبری را یاد آوری می‌کند، در روزگار نزول قرآن که جامعه هدف از هر سو رو به سراسیمی نهاده، امید هیچ بهبودی نمی‌رود، نوید بخش آینده‌ای سرشار از شکوفایی انسانی است که دگرگونی نگرش او تا دگر شدن چشم اندازی از سازکار بهسازی زندگی، گسترش یافته است.

مرگ جامعه انسانی هنگامی فرارسد که مردم، از کارکرد خود نومید شوند و چشم به نیروهایی بدونند که ریشه‌ای در هستی ندارند؛ بازگشت به خویشستن که برخاسته از نگرشی نو به انسان و توانایی‌های او و رفتارش با نیروهای نشاندار در سرنوشت اویند، آموزه‌ای است که قرآن با استواری بذر آن را در نهاد انسان و درونی‌ترین لایه‌های زندگی‌اش، کاشته و میوه آن را در دسترس مردمی نهاده است که دمامد در پرتو رهروی راه پیامبر، با چشم خویش دیده و با تمام هستی، دریافته‌اند.

ج. رفتارهای ویژه.

افزون بر شیوه‌های درست، سازنده و گیرای فراخوان مردم به شناخت و گرایش دینی بر پایه‌های استوار و ماندگار و همچنین، نگرش نوینی که در پی کاربست کارساز شیوه‌های جان بخش دین گرایی، در میان مردم پدید آمد، رفتار پیامبر و رهروان راستین و درست کار او، کارکردی

ماندگار در پیدایش و گسترش گرایش‌های دینی، داشت.

۱. رفتار پیامبر.

قرآن در ستایش خوی خدا پسندانه پیامبر، بارها، سخن گفته است، تا جایی که می‌توان معجزه دیانت اسلام را، کردار و منش یگانه پیامبر دانست، در نخستین سوره‌هایی که بر پیامبر در آغاز خیزش آن والا پیامبر مهر و مردم داری، فرود آمد، پروردگار، وی را با شکوه می‌ستاید:

«وَأِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۱۹} و به راستی تو را خوبی است سترگ.

در این کوتاه سخن نغز پروردگار، برای مردمی که از نزدیک، با اخلاق پیامبر آشنایند، پشتوانه سترگی برای

گستره مهربانی پیامبر چنان برگ و باری دارد که خداوند خاستگاه پیدایش و پویش آن را به خود پیوند می‌بخشد، گویی که دستیابی به بلندای چنین منشی، از گنجایش درونی انسان است و فراتر تنها بارش مهر خدا می‌تواند آن را در نهاد کسی، ریشه دار سازد.

دردمندی و همدلی پیامبر و سوز درونی او در رهاسازی مردم از کابوس نادانی، نابخردی و ناباوری چنان است که قرآن با شکوه از آن یاد می‌کند:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَيِّثُ أَسَفَا، بسا اگر به این سخن ایمان نیاورند تو، به دنبال ایشان از دریغ، جان خود بفرسای»
«طس، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَا»

یکی از بنیادهای گرایش مردم به دین در قرآن کریم را باید در دگرگون سازی نگرش انسان به نمودهای هستی دانست.

فراخوان‌های پیام آوران پروردگار چنان بر آگاهی، آزادی و گرایش درون زای رهروان رستگاری استوار است که در چند جای قرآن کریم تنها پیام رسانی را درون مایه رهنمودهای او می‌داند.

يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، مبدا خود را از اینکه (مشركان) ایمان نمی‌آورند به هلاکت افکنی».

«این سوره از سوره‌های پیشین مکی است، یعنی از آنهایی است که در اوایل بعثت نازل شده به شهادت آیه «وَأَنْزَلْنَا عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» که می‌دانیم مشتمل بر ماموریت آن جناب در اول بعثت است و در این سوره واقع است و چه بسا از قرار گرفتن آیه مزبور در این سوره و آیه «فَأَضَعُ مِمَّا تُؤْمَرُ» در سوره حجر و مقایسه مضمون آن دو با یکدیگر تخمین زده شود که این سوره جلوتر از سوره حجر نازل شده است.»^{۲۰}

از این دو آیه با درون مایه نزدیک به هم که هر دو در سوره‌های مکی، است به دست می‌آید که پیامبر در آغازین روزها و سال‌های دعوت، چه رنجی برای پیدایش باورمندی مردمان کشیده است و موج اندوه از گمراهی مردم، تا چه اندازه دل او را گداخته است که خداوند برای دلجویی از او چنین آیاتی فرستاده است. رهبر والایی که اندوه رهایی مردم از گرداب گمراهی، نادانی و نابخردی، دل پاک و مهربانش را می‌لرزاند و او را به هر کوششی که

درستی انگیزه، آموزه‌ها و آرمان‌های پیامبر یافت می‌شود که سرمایه همراهی آنان با مرام و برنامه‌های او به شمار می‌آیند.

این رهنمود کلی پروردگار در آیات بسیار دیگری هم، در فرایندها و هنگامه‌های گوناگون در روزگار زندگی پر فرازو نشیب ۲۳ ساله رسالت، گواهی می‌شود: «پرورش پیامبر در پرتو دریافت ارزش‌های وحیانی، بدان گونه است که خدای می‌فرماید:

«فَبِأَرْحَمَةٍ مِنَ اللَّهِ إِنَّتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، پس با بخشایشی از خداوند با آنان نرمخویی ورزیدی و اگر در سختجویی سنگدل می‌بودی، از دورت می‌پراکنند؛ پس آنان را ببخشای و برای ایشان آموزش بخواه و با آنها در کار، رایزنی کن و چون آهنگ (کاری) کردی به خداوند توکل کن که خداوند توکل کنندگان (به خویش) را دوست می‌دارد».

شانس بیداری و آگاهی آنان را بالا ببرد، وادار می‌سازد، مردمان را به این باور می‌رساند که جز او هم درد و راهنمای راستگو و درست کرداری نیست که روزه‌های امید به زندگی را به روی آنان و بدین سان می‌توان راز بگشاید گسترش بی‌همانند اسلام در شبه جزیره و هم در دوردست‌های روزگار بعثت را دریافت.

۲. از نشانه‌های کامیابی هر جنبش پیروز در زمینه‌های گوناگون زندگی، افزون بر درستی و استواری گزاره‌ها و آموزه‌های رهبری آن، پرورش پیروانی آگاه، باورمند، پایمرد و خود انگیخته است که پس از ناپدید شدن بنیان گذار دعوت، راه خویش را با شایستگی، پیش بگیرند و نشان دهند که آموزه‌های پیشوا قلمرو درونشان را در نور دیده در جای جای صحنه‌های زندگی، خود را نشان دهد. نمونه چنین کامیابی را در بینش، منش، روش و سبک زندگی مسلمانانی یافت که سیره و روش زندگی پیامبر را در کنار کتاب آسمانی، سرچشمه روند زندگی خویش بشناسند، چنان که قرآن سفارش می‌کند: بی‌گمان فرستاده خداوند برای شما نمونه‌ای نیکوست، برای آن کس (از شما) که به خداوند و به روز بازپسین امید دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند.^{۲۱}

در الگوگیری از نمونه برین والاترین والایبها، مردم نیز به چنان منش بالنده‌ایی دست یافتند و چنان دگرگونی درونی و بیرونی در زندگی شان پدید آمد که قرآن با بانگی رسا که در ژرفای تاریخ طنین افکننده است، و ویژگی‌های آنان را نشان می‌دهد:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا، محمد، پیامبر خداوند است و آنان که با وی‌اند، بر کافران سختگیر، میان خویش مهربانند؛ آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که بخشش و خوش رویی از خداوند را خواستارند؛ نشان (ایمان) آنان در چهره‌هایشان از اثر سجود، نمایان است، داستان آنان در تورات همین است و داستان آنان در انجیل مانند کشته‌ای است که جوانه‌اش را برآورد و آن را نیرومند گرداند و ستبر

شود و بر ساقه‌هایش راست ایستد، به گونه‌ای که دهقانان را به شگفتی آورد تا کافران را با آنها به خشم انگیزد، خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند نوید آفرینش و پاداشی سترگ داده است.^{۲۲}

در ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۸، ص ۴۴۸ آمده است: «و معنای آیه این است که: مثل مؤمنین مثل زراعت و گیاهی است که از کثرت برکت جوانه‌هایی هم در پیرامون خود رویانده باشد، و آن را کمک کند تا آن نیز قوی و غلیظ شده، مستقلاً روی پای خود بایستد، بطوری که برزگران از خوبی رشد آن به شگفت درآمده باشند. و این آیه به این نکته اشاره می‌کند که خدای تعالی در مؤمنین برکت قرار داده، و روز بروز به عده و نیروی آنان اضافه می‌شود. و به همین جهت دنبال این کلام فرمود:

«لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» تا خداوند به وسیله آنان کفار را به خشم آورد.»

در التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹، ص ۳۳۷، آمده:

«وجه ضرب هذا المثل بالزرع الذي أخرج شطأه هو ان النبي صلى الله عليه وآله حين ناداهم إلى دينة كان ضعيفاً فأجابه الواحد بعد الواحد حتى كثر جمعه و قوي أمره كالزرع يبدو بعد البذر ضعيفاً فيقوي حالاً بعد حال حتى يغلظ ساقه و فراخه»: همانند سازی با کشتی که جوانه زده، در آن است که پیامبر، هنگامی مردم را به دین فرخواند که ناتوان بود، پس یکی پس از دیگری به او پاسخ دادند تا گروهش انبوه شد و کارش نیرو گرفت چونان کشتی که پس از پاشیدن بذر، نانوان می‌نماید و رفته رفته نیرومند می‌شود تا ساقه‌اش استوار می‌گردد.

آیت دیگری که خدای بزرگ درباره پیروان پیامبر خاتم، آورده است، چندین نشان پسندیده را در آن برشمرده که نامشان را بر تارک تاریخ ایمان نشانده، نشان امت، گروه یا جامعه برین را در سنجش با همه امت‌های پیشین، بر پیشانی‌شان زده است:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ،^{۲۳} شما بهترین گروهی بوده‌اید که (به عنوان سرمشق) برای مردم پدیدار شده‌اید؛ به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از (کار) ناپسند باز می‌دارید و به

خداوند ایمان دارید و اهل کتاب اگر ایمان می‌آوردند برای آنان بهتر بود؛ برخی از آنها مؤمن اما بسیاری از آنان نافرمانند.»

بدین سان نشان برجسته و برتری بخش امر به معروف و نهی از منکر، که برگ زرینی در بهسازی پیوسته و سامان‌مند اجتماعی و هم نشانگر همگرایی و مسئولیت‌شناسی همگانی جامعه دینی است، ستون استوار بر پای خیمه‌ای است که در زیر سقف آن، همه خداپاوران زندگی شکوفا و پیشروی را در بستر هویتی بالنده، تجربه می‌کنند. بی‌گمان آئین اسلام در تاریخ شکوهمند خود، آینه‌ای تمام‌نما از کامیابی خیزش فراگیر و فرجامین پیامبران پروردگار است که نه در سایه زور و شمشیر که در پرتو الگوی گیرای دعوت بر بنیان آگاهی، آزادی و شکوفایی انسان، به شمار می‌رود.

اینک چراغ کم فروغ گسترش راستین کیش یکتاپرستی را نه در درون آن که در کردار پیروانش جستجو کرد؛ کسانی که به جای الگوگیری از نمونه درخشان دین‌گرایی، رو به شیوه‌هایی بر بنیان زور، فریب و خرافه پرستی نهاده‌اند و کارنامه درخشان تمدن اسلامی در پی افکندن طرحی نو از ساختار جامعه‌ای هرچه انسانی‌تر را به بوت‌ه فراموشی نهاده‌اند. انسان هم روزگار ما بار دیگر این شانسان را دارد که با بازخوانی و یادآوری پیشینه روشن دین‌گرایی، عوامل، زمینه‌ها و رازهای والایش آن را تجربه کند.

جای سخن برای بازخوانی قرآن کریم پیرامون زمینه‌ها و ریشه‌های دین‌گرایی، بسیار است. کوتاه سخن آن‌که قرآن کریم از یک سو به چرایی‌های سرشتی در درون انسان، چونان خواست‌های والانگری، حقیقت‌جویی، ارزش و آرمان‌گرایی، زیبایی‌جویی، گرایش به جاودانگی و بسیاری دیگر از کشش‌های گوهری انسان در درون، پرداخته است و از سوی دیگر، چرایی‌های بیرونی و عارضی چونان خوی‌خدایی پیامبر والانگر، کردار درخشان خداپاوران و پارسایان دین‌گرا، نهاد سازی‌های نوگرایانه در بستر ساماندهی جامعه نوین دینی، شیوه‌های رویارویی با گروه‌های گوناگون یگان‌های انسانی از هر رنگ و نژاد و کیش و آئینی، تا برکشیدن آرام و درون‌زای مردمان و شماری دیگر از گیرایی و کشش‌های دینی، نشانه گرفت. از قرآن می‌توان آموخت که انگیزش درونی و فراخواندن انسان به گشایش خود انگیزه‌چالش‌ها، جایگاهی والاتر

از سازکارهای بیرونی و تشویق و تنبیه دارد چنان‌که می‌توان گفت عوامل بیرونی هم بیشتر برای ایجاد خودآگاهی و افشاندن بذر خودسازی در سرزمین جان، خرد و اندیشه آدمی است. پیامبران بر پایه آموزهای دینی، حجت‌های بیرونی‌اند که برای یاری‌رسانی به حجت‌ها و نیروهای ماندگار درونی، برانگیخته شده‌اند. پس ریشه‌های دین‌گرایی را بیشتر در درون انسان و ساختار و سرشت حق‌گرایش، باید جستجو کرد تا روبناهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی.

پانوشت‌ها:

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۴۰.
۲. أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۳، ص: ۱۷۸.
۳. من هدی القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۳.
۴. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص: ۵۰۸.
۵. المیزان، ۳۷۲/۱۲.
۶. همان، ۴۴۰/۶.
۷. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص: ۶۴۴.
۸. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ج ۱۲، ص: ۱۱۹.
۹. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۵۷.
۱۰. بقره، ۴۴.
۱۱. صفا، ۲.
۱۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱۶، ص: ۵۳۹.
۱۳. التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۷، ص: ۳۹۹.
۱۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۹۵.
۱۵. المیزان، ج ۶، ص: ۲۹۸.
۱۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۰۱.
۱۷. الحجرات، ۱۳.
۱۸. بقره، ۱۰۷.
۱۹. قلم، ۴.
۲۰. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص: ۳۴۶.
۲۱. احزاب، ۲۱.
۲۲. فتح، ۲۹.
۲۳. آل عمران، ۱۱۰.

تأملی در معناشناسی

مقدمه

یکی از مفاهیمی که در ادبیات جامعه ما و دیگر جوامع دینی اعم از اسلام، مسیحیت و یهودیت مورد توجه دین‌شناسان بویژه آنان که نگاه دردمندانه به دین و دین‌داری دارند مساله دین‌داری و دین‌گریزی است. چرا جمعی به دین اقبال می‌کنند. گروهی دیگر از مطلق دین یا دین خاص می‌گیرند.

آیا دین‌داری امر بسیطی است یا مرکب؟ آیا می‌توان گفت جامعه‌ای مطلقاً دین‌دار یا مطلقاً دین‌گریز است؟ آیا دینداری و دین‌گریزی دارای مراتب مختلف است یا همچون دو مهره سیاه و سفید است؟ آیا می‌توان آدمیان را در دو گروه دین‌دار مطلق و بی‌دین مطلق تقسیم کرد یا دین‌داری و بی‌دینی عرض عریضی دارد که بین دین‌دار کامل و کمال دین‌داری و کمال بی‌دینی یا دین‌گریزی مطلق مراتبی وجود دارد. پر شماری از آدمیان هستند که هر یک در یکی از پله‌های این نردبان نشسته است و برای داوری در اینکه چه کسی دین‌دار و چه کسی بی‌دین یا دین‌گریز است مستلزم فهم دقیق دین، دینداری و دین‌گریزی است. در این مجال کوتاه تأملی بر معناشناسی دینداری و دین‌گریزی می‌شود. ثمره تأمل در این باب یک نتیجه اخلاقی به دنبال خواهد داشت و آن اینکه بیاموزیم به سادگی کسی را به دین‌گریزی و دین‌ستیزی متهم نکنیم و هر کس هم که تشبه به دین‌داران پیدا کرد دین‌دار و دین‌شناس ندانیم.



دینداری و

دین‌گرایی

۱. مفهوم دین:

مفهوم اصطلاحی دین ریشه در مفهوم لغوی دین دارد، که در مقاله اکراه ناپذیری دین به آن اشاره شده است.^۱ جهت یادآوری گفته می‌شود که دین به معنای اطاعت و انقیاد و جزا و پاداش آمده است. در این مقاله معنای اطاعت و انقیاد مورد توجه است و اعتقاد و اطاعت از خدای سبحان، جوهری دین‌داری در ادیان الهی است.^۲ دین در معنای اصطلاحی خودش معانی پرشماری دارد و برخی از نگاه روانشناختی^۳ و برخی از منظر اجتماعی و برخی از نگاهی جامع‌تر به آن نگریسته و همه شئون فردی و اجتماعی از جهت اعتقادی، اخلاقی، عبادی و حقوقی مورد توجه قرار داده‌اند.^۴ در اینجا مراد ما از دین

دین حق و دین توحیدی است

دین از نگاه هستی‌شناختی جعل الهی است^۵ که مجموعه‌ای از معارف اعتقادی و احکام اخلاقی و فرامین فردی و اجتماعی و شعائر الهی است. بر مبنای این تعریف پایه اول دینداری باور صادق است که شامل اعتقاد به خدای یکتای یگانه و صاحب همه صفات کمال و منزله از صفات نقص و اعتقاد به پیامبران الهی و کتابهای آسمانی و حیات اخروی و ملائکه الهی است و پایه دوم آن تن دادن به عبودیت و بندگی خداست و پایه سوم آن آراستگی به فضائل اخلاقی و آداب دینی و پایه چهارم آن آراستگی به رفتارها و اعمال شایسته دینی است. و پایه پنجم آن پذیرش و عمل به شعائر الهی است.

در نتیجه دین امری چند وجهی است که در «عقیده» و «اخلاق» و «عمل» تجلی پیدا می‌کند.



علی الله بداشتی
دانشیار دانشگاه قم

۲. دینداری:

دیندار فردی است که این مجموعه پیش گفته را بشناسد، باور کند و به آن التزام قلبی، اخلاقی و عملی داشته باشد. مراتب دینداری: دینداری امری ذو مراتب است یعنی یک مرتبه ابتدایی دارد که اصطلاحاً کف دینداری است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قَوْلُوا آمَنَّا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ اعراب گفتند: ایمان آوردیم بگو اسلام آوردید اما هنوز ایمان در قلبتان وارد نشده است. بنابراین، اسلام آوردن یعنی شهادت زبانی به توحید و رسالت رسول اکرم ﷺ است و این کف دینداری است. مرتبه بعد ایمان است که امری قلبی و فعلی اختیاری است و لازمه پذیرش آن در نزد خدا اخلاص در نیت است که نفاق و ریا و اکراه در آن راه ندارد.

به یگانگی خدا و صدق نبوت یا رسالت انبیا و پیام‌های آنان شهادت داده‌اند.

۳. دین‌گریزی:

گریز از چیزی به معنای روی‌گردانی و فرار از دین یعنی حرکت در جهت مخالف اصول و اخلاق و احکام دینی. گفتنی است که دین‌گریزی غیر از دین‌ستیزی است، دین‌گریز، خود از دین روی‌گردان و بی‌اعتناست اما دین‌ستیز در جهت نابودی دین تلاش می‌کند؛ هر دین‌ستیزی دین‌گریز است اما ممکن است کسی دین‌گریز باشد ولی دین‌ستیز نباشد یعنی رابطه عام و خاص دارند.

۳ - ۱. ابعاد دین‌گریزی: همان‌گونه

که اشاره شد دین مجموعه‌ای چند بعدی است، پس دین‌گریزی هم می‌تواند پدیده‌ای چند وجهی باشد، ممکن است کسی اعتقادات یک دین مثلاً اسلام یا مسیحیت را داشته باشد و برخی از شعائر و اخلاقیات و آداب دینی را رعایت کند اما به احکام عبادی بی‌اعتنا باشد، یا بعضی از اصول اخلاقی را رعایت نماید و به برخی دیگر بی‌اعتنا باشد یا برخی از اعتقادات را پذیرفته و برخی دیگر را نپذیرفته باشد. هر یک از اینها در جهتی از جهات دینی دین‌گریز به حساب می‌آیند. گفتنی است که روی‌گردانی از اعتقادات دینی مانند توحید، نبوت و معاد که قبول و پذیرش آنها مستلزم دینداری حداقلی است در اصطلاح شرعی کفر است، اما بی‌توجهی به سایر ابعاد مانند اخلاق دینی و آداب دینی و احکام عبادی و اجتماعی و شعائر دینی کفر محسوب نمی‌شود. اگرچه گریز از عبادات و انکار آنها اگر به انکار خدا و رسول برگردد نیز کفر محسوب می‌گردد اما اگر از روی غفلت و سهل‌انگاری باشد مستلزم کفر نیست.

۳ - ۲. مراتب دین‌گریزی: همان‌گونه که دینداری



■ بنابراین کسی حق ندارد دیگری را به جرم مخالفت با تفسیر رسمی مبلغان خاص از هر دین، دین‌گریز بنامد چرا که فهم غیر معصومان از دین با حقیقت دین دوتاست. ■

■ یکسونگری خودش موجب گریز از دین در سطح جامعه خواهد شد چنانکه برخی الحاد جدید را واکنشی به حملات تروریستی برخی افراطیون دینی می‌دانند. ■

علامه

طباطبایی ذیل

آیه: «إِذْ قَالَ رَبُّهُ أَسْلَمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۷، آنگاه که پروردگارش به او [ابراهیم] گفت تسلیم باش گفت تسلیم پروردگار جهانیان هستم؛ می‌فرماید: اسلام و ایمان هر یک چهار مرتبه دارد^۸ که اینگونه ترسیم می‌شود.

اسلام ← ایمان ← اسلام مرتبه دوم ← ایمان مرتبه دوم ← اسلام مرتبه سوم ← ایمان مرتبه سوم ← اسلام مرتبه چهارم ← ایمان مرتبه چهارم

که در این مرتبه انسان از نظر معرفت به مرتبه حق‌الیقین و از نظر قلب به مقام اطمینان و سکون و آرامش می‌رسد و مخاطب «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»^۹ می‌شود.

هر یک از این مراتب، معرفت، و اخلاق و اعمال خاص خودش را دارد. پس کمال دینداری، ایمان مرتبه چهارم و مصداق آن انبیاء و اولیای الهی هستند. همان‌گونه که آغاز آن اسلام مرتبه اول و مصداق آن همه کسانی هستند که

مراتبی دارد که بیشتر اشاره شد بر همین مبنا دین‌گریزی نیز مراتبی دارد. به عنوان مثال گفته شد اسلام به عنوان کامل‌ترین و آخرین دین الهی مراتبی دارد که مرتبه اول آن اسلام سپس ایمان و به همین ترتیب تا چهار مرتبه بر شمردیم.

دین‌گریزی نیز مراتبی دارد یعنی ممکن است کسی خواسته یا ناخواسته از مرتبه چهارم ایمان‌گریزان باشد و کسی از مرتبه چهارم اسلام و به همین ترتیب تا مرتبه اول ایمان و اسلام، که اشاره شد کسی اگر به مرتبه اول اسلام هم وارد نشود و از آن روی گردان باشد یعنی پس از آنکه فهمید دینی الهی است و آورنده‌اش صادق مصدق و آنچه آورده است و آنچه می‌گوید بر حق می‌باشد با این حال آن را نپذیرد و مصداق آیه شریفه: «وَيُحَدِّثُهَا وَاَسْتَيْقِنُهَا اَنْفُسُهُمْ»^{۱۰}، انکار آن کردند در حالی که از درون جانشان به حقانیت آن یقین داشتند؛ باشد چنین شخصی کافر در اصطلاح فقهی است. اما اگر کسی در مرتبه اول دینداری باقی ماند یعنی به توحید و نبوت پیامبر خدا ﷺ و آنچه که آورده است اقرار نمود اگرچه در زمره متدینان قرار می‌گیرد اما هنوز در حصار ایمان داخل نشده است چنانکه علامه طباطبایی در بحث از مراتب اسلام و ایمان می‌نویسد که هر مرتبه از اسلام و ایمان در مقابلش معنایی از شرک و کفر است ... بدیهی است که هر مرتبه از مراتب پایین اسلام و ایمان با کفر و شرک نسبت به مراتب عالی اسلام و ایمان منافاتی ندارد.^{۱۱} از سوی دیگر اگر کسی اسلام آورد و سپس از اسلام روگرداند و این روی‌گردانی را برای مبارزه با دین آشکارا اعلام نماید و به عبارت دیگری از دین‌گریزی به دین‌ستیزی برسد حکم مرتد را پیدا می‌کند (که احکام خاص خود را پیدا می‌کند)

کثرت دینی و تعارض در فهم‌ها:

آیا اگر کسی در تفسیر دین با تفسیر رسمی حاکم در جامعه یا تفسیر عامه مردم یا تفسیر گروه خاصی مخالفت کند دین‌گریز محسوب می‌شود؟

برای پاسخ به این سؤال لازم است مقام هستی‌شناختی دین از مقام معناشناختی و معرفت دینی تفکیک گردد.

دین در مقام هستی‌شناختی حقیقتی آسمانی است که بر پیامبر الهی فرود آمده است آنچه پیامبر برای مردم

می‌خواند حقیقت دین است و نیز آنچه پیامبر و اوصیای معصوم او در تبیین دین و تفسیر و تأویل آموزه‌های دینی بیان می‌دارند عین حقیقت دین است و مخالفت با آن مخالفت با خدای سبحان و روی‌گردانی از آن دین‌گریزی است: «اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِئَا لِمَنْكُمْ»^{۱۲}. اما آنچه مبلغان و مفسران دینی در مقام تبیین و تفسیر دین می‌گویند، تفسیر دین است و اگر با دلایل روشن عقلی و نقلی همراه باشد به عنوان دین پذیرفتنی است و مخالفت با آن بدون ارائه دلیلی محکم سبب دین‌گریزی است اما مخالفت با تفسیر رسمی از دین یا مخالفت با تفسیری که برخی به عنوان دین‌شناس معرفی می‌کنند نمی‌توان آن را دین‌گریزی نامید.

چون مخالفت با تفسیر خاصی از دین مخالفت با مفسر دین است نه مخالفت با آنچه خدای سبحان بر رسولش فرستاده است، چون ممکن است تفسیر مفسران و مبلغان از دین مطابق با دین باشد و ممکن است مغایر با آن باشد. پس مخالفت با یک تفسیر از دین با مخالفت با دین در مقام هستی‌شناختی دو چیز است. در طول تاریخ ادیان می‌بینیم که تفسیرهای مختلف از دین سبب پیدایش نحله‌های مختلف از دین شده است.

بنابراین کسی حق ندارد دیگری را به جرم مخالفت با تفسیر رسمی مبلغان خاص از هر دین، دین‌گریز بنامد چرا که فهم غیر معصومان از دین با حقیقت دین دوتاست. جزم‌اندیشی و تصلب بر افکار خاص و تفسیر خاص از دین دو آفت دارد:

یکی اینکه جزم‌اندیشان، دیگران را با این نگاه تنگ‌نظرانه‌شان از دین بیرون می‌دانند و اتهام بی‌دین و دین‌گریز و ملحد به آنان می‌چسبانند.

دوم اینکه، این‌گونه یکسونگری خودش موجب گریز از دین در سطح جامعه خواهد شد چنانکه برخی الحاد جدید را واکنشی به حملات تروریستی برخی افراطیون دینی می‌دانند. (علی‌شهبازی و دیگران، الحاد جدید ... پژوهشنامه فلسفه دین پاییز و زمستان ۹۵ تهران دانشگاه امام صادق علیه‌السلام).

پس انجماد بر تفسیر خاص از دین و باطل دانستن هر تفسیری غیر از آن بدون دلیل عقلی بر ابطال سایر تفاسیر و یا اثبات تفسیر مختار نه تنها کمکی به گسترش دینداری نخواهد کرد بلکه خود موجب دین‌گریزی خواهد شد.

مهم‌ترین عوامل پذیرش دین:

عوامل پرشمار روانشناختی، جامعه‌شناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، معنا‌شناختی، اخلاقی و ... می‌تواند در پذیرش یک دین آنگاه که به مخاطبان عرضه می‌شود نقش داشته باشد که در اینجا تنها به برخی از آنها فهرست‌وار اشاره می‌شود.

۱. هماهنگی آموزه‌های دین با فطرت آدمی
۲. خلوص و بی‌پیرایگی دین
۳. خردپذیر بودن آموزه‌های دینی
۴. پاکی فطرت مخاطبان
۵. آراستگی اخلاقی به‌ویژه حق‌پذیری و تواضع در برابر حق
۶. دل و زبان و عمل مبلغان دین یعنی اگر مبلغ دینی آنچه را به نام دین تبلیغ می‌کند اول خودش عمیقاً باور داشته باشد، دوم با زبان نرم سخن بگوید چنانکه خدای سبحان به حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام می‌فرماید: «و قُولَا لَهُ قَوْلًا لَيُنَا»^{۱۳} و در نهایت خود عامل به گفته‌های خویش باشد می‌تواند در گرایش مردم به دین تاثیر بسزایی داشته باشد.

عوامل گریز از دین:

گریز از دین نیز دلایل پرشماری دارد که برخی از آنها می‌تواند روانشناختی، جامعه‌شناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ... باشد. قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام بسیاری از این عوامل را بر می‌شمرند که برخی از آنها را نام می‌بریم:

۱. نفس پرستی، قرآن می‌فرماید «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»
۲. خردگریز بودن برخی از آموزه‌های دینی مانند تثلیث مسیحی
۳. عوامل اجتماعی مانند هم‌نوایی با خانواده و قوم و ملت و ...
۴. تقلید از آباء و اجداد، ملت‌ها و شخصیت‌های اجتماعی گمراه، دوستان گمراه
۵. دلبستگی به دنیا
۶. حق‌ناپذیری و تکبر
۷. ظلم و ستمکاری



دین‌گریزی غیر از

دین‌ستیزی است،

دین‌گریز، خود از

دین روی‌گردان و

بی‌اعتناست اما

دین‌ستیز در جهت

نابودی دین تلاش

می‌کند؛ هر

دین‌ستیزی دین‌گریز

است اما ممکن است

کسی دین‌گریز باشد

ولی دین‌ستیز

نباشد.

انجماد بر تفسیر

خاص از دین و باطل

دانستن هر تفسیری

غیر از آن بدون

دلیل عقلی بر ابطال

سایر تفاسیر و یا

اثبات تفسیر مختار

نه تنها کمکی به

گسترش دینداری

نخواهد کرد بلکه

خود موجب

دین‌گریزی خواهد

شد.

ثمره بحث دین‌داری و دین‌گریزی:

دینداری و دین‌گریزی هر کدام ویژگی‌های خاص خودشان را دارند، اگر کف دین‌داری را لحاظ کنیم اولین مشخصه آن شهادت به یگانگی خدای سبحان و رسالت پیامبر مبعوث شده از جانب خداست و ایمان به روز قیامت است. مرتبه بعدی آن با معرفت و ایمان و عبودیت و تقوی و اخلاق شایسته و عمل صالح و حفظ اخلاص در هر عملی است و هریک از اینها مراتبی دارد که صعود به آنها صعود به پله‌های نردبان دینداری است.

دین‌گریزی کسی است که یاد خدا و کلام خدا را دوست نمی‌دارد و از پذیرش توحید و رسالت پیامبر عصرش و پذیرش روز جزا سر باز می‌زند، این بالاترین مرتبه دین‌گریزی است که در مقابل کف اسلام قرار دارد. اما در مراتب پایین‌تر همان‌گونه که اسلام و ایمان مراتب و جنبه‌های متعدد داشت دین‌گریزی نیز مراتب و جنبه‌های مختلف دارد بعضی در مرتبه ایمان و اعتقاد به توحید و سایر اصول اعتقادی دین‌گریزند و برخی معتقدات ایمانی را می‌پذیرند اما از تن دادن به مسئولیت‌های عبادی، اخلاقی، احکام و ... سر باز می‌زنند و یا به یک مرتبه پایین قانع هستند و از عروج به مراتب بالاتر اسلام و ایمان سستی می‌ورزند. برخی در اخلاق و آداب بسیار کوشایند اما در عبادات سهل انگارند و ...

خلاصه اینکه دین‌داری و دین‌گریزی امری ذو وجوه و مراتب است و بین دین‌دار مطلق و دین‌گریز مطلق طیف وسیعی از آدمیان هستند که هرکدام بر پله‌ای از نردبان ایمان سوارند و از پله فراتر گریزان مگر آنکه برای رشد و تعالی خویش همواره در نبرد با هواهای نفسانی و سرکشان بیرونی و درونی هستند.

منابع

۱. آذربایجانی، مسعود، روانشناسی دین از نگاه ویلیام جیمز، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۲. احمد بن فارس، ترتیب مقایس اللغه، ترتیب سعید رضا علی عسگری و حیدر مسجدی، قم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۳. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، اسراء، ۱۳۸۶.
۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۲ ه.ق، ۱۹۹۲ م.

۵. شهبازی، علی، الحاد جدید، پژوهشنامه فلسفه دین، پاییز و زمستان ۹۵، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۶. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی‌تا.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، فراهایی از اسلام، قم، نشر جهان آرا، بی‌تا.

پانوشت‌ها:

۱. ر. ک: صغیر حیات، شماره ۱۶-۱۷، ص ۱۹.
۲. احمد بن فارس، ترتیب مقایس اللغه، ۱۳۸۷ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۴۱۲ ه.ق، ۱۹۹۲ م.
۳. آذربایجانی، مسعود، روانشناسی دین، ص ۵۲.
۴. طباطبایی، فراهایی از اسلام، ص ۲۴.
۵. جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۱۹.
۶. حجرات، ۱۴.
۷. بقره، ۱۳۱.
۸. المیزان، ج ۱، ص ۲۲۹.
۹. فجر، ۲۷ - ۳۰.
۱۰. نمل، ۱۴.
۱۱. المیزان، ج ۱، ص ۳۰۸.
۱۲. نساء، ۵۹.
۱۳. طه، ۴۴.

■ اگرچه گریز از عبادات و انکار آن‌ها اگر به انکار خدا و رسول برگردد نیز کفر محسوب می‌گردد اما اگر از روی غفلت و سهل انگاری باشد مستلزم کفر نیست. ■



محمد حسین ارجمندنیا
نویسنده و پژوهشگر

از درون تابروت

مفیدیات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷ ۷۲

چکیده

دین عصاره حیات معنوی بشر است و سبک زندگی انسان را نشان می‌دهد لذا نقش و حضوری حداکثری در حیات آدمی ایفا می‌کند.

در این پژوهش ابتدا به بررسی دین از درون می‌پردازیم و معنی و مفهوم و حقیقت آن را بیان می‌کنیم و نشان می‌دهیم دین از ویژگی‌های وجودی انسان است و شاکله ساز آدمی است که موجب امنیت معنوی و روانی او می‌گردد. سپس به دین از برون می‌پردازیم و خوانش‌های کلان از دین را تبیین می‌کنیم و نشان می‌دهیم دین عنصری تمدن ساز و نهادی رئیسی در جامعه مدنی است. پس از آن اشاره‌ای به ویژگی‌های دین پایا می‌کنیم و نشان می‌دهیم دینی پایا است که سه ویژگی عقلانیت، گفتگوی نقادانه و عدالت در آن نهادینه شده باشد که در عین پویایی، پایا نیز باشد و در پایان حلقه اتصال دین از درون تا برون را مبرهن می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که باید همپوشانی کمینه در درون با پیشینه در برون صورت پذیرد که دین پایا شود.

کلیدواژه‌ها: دین، دین از درون، دین در برون، امر وجودی، تنهایی، عقل مداری، گفتگو مداری، عدالت مداری

مقدمه

دین در آغاز با دیگران معنا می‌شود، دیگران به معنای همه پدیده‌های بیرون از خود به ویژه آدمیان با خطابات گوناگون آن، او، تو که برای هر کدام حقوق و مسئولیت‌هایی وضع و تعریف می‌شود که بدون تردید یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تمدن ساز بشر بوده است، فارغ از اینکه خاستگاه آن در نگاه اندیشمندان چه باشد و البته امروز یکی از نهادهای رئیسی در جامعه مدنی محسوب می‌شود که در تاروپود جوامع مختلف رسوخ دارد و نمی‌توان سهم تأثیر آن را در هیچ بخشی از خانواده، جامعه و تاریخ کتمان نمود. این همان دین از برون است. اما سوی دیگر دین، دین از درون است که واقعیتی وجودی و حقیقتی ذاتی برای انسان به حساب می‌آید. اگر این حقیقت در نهاد آدمی نمی‌بود، دین هیچ‌گاه نمی‌توانست در بیرون ظهور و بروز داشته باشد، بنابراین لازم است کنکاشی در این زمینه داشته باشیم و حلقه اتصال این دو را تبیین کنیم شاید که مایه آرامش فردی و آسایش اجتماعی گردد.

تعریف دین:

تعریف حقیقی دین همانند هر پدیده دیگری با توجه گسترش شاخه‌های علوم و وقوعاً محال است یعنی هیچ تعریف جامع و مانعی برای دین و هیچ پدیده دیگری نمی‌توان ارائه نمود که بتوان ادعا نمود جامع و مانع است. البته ده‌ها تعریف برای دین عنوان شده که هر یک ویژگی‌های خاص خودش را دارد و بررسی و تحلیل آن در جای خودش خالی از لطف نیست و می‌تواند ثمره علمی داشته باشد ولی در اینجا ما درصدد فهم معنایی از دین هستیم که برای همگان قابل‌درک باشد «هرگز انسان اگرچه به خدا نیز معتقد نباشد از دین (برنامه زندگی بر اصل اعتقادی استوار است) مستغنی نیست. پس دین همان روش زندگی است و از آن جدایی ندارد»^۱ با این بیان مرحوم علامه طباطبایی می‌توان ادعا کرد که منظور ما و فهم و درک ما از دین چیست و به دنبال چه هستیم فارغ از اینکه چه اشکالات و ضعف و قوت‌هایی این تعریف دارد که نه مجال آن بحث وجود دارد و نه لزومی به بحث از آن می‌بینیم لذا در این پژوهش به این مفهوم دین بسنده می‌کنیم که همان روش زندگی است.

مفهوم دین از درون:

مفهوم دین از درون بدیهی است که با اندک توجهی برای هر انسان سلیم‌النفسی که از تعادل روحی برخوردار باشد نمایان است، البته این مفهوم اعتباری است و عنوان کلی آن عبارت است از وجود نقشه راه برای حرکت در مسیر آفرینش ویژه بشر.

حقیقت دین از درون:

دین از درون امری حقیقی و اصیل است یعنی متحقق بالذات و دارای منشأ اثر و امری وجودی است، جامع این امر وجودی و اصیل و حقیقی عبارت است از گرایش به برترین.

به تعبیر دیگر آدمی برترین خواهی را در آغاز حس می‌کند و سپس با اندکی توجه می‌فهمد که خود برترین نیست، زیرا با تمام وجود نقصان و ضعف‌های خود را درمی‌یابد و نیازهای خویش را می‌فهمد و درمی‌یابد که برترین تنها یکی است که همه ویژگی‌های وجودی را داراست.

این حقیقت وجودی (گرایش برترین) در همه هست و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند ولی نمود آن در مواضع حدی و موقعیت‌های مرزی همانند، درد، رنج، اضطراب، مرگ و ... نمایان می‌شود. بنابراین، این حقیقت در آدمی نهاده شده و دست‌یافتنی است.

این گرایش همان هسته اصیل توسعه وجودی آدمی است، شاید تعبیر معروف امام علی علیه السلام: «العلم نقطه کثره الجاهلون»^۲، علم یک نقطه است و نادانان آن را تکثیر کردند.

اشاره به همین مضمون باشد که همه چیز از همین سلول بنیادین وجودی انسان پدید می‌آید اگر التفات و توجه به آن باشد و اساساً همه چیز در انسان هست و به تعبیر قرآن کریم:

«والله اخركم من بطون امهاتكم، لا تعلمون شيئاً و جعل لكم السمع والابصار والافئدة لعلكم تشكرون»^۳ و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد تا شکر گزارید.

گویا آدمی در آفرینش پر از خالی است یعنی همه چیز دارد ولی چیزی نمی‌داند همان‌طور که در اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده است:

دوائك فيك ولا تشعر

و دائك منك ولا تنظر

و تحسب انك چرم صغير

و فيك انطوى العالم الاكبر

و انت الكتاب المبين الذی

با حرف يظهر المضر

فلا حاجة لك في خارج

يخبر عنك بما سطر

دوای تو در وجودت نهفته است و درک نمی‌کنی. درد هم از خودت سرچشمه گرفته و دقت نمی‌کنی. فکر می‌کنی موجود ضعیفی هستی، در صورتی که جهان بزرگ در وجودت پیچیده است. تو آن کتاب درخشانی هستی که با حرف آن، پنهان‌ها آشکار می‌گردد.

بنابراین نیازی نداری که به تو بگویند وجودت با چه حروفی نوشته شده است.^۴

بنابراین حقیقت دین در درون آدمی وجود دارد و امری وجودی و اگر این حقیقت در درون نبود هیچ‌گاه چیزی به

نام دین بروز و ظهور پیدا نمی‌کرد و البته این حقیقت درونی شاخصه‌هایی دارد که مهم‌ترین آن تنهایی تفرّد است.

تنهایی و دین از درون:

مهم‌ترین شاخصه وجودی بودن دین، تنهایی و تفرّد است، اصل تفرّد در فلسفه یعنی این‌که هر موجودی دارای یک وجود جزئی است که توسط آن از صورت مشترک (نوعی) بین خود و افراد دیگر متمایز می‌شود.

تنهایی فرصتی برای خود آمدن و تهدیدی برای بیرون رفتن از خود است، تنهایی فرصتی برای صعود به اوج قله‌های سعادت و تهدیدی برای سقوط به دره‌های شقاوت است، تنهایی همه‌کاره است و اساس حیات انسانی را تشکیل می‌دهد و چه زیبا قرآن کریم به آن اشاره می‌فرماید:

ولقد جئتمونا فردی کما خلقناکم اول مره و ترکتم ما خولناکم و راء ظهورکم و ما نری معکم شفعاکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکوا لقد تقطع بینکم و ضلّ عنکم ما کنتم ترعون.^۶
همانا در ابتدای ورود به عالم دیگر، البته تک‌تک به نزد ما آمده‌اید، چنان‌که نخستین بار شما را همین‌گونه آفریدیم و آنچه به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشتید و شفیعیانی را که در میان خودتان شرکای خدا می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم و همه روابط شما از هم‌گسیخته و آنچه را که پشتیبان خود می‌پنداشتید از دستتان رفته است.

آیه شریفه به صراحت بیان می‌فرماید که ورود و خروج به این جهان تنهایی است همان‌گونه که تنها به این جهان وارد شدیم و آفرینشمان تنهایی بوده است، در خروج از این جهان نیز تنها هستیم، یعنی انسان در حقیقت بین دو تنهایی وجودی قرار دارد و البته زندگی که بین این دو تنهایی قرار دارد نیز تنهایی است. تنهایی واقعی است که سراسر وجود آدمی را فرا گرفته، تنها درد می‌کشد تنها ملول می‌شود، تنها شاد و تنها غمگین می‌شود، تنها دین دارد، تنها عروج می‌کند، تنها سقوط و تنها هبوط و بالاخره تنها می‌میرد. این تنهایی هسته بنیادین و شاکله ساز آدمی است همان‌گونه خداوند منان می‌فرماید:

«کل یعمل علی شاکلته»^۷ هر کسی بر اساس ذات خود عمل خواهد کرد.

انسان همه پندار، رفتار، کردار، اعمال خود را بر اساس انگیزه‌ها و انتخاب این انگیزه‌های پی‌درپی به تنهایی شکل می‌دهد و تنها زندگی می‌کند، تنها می‌میرد و تنها محشور خواهد شد.

بنابراین تنهایی مهم‌ترین شاخصه‌ای است که نشان می‌دهد دین از درون در آدمی به عنوان یک ویژگی وجودی نهاده شده است و البته در بین اندیشمندان فراوانی دین از درون نمود داشته که به بررسی یک مورد بسنده می‌کنیم.

دین از درون در فلسفه‌های وجودی^۸

ریشه‌های فلسفه وجودی معاصر را باید در اندیشه‌های کرکگور^۹ جست‌وجو نمود. «اندیشه‌های فلسفی کرکگور با تکیه بر فرد، بر گزینش و بر گرو نهادن خویش است... این فلسفه کوششی است برای رویارو نهادن انسان‌ها با وضع هستی دارانه اگزستانسیل خویش و گزینه‌های بزرگ خویش»^{۱۰} او همواره به تعالیم و آموزه‌های دینی و وابستگی افراد به دین برای نشان دادن شخصیت خویش معترض بود و آن را به عنوان یک ضعف بزرگ در زندگی افرادی دانست و بر این باور بود که این وابستگی آدمی را از خود بیگانه می‌کند و انسان نمی‌تواند خویش‌تر شدن را باز یابد، او تحقق اگزستانسیل را در شدن و گزینش می‌داند «صیروت و شدن، هست بودن متفکر است»^{۱۱} یعنی اگر آدمی خویش‌تر شدن را در گرو پیروی و وابستگی به حزب یا گروه یا صنف و یا حتی کلیسا

جست‌وجو کند خود را در آن حل می‌کند و خودی برای او باقی نمی‌ماند.

■ آنچه در نزد خداوند مهم است اینکه دین از برون با عنوان تسلیم به فرامین الهی و عمل صالح با دین از درون با عنوان گرایش به برترین گره بخورد و آدمی در این راه قرار بگیرد و مستدام باشد که قطعاً نزد خداوند ما جور خواهد بود. ■

تمثیل وجود در نگاه کرکگور

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که مقصود کرکگور را از وجود روشن می‌کند همان مثال معروف او در رابطه با دهقان مست است «کسی در یک گاری نشسته است و عنان اسب را به دست دارد، اما اسب به راهی می‌رود که با آن آشناسی بی‌آنکه راننده هیچ کوششی کند و چه بسا در خواب باشد. اما کسی دیگر اسب خود را با جدیت راهبری می‌کند، به یک معنا می‌توان گفت هر دو راننده‌اند، اما به معنایی دیگر تنها دومین را می‌توان گفت که رانندگی می‌کند»^{۱۲} کرکگور با این مثال مقایسه‌ای بین دو نوع وجود انجام می‌دهد، وجود مؤثر و فعال و انتخاب‌گر و آزاد و وجود منفعل و متأثر که تنها هنر آنها وجود داشتن به لحاظ هستی‌شناسی است و وجود دیگری ورای آن ندارند و همانند سنگ و چوب و گیاهان و حیوانات هستند. این دسته مانند آن دهقان کالسکه‌رانی است که بر روی کالسکه‌اش خوابیده و اسبش راه را می‌شناسد و او بدون هیچ نگرانی در آرامش کامل به راه خود ادامه می‌دهد و می‌داند که هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، در مقابل آن کالسکه‌رانی است که مسیری را طی می‌کند که تابه‌حال نرفته و آن را نمی‌شناسد، هر لحظه دچار نگرانی و اضطراب است، او تمام هویت خویش را حس می‌کند و می‌داند که در گزینش‌ها ممکن است از دوستانش دور بیفتد.

معنی وجود داشتن این است که هر کس، خود راستین خود را برگزیند «وجود چیزی است که باید آن را ربود و به دست آورد و بنابراین کرکگور می‌تواند از آن به عنوان جریان صیروت (زائیده شدن) و کوشیدن سخن بگوید»^{۱۳} بنابراین منظور کرکگور از وجود همان وجود فعال گزینشگر آزاد، اما نامحدود است «محدود از این لحاظ که به نامحدود مرتبط است»^{۱۴} او وجود را مسئول، امیدوار، ناامید، نگران و تعالی خواه می‌داند که همواره گزینش می‌کند و هزینه‌های آن را نیز می‌پردازد و پیامدهای آن را بر عهده می‌گیرد و تحت هیچ شرایطی حاضر نیست که این گزینش‌ها را متوقف کند. وجود در نظر او فرد، یکه و تنها و متفرد است او شخصیت و بزرگی افراد را به نسبت امیدواری آنها می‌داند «هر کس به تناسب انتظار و امیدش بزرگ شده است، یکی با انتظار و امید از ممکن بزرگ شده، دیگری با امید و انتظار از ازی و سردمی، اما آن کس که از غیرممکن (خدا) انتظار داشت و

به او امید بست، از همه بزرگ‌تر شده»^{۱۵}

با توجه به تعریفی که کرکگور از وجود ارائه می‌کند، وجود همان شدن همراه با گزینش و انتخاب یا اختیار و آزادی است و به‌طور طبیعی این شدن به تدریج و با طی مسیر به دست می‌آید و این مراحل با نام سپهرهای هست بودن مطرح می‌شود «هست بودن بیرون از سر سپهر نیست، استحسانی یا احساسی، اخلاقی و دینی» این سه سپهر متخارج‌اند و همانند کراتی هستند که همدیگر را قطع نمی‌کنند.^{۱۶}

از بین این سپهرهای متخارج سپهر ایمانی و دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «سپهر دینی، سپهری است که در آن انسان به اعلی درجه هست، است. این سپهر مبتنی بر ایمان است»^{۱۷} در جهان ایمانی که آخرین مرحله است دیگر نیاز به ایجاد اصول و مبانی و مقید نمودن خویش نیست، بلکه آدمی خود را به سرچشمه زلال این تقیدات می‌رساند و اینجاست که دیگر چشم عقل را می‌بندد. با این گزینش آدمی همه چیز را به

دست آن مبتکر فکر و اندیشه انسان می‌دهد. هیچ چیز در این جهان برای سالک آن معنا ندارد، مگر خودسپاری به آفریننده این جهان‌ها، اینجاست که زمان هم، در نوردیده می‌شود، رنج و درد مهم‌ترین ویژگی بارز این است ایمان که همان دین از درون است، حرکت با شور و شوق و اراده به سوی سعادت ابدی است که همواره انسان، خواستار آن است او خود را در عالی‌ترین وضعیت

■ **بزرگ‌ترین نعمتی که به بشر اعطا شده، نعمت بیان است. بیان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که پس از آفرینش به انسان داده شده**
«الرحمن، علم القرآن خلق الانسان، علمه البیان»
■

به متعالی‌ترین در عالم پیوند زده است. «می‌توان گفت که وی خود را در عمیق‌ترین معنی برگزیده است.»^{۱۸} در هر صورت سپر دینی ایمانی اوج آگزیستانسیل است که انسان همراه با رنج و سختی و درد پر از شور و شوق ایمان می‌شود و همان‌طور که در مرحله اخلاقی همه چیز را بر اساس عقل فردی به صورت قانون و پایبندی به آن به هم پیوند زده بود در اینجا به راحتی خلاف عقل را می‌پذیرد «در حقیقت کرکگور نمی‌گوید که برای عمل ایمانی هیچ انگیزه عقلانی وجود ندارد»^{۱۹} ولی سهم عقل بسیار کم‌رنگ می‌شود گویا که اصلاً توجهی به آن نمی‌شود.

بنابراین کرکگور ایمان را گوهر و لب دین می‌داند و تمام تلاش خود را مصروف این نکته می‌نماید او با نگاه قرون وسطایی به دین که تنها به پوسته دین چسبیده‌اند و همین‌طور با نگاه علمی به دین شدیداً مخالف است و هیچ‌کدام را مایه سعادت بشر نمی‌داند با توجه به مخالفت‌هایش با آیین کاتولیک و کلیسا و تشریفات حاکم بر آنها به جرات می‌توان او را گوهر گرا دانست که بسیار

شبهه به عرفان شرقی است که آموزه‌هایی شبیه به این دارند تنها دل سپردن به خدا را مطلوب می‌دید و دقیقاً به همین دلیل است که او را نه می‌توان فیلسوف دینی دانست و نه متکلمی که به دفاع از ظاهر دین می‌پردازد، بلکه او فردی است گوهر گرا با ویژگی‌هایی که در سپهر دینی به اوج خود می‌رسد و سراسر وجود آدمی را دربرمی‌گیرد.

به‌طور کلی

سرانجام، دین از درون، توحید است و یا به تعبیر درست‌تر میل به توحید دارد چون انسان در زندگی با مواضع حدی فراوان روبه‌رو می‌شوند و درمی‌یابد که هیچ دادرسی جزء وجود محض، یعنی برترین به داد او نمی‌رسد که تمثیل زیبای قرآن کریم اشاره به همین است: «اذا رکبوا فی الفلک دعوا لله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البراهم یشرکوه»^{۲۰} هنگامی که بر سوار کشتی شوند (خدا را با اخلاص می‌خوانند)، اما هنگامی که خدا آنان را نجات داد باز مشرک می‌شوند، یعنی ترس که یکی از مواضع حدی است موجب گرایش به برترین که همان توحید خالص است می‌شود و مواضع حدی دیگر همانند مرگ نیز این‌گونه است که آدمی را از درون به توحید رهنمون می‌شود.

دین از برون

همان‌گونه که بیان شد دین از درون یک واقعیت وجودی است و با تنهایی همراه است که در مواضع حدی خود را نشان می‌دهد و میل به توحید دارد زیرا در غایت تنهایی می‌فهمد که هیچ دادرسی به برترین که یکه و تنها و یگانه است ندارد. اما دین از برون با دیگران همراه است و با دیگران معنا می‌شود یعنی روش زندگی در خارج از خود، دیگران کثیراند، همه پدیده‌های گوناگون را با ضمیر کلان آن، او و تو را شامل است و این به معنای میل به شرک است یعنی دخالت بیگانه و دیگری در پنجره دید آدمی، البته شرک همواره جلی نیست که مدعی با صراحت حضور دیگران را جار بزند و سهم تأثیرشان را اعلام کند، گاهی و به عبارتی خیلی از اوقات مدعیان توحید، مشرک‌اند یعنی در آنجا ادعای حضور دیگران نمی‌شود ولی به هر حال ردپایی از دیگران در لایه‌های پیچ‌در‌پیچ زندگی وجود دارد، شرک و این یمنعی خفی است، این قسم از شرک در اکثر قریب به اتفاق انسان‌ها وجود دارد، مگر در پیامبران و امامان معصومین علیهم‌السلام و اولیای خاص الهی.

دین گاهی در برون به اندازه یک نهاد اجتماعی تنزل پیدا می‌کند و با دیگر نهادهای اجتماعی به معامله می‌پردازد که در طول تاریخ، فراوان از این دست معامله‌ها وجود دارد که بت‌پرستان و یا حتی مدعیان ادیان توحیدی به خصوص در جوامع مدنی با دیگر نهادها معامله می‌کنند. گاهی آن‌چنان با قدرت گره می‌خورند همانند قرون وسطی که جایگاه دین عوض می‌شود، یعنی قرار است که

■ عقل به عنوان قوه‌ای که توان درک همه حقایق را دارد، نه عقل ابزاری و تجربی که تنها حوادث جزئی و تجربی مادی را می‌فهمد، این عقل حجت باطنی است و آدمی را به حقایق عالم هدایت می‌کند. ■

طولانی‌تری نسبت به خوانش خرد دارد ولی به هر حال باید سراغ آن را در بخشی از تاریخ گرفت که فراوان‌اند از این دست خوانش‌ها که منقرض شده‌اند و تنها می‌توان در تاریخ آنها را یافت.

۳. خوانش توسعه از دین

دین در برون با خوانش دیگری مواجه است که قابلیت کشسان در تاریخ را دارد، یعنی نه تنها اشخاص و افراد و جوامع گوناگون را حمایت می‌کند و در لایه‌های مختلف زندگی آنان مؤثر است، بلکه سهم تأثیر آن به تاریخ نیز سرایت می‌کند و پایایی را برای آن خوانش به ارمغان می‌آورد. این نوع از خوانش باید پویا باشد که بتواند

دین از درون الهام بگیرد (که میل به توحید دارد) و بروز و ظهور توحیدی داشته باشد، از بیرون و توسط حکام تزریق می‌شود و وسیله‌ای برای عوام‌فریبی و حفظ قدرت می‌شود. به همین دلیل، دین بسیار سطحی و تکلیفی و از بالا به پایین تزریق می‌شود و سعی می‌شود یک خوانش خاص از دین که محافظ قدرت است دیکته و تبلیغ شود و با دیگر خوانش‌ها مقابله شود و آزادی در اندیشه، گفتار و رفتار که حقی ذاتی و الهی برای انسان است، از او سلب شود.

خوانش‌های بنیادین دین

دین از برون با سه سطح از خوانش رو به رو است. خرد، کلان و توسعه.

۱. خوانش خرد از دین با نگاهی فردی و شخصی افراد مربوط است که هر کس برای زندگی فردی در خارج سبک و روشی دارد گرچه نتواند آن را دسته‌بندی کند و یک الگو ارائه کند و حداکثر برد آن، شخص و خانواده و یا اقوام و قبیله اوست.

۲. خوانش کلان از دین با نگاهی اجتماعی برای بازه زمانی محدود و در جوامع مختلف مطرح و متولد می‌شود و عمر

■ **دین از ویژگی‌های وجودی انسان است و شاکله ساز آدمی است که موجب امنیت معنوی و روانی او می‌گردد.**

■

پاسخگوی مطالبات هواداران خود باشد و همین طور تبلیغ برای جذب حداکثری که پایا باقی بماند.

ویژگی‌های خوانش دین پایا

الف) عقل مداری: عقل به عنوان قوه‌ای که توان درک همه حقایق را دارد، نه عقل ابزاری و تجربی که تنها حوادث جزئی و تجربی مادی را می‌فهمد، این عقل حجت باطنی است و آدمی را به حقایق عالم هدایت می‌کند، امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«یا هشام ان لله على الناس حجتين، حجة ظاهرة و حجة باطنه، فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة و انا الباطنه فالعقول...»^{۲۱} ای هشام، خدا بر مردم دو حجت دارد یکی حجت ظاهری و یکی حجت باطنی، حجت ظاهری، رسولان و انبیا و امامان هستند و حجت باطنی عقول هستند.

حاکمیت عقل در دین موجب استحکام و استواری آن خواهد بود و توان پاسخگویی به مطالبات را بهتر و بیشتر خواهد داشت و در نتیجه مقبولیت بیشتری دارد و موجب پایایی آن می‌شود.

ب) گفتگو مداری: بزرگ‌ترین نعمتی که به بشر اعطا شده، نعمت بیان است. بیان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که پس از آفرینش به انسان داده شده:

«الرحمن، علم القرآن خلق الانسان، علمه البيان»^{۲۲}
رحمان (خداوند) قرآن را آموخت، انسان را آفرید، او را بیان و گفتن آموخت.

گفتگو در دین یعنی حضور همگانی همه اطراف در دین، حضوری پویا و کنشگر که اعماق دین با گفتگو به بیرون جهیده می‌شود و حدود و ثغور آن در ارتباط با حقوق و تکالیف دین‌داران و غیر دین‌داران نمود پیدا می‌کند، نقاط ضعف و قوت نمودار می‌شود.

گفتگو خود بهترین جهاد است. اگر با آداب خاص خود انجام پذیرد که مهم‌ترین جهاد است با عنوان جهاد کبیر که خداوند می‌فرماید: (فلا تطع الكافرين و جاهدم به جهاداً کبیراً)^{۲۳} کافران را اطاعت نکن و با قرآن با ایشان به جهادی بزرگ پرداز که در اینجا دو دستور اساسی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده که اولاً از کفار پیروی نکن چون حق را می‌پوشانند و دوم اینکه با آنان با قرآن که سراسر حق است گفتگو کن و این گفتگو مداری یکی از مهم‌ترین راه‌های پایایی و حتی پویایی دین است.

ج) عدالت مداری: دین‌هایی که در تاریخ کیشان دارند و تا امروز پایا بوده‌اند در ارتباط با حقوق و تکالیف مردم خنثی نبوده‌اند و همواره در منازعات فردی، خانوادگی، اجتماعی و حتی بین‌المللی ایفای نقش کرده‌اند، لذا رعایت عدالت برای نفوذ در قلوب مخالفان بسیار مهم می‌نماید و اساساً یکی از اهداف رسالت انبیا آموزش و ایجاد زمینه عدالت در جامعه بوده است که مردم، خود عدالت ورزی کنند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^{۲۴} به راستی که پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان (حق و باطل) نازل نمودیم تا مردم به عدالت و قسط رفتار کنند.

نکته مهم در آیه شریفه اینکه اقامه قسط و عدل از وظایف پیامبران شمرده نشده است که بگوییم دستیابی آن

■ مهم‌ترین شاخصه وجودی بودن دین، تنهایی و تفرد است، اصل تفرد در فلسفه یعنی این که هر موجودی دارای یک وجود جزئی است که توسط آن از صورت مشترک (نوعی) بین خود و افراد دیگر متمایز می‌شود. ■

مخصوص افراد خاصی است و دست‌نیافتنی است بلکه هدف از رسالت پرورش و آموزش انسان‌هاست که خود، عدالت را اقامه و برپا کنند به طوری که عدالت‌خواهی، عدالت‌جویی و عدالت‌ورزی ملکه آنان شود و شاکله اصلی آنان را تشکیل دهد.

بنابراین سه ویژگی بسیار مهم (عقلانی بودن)، (گفتگو محور بودن) و (عدالت مدار بودن) برای بقای یک دین لازم است که آن دین برای هوادارانش قابل توجه باشد و در عین حال پویا باشد که بتواند برای دیگران جاذبه داشته باشد که به آن گرایش پیدا کنند. و پایا شود.

حلقه اتصال دین از درون و برون

آدمی از درون تنها زاده می‌شود، تنها زندگی می‌کند، تنها می‌خورد، تنها می‌خوابد، تنها احساس می‌کند، تنها رنج می‌برد، تنها شادی می‌کند، تنها دین‌داری می‌کند، تنها می‌میرد، تنها محشور می‌شود، تنها مبعوث می‌شود. در یک کلام تنها وجود واقعی خود را تشکیل می‌دهد و تنها خود را می‌سازد همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا نُورًا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...»^{۲۵}

اما دین از برون بنا بر شرایط خاص همراه با تعصب‌ها و غرورهای فراوانی می‌شود که هر کسی پنجره دید خود را که همان خوانش فردی، صنفی، گروهی، اجتماعی و تاریخی اوست را بر دیگری ترجیح می‌دهد با این عنوان که دین من، برتر است همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مِنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^{۲۶} هر کدام از یهود و نصاری قائل بودند که به جز طایفه خودشان به بهشت نمی‌روند، این آرزوی آن‌هاست، بگو برای این ادعا برهان بیاورید اگر راست می‌گویید. این نگاه عمیق که هر ادعایی باید همراه با برهان باشد، خود بهترین و مهم‌ترین دلیل است برای اثبات، پویایی و پایایی و حقانیت دین جامع و کامل دین از برون برای فرد، جامعه و تاریخ... البته خداوند متعال در پاسخ این ادعای یهود و نصاری که هر کدام خود را حق می‌پندارند و گمان می‌کنند که فقط خود به بهشت می‌روند می‌فرماید: «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۲۷} آری هرکس که تسلیم حکم خدا شود و نیکوکار باشد در نزد خداوند برتر است و هیچ ترس و اندوهی نخواهد داشت.

آنچه در نزد خداوند مهم است اینکه دین از برون با عنوان

تسلیم به فرامین الهی و عمل صالح با دین از درون با عنوان گرایش به برترین گره بخورد و آدمی در این راه قرار بگیرد و مستدام باشد که قطعاً نزد خداوند ما جور خواهد بود و نباید هیچ نگرانی داشته باشد. بنابراین روحیه تسلیم در مقابل حق و گرایش به برترین عام‌ترین حقایقی هستند که از برون و درون همدیگر را پوشش می‌دهند و کسی که این روحیه را داشته باشد از رستگاران است همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «فَبَيِّنْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأُولِيَاءُ»^{۲۸} بشارت بده به بندگانی که سخنان گوناگون را می‌شنوند و از بهترین آن‌ها پیروی می‌کنند، این‌ها هدایت‌شدگان از جانب خداوندند و آنان خردمندان هستند.

بلی ادیان مختلف در برون سخنان و ادعاهای فراوانی دارند و این خردمندان هستند که با شنیدن همه سخنان از بهترین آن‌ها پیروی می‌کنند و این خود هدایت الهی بر آنان است یعنی خردمندان و هدایت‌شدگان الهی دو روی یک سکه‌اند یعنی سخنان حق، سخنانی شیرین و پرجاذبه‌اند که هر انسان حق‌طلبی با شنیدن این سخنان مجذوبشان می‌شود و بلافاصله از آن پیروی می‌کنند همانند یک نقاشی زیبا که هر بیننده فهمیم را پس از دیدن آن به تحسین وامی‌دارد.

نتیجه

دین از درون آن‌چنان گسترده است که همه بشریت، از آغاز تا پایان با یک مفهوم عام به معنای نقشه راه سعادت ابدی با حقیقتی به نام گرایش به برترین را در برمی‌گیرد که به توحید محض ختم می‌شود همان‌گونه که خداوند می‌فرماید «إِلَّا اللَّهُ الدِّينُ الْخَالِصُ»^{۲۹} آگاه باش که دین خالص برای خداست و همو با صراحت می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^{۳۰} تنها روش زندگی تسلیم در مقابل حق است. این به معنای آن است که همه آدمیان از درون به یک قبله سر می‌سایند اگرچه با زبان آن را انکار کنند. بنابراین آدمی از درون دین‌دار و موحد است اما دین از برون آن‌چنان دایره‌اش تنگ می‌شود که اگر بگوییم به تعداد افراد نقشه راه ترسیم می‌شود. گزارف نگفته‌ایم زیرا هر کسی به تنهایی خود آیه‌ای از آیات الهی است و راهی به سوی او برای خود ترسیم می‌کند، گاه بت‌هایی می‌سازد و از حادثه‌ای بهره می‌جوید که به مطلوب برسد و در سراب‌های فراوانی سیر می‌کند به خیال رسیدن به آب.

۱۱. ورنسو، روز، وال، ژان، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۱.
۱۲. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه داریوش آشوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی سروش، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۳۲۷.
۱۳. کاپلستون، فردریک، فلسفه معاصر، ترجمه علی‌اصغر حلبی، تهران، زوار، ۱۳۶۱، ص ۱۹۹.
۱۴. همان، ص ۱۹۸.
۱۵. کرگلور، سورن، ترس‌ولرز، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۷۳.
۱۶. روز، ورنسو، ژال وال، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶.
۱۷. همان، ص ۱۲۸.
۱۸. بوسنسکی، فلسفه معاصر اروپایی، ترجمه شرف‌الدین خراسانی - تهران - انتشارات علمی فرهنگی ص ۱۹۶-۱۳۷۹.
۱۹. کاپستلون، فردریک، تاریخ فلسفه پیشین، ج ۷ ص ۳۳۶.
۲۰. قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۵.
۲۱. الکلبینی، محمد بن یعقوب، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۲، ص ۱۷.
۲۲. قرآن کریم، سوره الرحمن، آیه ۱-۴.
۲۳. قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۵۲.
۲۴. سوره حدید، آیه ۲۵.
۲۵. سوره انعام، آیه ۹۴.
۲۶. سوره بقره، آیه ۱۱۱.
۲۷. سوره بقره، آیه ۱۱۲.
۲۸. سوره زمر، آیه ۱۷.
۲۹. سوره زمر، آیه ۳.
۳۰. سوره آل عمران آیه ۱۹.
۳۱. سوره والعصر آیه ۱ - ۳.
۳۲. آل عمران/۸۵.

در این بزنگاه تنها کسانی پیروزند که بتوانند میان دین از درون و برون همپوشانی کنند و به حقیقت دست یابند همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

«وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^{۳۱} قسم به عصر که همه در مسیر ضرر و خسران حرکت می‌کنند مگر مؤمنان و کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند.

بنابراین دو عامل اساسی برای همپوشانی دین از درون و برون دخالت دارند اول ایمان و دوم عمل صالح که با این دو عامل می‌توانند خود را به سعادت ابدی برسانند و این همان است که خداوند می‌فرماید:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ عِزَّ الْأِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْفَائِزِينَ»^{۳۲} هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و در آخرت از زیانکاران است.

در حقیقت حلقه اتصال دین از بیرون تا درون اکتفا به کمینه یعنی گرایش به برترین و فرستاده اوست و این مهم به مدد جستن از برترین و حرکت در مسیر نیل به کمال وجودی فردی و اجتماعی میسر خواهد بود.

پانویس‌ها:

۱. طباطبایی، محمدحسین، شیعه در اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، پاییز ۱۳۶۲ - ص ۳.
۲. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۹.
۳. قرآن کریم، سوره مبارکه نحل، آیه ۷۸.
۴. میبیدی، حسین بن معین‌الدین، دیوان امام علی، ترجمه مصطفی زمانی، ناصیح، قم، ۱۳۷۴، ص ۱۷۹.
۵. صلیبا، جمیل، ترجمه صانعی دره بیدی، منوچهر، فرهنگ فلسفی، ص ۴۹۴، تهران، حکمت، چاپ اول.
۶. قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۹۴.
۷. قرآن کریم، سوره اسراء آیه ۸.

8. Existentialism

9. Soren kier kegard (1813- 1855)


۱۰. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه داریوش آشوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی سروش، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۳۲۷.

از دیگرگان

تا ستمگرانی

دین دارای پنج ساحت است: ساحت اعتقادی، اخلاقی، عبادی، تجربه دینی و پیامدی. از آن میان تنها تجربه دینی است که صرفاً مربوط به حیطه خصوصی افراد است. چهار ساحت دیگر، هم جنبه فردی می‌توانند داشته باشند و هم جنبه اجتماعی. دین اگر الهی باشد، فطری است و انسان هم به صورت فردی و هم به صورت اجتماعی بدان گرایش دارد. اما گاهی فطرت الهی (وجدان، عقل نهادی، عقل مطبوع)، نیز از مدیریت وجود کنار گذاشته می‌شود و به جایش غریزه و خیال و وهم می‌نشیند، همچنان که عقل اکتسابی نیز گاهی از حاکمیت وجود برکنار شده و احساس، خیال، وهم و یا هوای نفس حاکم می‌شوند. در سطح جامعه نیز چه بسا در هنگامه فتح و پیروزی یا حضور سلطان عادل، مردم فوج فوج وارد دین خدا شوند و در زمان سختی و گرفتاری و یا حضور سلطان ستمگر، دسته دسته از دین الهی خارج و به شرک بگردند.

جامعه‌شناسان نیز نشان داده‌اند که پرستش به صورت فردی و اجتماعی در طول تاریخ و در عرض جغرافیا همواره وجود داشته است. البته سطح دینداری موحدانه - مشرکانه مردم از حیث فردی به حاکمیت عقل، خیال، وهم، هوای نفس و از حیث اجتماعی به میزان آزادی و عدالت و معنویت در حاکمیت و در بین مردم بستگی دارد. با این همه برخی از مردم هم در مواردی تحت هر حاکمیتی حتی در حیطه فردی و خصوصی اعتقاد به هیچ دینی نداشته و تجربه دینی نداشته‌اند. اما این به هر دلیل مسأله این مقاله نیست. مسأله این است که چرا برخی پس از انتخاب یک دین، مدتی بعد، از آن دین و یا بخشی از آن دل‌کنده و بدان بی‌اعتقاد یا غیرملتزم شده و یا اصول اخلاقی آن را ترک می‌کنند؟ و چرا برخی دیگر کاملاً گوش بر پیام هر پیام‌آوری می‌بندند؟



بدین سؤالات در سه
سطح می‌توان پاسخ داد:
الف) در سطح کلان؛ ب) در
سطح خانواده و مدرسه؛ ج) در
سطح فرد.

الف) در سطح کلان

نکته اولی که باید بدان توجه نمود این است که همه ادیان به‌خصوص در آغاز ظهور و بروز خود با مقاومت مواجه شده‌اند. ادیان حتی در حکومت‌های غیر دینی نیز مخالفان و دشمنان خود را داشته‌اند. حکومت دینی نیز اگر آزادی، عدالت و معنویت را هم به ارمغان آورده باشد، عده‌ای با آن به مقابله برخاسته‌اند. از این رو، این ادعا باور صادق موجهی نیست، که چرا ادیان (بخصوص ادیان تبشیری)، مردم را به خود فراخوانده و در همان ابتدای دعوت به سر وقت قدرتمندان سیاسی و چپاولگران اقتصادی و روحانیون

بدلی رفته‌اند و بانی اختلاف و فتنه در جامعه شده و امنیت سیاسی را با تشویش اذهان عمومی نقض کرده‌اند. چون گرایش به دین الهی فطری است و اگر مردم از چیزی گریزان شدند، مسلماً آن دین، دینی خالص و الهی نبوده و چه بسا مشرکانه بوده است؛ همچنان که اگر از حاکمیتی به نام دین سر باز زنند، بی‌تردید حکومتی استبدادی و مشرکانه بوده و اگر مردم چنین نکنند، برخلاف عقل نهادی و اکتسابی خود عمل کرده‌اند. به عبارت روشن‌تر اگر مردمی، از ظلم حکومت دینی بگریزند و به ندای دین الهی و یا به ندای وجدان و فطرت پاک و عقل سلیم خود لبیک بگویند؛ آنها به درستی شرک‌گریز و

دین‌گرا شده‌اند.

بگذریم از برخی که دین لقلقه زبان آنهاست و گاهی به دین و زمانی به کفر می‌گریند. اینان نه زمانی که چون مگس گرد شیرینی دین گرد می‌آیند؛ دیندار هستند و نه آنگاه که با شیاطین خود خلوت می‌کنند؛ دین‌گریز نام می‌گیرند؛ این رفتار منافقانه‌ای است که دین را بازیچه گرفته است. دین‌گرایی ظاهری و دین‌گریزی ذاتی برای این گروه نه تنها هزینه ندارد؛ که می‌توانند در نزد هر دو گروه متخاصم برای خود شأن و منزلت داشته باشند. نکته دیگر این است که گرایش به دین و التزام بدان هزینه دارد؛ بخصوص در مراتب بالای ایمان که شخص صاحب عزم و اراده شده و امر به معروف و نهی از منکر خواهد کرد؛ باید منتظر حمله ظالمان، مشرکان، منافقان و کافران جامعه خود باشد. کدام پیام‌آور است که با مقاومت روبه‌رو نشده باشد؟

اما در پاسخ مشخص به سؤالات طرح شده باید گفت، عواملی وجود دارند که سبب تضعیف گرایش افراد به دین و نظام اخلاقی آن می‌شوند و پایه‌های آن را سست می‌کنند. از آن جمله «تغییر معیارها» را می‌توان نام برد که اگر به طور مداوم و مستمر صورت گیرد، اعتماد اجتماعی کاهش یافته و افراد نظام اخلاقی را فاقد کارایی و مشروعیت تلقی خواهند کرد. اینجا سخن از اخلاقی است که در جامعه حاکمیت داشته و مردم نسبت بدان عکس‌العمل نشان می‌دهند. (ملکی، ۱۳۷۱)؛ نمی‌شود یک روز مردمی را مستضعف خواند و روز دیگر آنها را

آسیب‌پذیر و تنبل و مقصر فقر خود معرفی کرد. نمی‌شود یک روز عدالت را معیار دینداری بدانی، اما مقدس‌مآبانی را به صدارت برسانی که دینداری را معیار عدالت بنمایند. نمی‌شود مردم را با شعار آزادی بیان به صحنه بیاوری و بعد آنها را مدافع آزادی جنسی معرفی نمایی.

به جز «تغییر معیارها» عوامل دیگری نیز مانع تحقق اهداف دینی - اخلاقی می‌شوند؛ از جمله: «استفاده از ابزار و اعمال قدرت» (کالبرایت، ۱۳۶۶) را می‌توان نام برد. دین و اخلاق اکراه و اجبارپذیر نیستند، اجرا و انجام واجبات الهی را حتی به صورت قانونی می‌توان از مردم مطالبه کرد، اما ظواهر این واجبات الهی از روی ترس - طمع به اجرا در می‌آیند، اما هرگز عبادت چنین مردمی عاشقانه، آزادانه و آگاهانه نبوده و به عنوان یک ارزش مثبت، درونی نخواهند شد. همچنین «پیامد اعمال سیاسی» (ماکس وبر، ۱۳۶۸) و «تأمین احتیاجات اقتصادی» (رابینسون، ۱۳۵۸)؛ می‌توانند دین و اخلاق جامعه را به صورت ساختاری ناکارآمد کنند. این مسأله بسیار مهمی است برای کسانی که دین و اخلاق را همواره در حوزه فردی می‌فهمیده‌اند و از سیل و سونامی سیاست و اقتصاد سودمحور غافل بوده‌اند. در بند کردن و راندن آزادگان و تیزهوشان و عقلای دردمند و دلسوز جامعه منجر به روی کار آمدن فرصت‌طلبانی می‌شود که چون هیولا و اژدهایی غیرقابل مهار، فساد سیستمی را در جامعه گسترش خواهند داد.

«تکثرگرایی فرهنگی» (حسین منتظری، ۱۳۸۰) و نداشتن سیاست فرهنگی مشخص؛ نیز موجبات تزلزل ارزش‌ها در سطح جامعه را فراهم خواهد آورد. برای مثال برخی برآنند که سروکار داشتن با هنر، معیار سلامت روانی و تلطیف عواطف می‌باشد و در مقابل برخی اشتغال به هنر را زمینه‌ساز غفلت از دینداری و اخلاق‌مداری می‌دانند. گروه اول بی‌رحمی و سنگدلی مسلمانان متدین و معتقد داعش را ولو ابزار سیاست‌های مستکبران شده باشند، ناشی از بی‌خبری از هنر و عرفان و اشک و آه شبانه می‌دانند، موجوداتی که اگر تحت تربیت اسلام رحمانی بودند؛ زاهدان شب و شیران روز می‌شدند و اینک کینه‌ورزان شب و جلادان خون‌آشام روز شده‌اند. هر نیروی رزمی و جهادی باید به جدّ از خود سؤال کند که آیا من شمشیر از پی حق می‌زنم؟ اگر این‌گونه است باید در کنار محرومان و مستضعفان باشم و تنها باید در وجود دشمنان

■ **دین و اخلاق اکراه و اجبارپذیر نیستند، اجرا و انجام واجبات الهی را حتی به صورت قانونی می‌توان از مردم مطالبه کرد، اما ظواهر این واجبات الهی از روی ترس - طمع به اجرا در می‌آیند، اما هرگز عبادت چنین مردمی عاشقانه، آزادانه و آگاهانه نبوده و به عنوان یک ارزش مثبت، درونی نخواهند شد.** ■

مردم ترس و رعب بیندازم. و اگر جز این بود، شک کند که مبادا با چند واسطه آلت دست استکبار و نظام سلطه جهانی شده باشد.

ب) در سطح خانواده و مدرسه

«تعارضات موجود بین آموزش و تربیت دینی خانواده‌ها با جامعه بزرگ‌تر (مدرسه، صدا و سیما و سینما» (پورشهریاری، شعاع‌کاشمی؛ ۱۳۸۲-۸۳)؛ نیز از عواملی است که سبب تضعیف‌گرایش افراد به دین و نظام اخلاقی آن می‌شود و این تضعیف را نباید به دین‌گریزی تعبیر نمود. اگر زمانی پدر در خانه نماز بخواند و در جامعه شراب بخورد یا در زمانه‌ای دیگر در خانه شراب بخورد و در جامعه به نماز جماعت حاضر شود؛ نظام ارزشی فرزندان تضعیف خواهد شد. اگر مادر در خانه معتقد به دین حداکثری باشد و فرزندش در مدرسه و دانشگاه با وقوف به حدود و ثغور دین و عقل، به دین حداقلی ایمان بیاورد؛ نظام ارزشی فرزند متزلزل خواهد شد؛ زیرا پس از درافتادن با نظام ارزشی مادر و ناکامی در توافق با وی از این اختلاف احساس گناه کرده و مجبور می‌شود یا مادر را دل‌آزرده کند، یا از ارزشی که درست می‌داند، دست بردارد. و البته تنها وقتی نظام ارزشی و اخلاقی در وی استقرار خواهد یافت که اجازه گفتگو با نظام‌های ارزشی داخل و خارج خانه را داشته و از ابراز عقیده و ماندن بر مواضع خود، احساس ترس و تهدید نداشته باشد.

باید دانست، این تنها والدین نیستند که عامل تضعیف ارزش‌های مثبت در فرزندان خود هستند، بلکه در سال‌های اخیر دغدغه دیگری در میان صاحب‌نظران تعلیم و تربیت بروز کرده است، که شاید «آموزش‌های دینی» در مدارس، خود حامل اثرات ناخواسته و نامطلوب بر ارزش‌ها، نگرش‌ها و عملکرد دانش‌آموزان بوده‌اند (اکرمی، ۱۳۷۴)؛ (کیانی‌نژاد، ۱۳۷۹) و (عارفی، ۱۳۷۹). که خانواده سالم نیز از گزند چنین تربیت ناکارآمدی در امان نمانده است. مدیران مدارس، نباید به مقتضای شرایط و در راستای حزب و گروه خود رنگ عوض کنند، آنها باید به اصولی معتقد و پای‌بند بمانند و بر ظلم و فساد دوستان و نزدیکان خویش بیشتر حساس بوده و به موقع عکس‌العمل نشان دهند. دیگر اینکه دانش‌آموزان را درست بشناسند. کودکان تا سن ۱۱ سالگی مفهوم مسئولیت فردی را واقعاً درک نمی‌کنند. (کریمی، ۱۳۷۳: ۱۹۷)؛ اواسط نوجوانی

■ از آن جمله «تغییر معیارها» را می‌توان نام برد که اگر به طور مداوم و مستمر صورت گیرد، اعتماد اجتماعی کاهش یافته و افراد نظام اخلاقی را فاقد کارآیی و مشروعیت تلقی خواهند کرد. ■

(۱۶-۱۴ سالگی)، مسایل عمده رشد آنها عبارت است از: کنار آمدن با مسایل جنسیتی، تصمیم‌گیری‌های اخلاقی، ایجاد روابط تازه با هم‌سالان، متوازن کردن خودمختاری و مسئولیت‌پذیری و در اواخر دوره نوجوانی (۱۹-۱۶ سالگی)، مسایل عمده رشد آنها چنین است: تحکیم هویت، تجربه صمیمیت و ترک خانه (میکوچی، ۱۳۸۳)؛ یعنی در همین سنین است که می‌توان انتظار داشت دانش‌آموزان با توجه به رشد عقلانی، بتوانند تصمیم اخلاقی بگیرند و مسئولیتی بپذیرند.

ج) در سطح فرد

تا بدین‌جا با تحلیل در سطح کلان و در سطح خانه و مدرسه می‌توان به سؤال اول پاسخ داد که: ۱. چرا برخی پس از انتخاب یک دین، مدتی بعد، از آن دین و یا بخشی از آن دل‌کنده و نسبت بدان بی‌اعتقاد یا غیرملتزم شده و یا اصول اخلاقی آن را ترک می‌کنند؟ و برای هر سطح چند عامل به‌عنوان نمونه مشخص گردید؛ اما پاسخ به این سؤال که چرا برخی دیگر کاملاً گوش بر پیام هر پیام‌آوری می‌بندند؟ در حالی که تنها بخشی از شخصیت ما تحت تأثیر محیط می‌باشد و در هر محیط و در هر شرایطی نباید از رسالت خود غافل شویم، اینجا باید به سهم مهم عقل و اراده شخص در تشخیص و گرایش و التزام به ارزش‌های دینی و اخلاقی و یا تأثیر احساس، خیال، وهم و

هوا و هوس در گریز از ارزش‌های الهی و مقابله با آنها پرداخت. این که در دهکده جهانی هر روز هزاران سؤال و شبهه علیه دین و مذهب تکثیر و دست به دست می‌شود و اشخاص پاسخ آنها را نمی‌دانند، این نیز رافع تکلیف نیست. چون انسان تنها موجودی است که خود و آینده‌اش را می‌سازد و به هر قیمتی نباید نسبت به حق و باطل بی‌تفاوت بوده و با بی‌قیدی و رهاشدگی در پوچ‌گرایی و خوشباشی، رسالت خود در هستی را فراموش کند و از

پاسخ به سه سؤال مهم زندگی که تنها دین از پس آنها برمی‌آید طفره رود: من از کجا آمده‌ام؟، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ آری پاسخ بدین سؤال‌ها را علم تجربی، فلسفه و عرفان هیچ یک نمی‌دانند. امثال «استفان

هاوکینگ» فیزیکدان در طول تاریخ بوده‌اند و بدون تخصص پا بدین عرصه گذارده و تنها چند ادعا را در مورد توحید و نبوت و معاد، مطرح نموده‌اند. در سطح فردی، باید به اختصار نشان داده شود که چرا در اثر ضعف وجدان اخلاقی و کاشتن بذر بی‌اعتمادی و سوء ظن به خداوند در قبل از یک‌سالگی و در اثر علم‌پرستی در بزرگسالی، اعتقاد و گرایش و نیاز فطری به توحید و جاودانگی جایش را به حاکمیت تخیل و توهم داده و موجب می‌شود حتی دانشمندی که با مغز و هوش خود، حرکت کهکشان‌ها را می‌فهمد، با محاق رفتن عقل نتواند چون فیزیکدانان برتر از خود «آرتور شالو» و «پروفسور عبدالسلام» که برخلاف او، جایزه نوبل را دریافت کردند؛ راه به آسمان معنا ببرد.

«هاوکینگ، ۱۹۴۲»، در کتاب: «تاریخچه مختصر زمان» (۱۹۸۸) می‌نویسد: «اگر ما بتوانیم فرضیه‌های لازم برای توضیح هر پدیده و ماده موجود در هستی را کشف کنیم، این کشف؛ یک پیروزی نهایی برای خرد انسانی است، برای این که ما می‌توانیم فکر خدا را بخوانیم.»؛ یعنی تا ۴۶

سالگی به خدا اعتقاد داشته؛ «اما بعدها در کتاب: «طرح عظیم»، به این موضوع اشاره می‌کند که برای توضیح عالم هستی نیازی به یک آفریدگار نیست. این کتاب واکنش گروهی از پیشوایان دینی را برانگیخت که «هاوکینگ» را به «کفرگویی» متهم کردند. برخی از دانشوران نیز دیدگاه‌های وی را تفسیری شخصی از علوم تجربی دانسته و اعلام کردند که «هاوکینگ» به‌عنوان یک دانشمند نمی‌تواند وجود یا عدم وجود خدا را ثابت کند. اما

هم‌چنین او در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه گاردین دیدگاه‌های خود را در مورد مرگ، دلایل وجود انسان و حدوث تصادفی هستی و بشر را تشریح کرده است. وی، در ایمن صاحبه، به صراحت عنوان کرده است که

■
**اگر زمانی پدر در خانه نماز
بخواند و در جامعه شراب
بخورد یا در زمانه‌ای دیگر در
خانه شراب بخورد و در
جامعه به نماز جماعت حاضر
شود؛ نظام ارزشی فرزندان
تضعیف خواهد شد.**
■

اعتقاد به وجود بهشت و یا نوعی از حیات پس از مرگ در حقیقت «افسانه‌ای» است، برای مردمانی که از مرگ می‌هراسند. او با صراحت می‌گوید که پس از آخرین فعالیت مغز انسان دیگر حیاتی برای وی وجود ندارد. وی می‌گوید: «در ۴۹ سال گذشته یعنی آغاز فاصله گرفتن از خداپاوری، من همواره با احتمال وقوع یک مرگ زودرس زندگی کرده‌ام. من از مرگ نمی‌ترسم، ولی عجله‌ای هم برای مردن ندارم. از نظر من مغز مثل کامپیوتری است که با از کار افتادن قطعات آن از حرکت باز خواهد ایستاد. چیزی به‌عنوان بهشت و یا حیات پس از مرگ وجود ندارد. این یک داستان افسانه‌ای برای کسانی است که از تاریکی مرگ می‌هراسند.» (دانشنامه آریانا) ۱

از آنجا که حمله به اصول دین از سوی مراجع علمی جهان اثرگذار است و می‌تواند ایمان برخی را متزلزل سازد، مقاله را با طرح چند ادعای این فیزیکدان مطرح (و نه برتر) و پاسخ‌های اجمالی بدانها پایان می‌بریم و امیدواریم همگی با عقل و اراده از دین مشرکانه گذر کرده و به دین الهی برای همیشه بگرویم و بدان متعهد بمانیم.

پاسخ‌های اجمالی به هاوکینگ

ادعای اول: از نظر «استفان هاوکینگ»، شکل‌گیری کائنات، منظومه‌ها و سیاره‌ها روندی نامنظم و بی‌مقدمه داشته و بنابراین موجودیت انسان روی کره زمین یک امر تصادفی است.

پاسخ اجمالی: در جهان، بی‌نهایت پدیده وجود دارد. شما فعلاً به جای بی‌نهایت، صد تا مهره شماره گذاری شده را داخل کیسه‌ای بریزید و از بچه‌ای بخواهید آنها را چشم‌پسته به ترتیب بیرون آورد. احتمال آن یک بر صد فاکتوریل است (صد ضربدر تمامی اعداد ماقبل خود که عدد بسیار بزرگی خواهد شد). و اگر به جای صد در مخرج کسر همان بی‌نهایت را بگذارید، می‌بینید نتیجه این کسر (عدد یک تقسیم بر بی‌نهایت)، میل می‌کند به سمت صفر. یعنی این همه پدیده در هستی در مدارات ثابت خود و نظمی که ایجاد کرده‌اند، امکان ندارد، تصادفی به وجود آمده باشند؛ ولو شکل‌گیری کائنات، روندی نامنظم داشته باشد.

ادعای دوم: اعتقاد به بهشت یا زندگی پس از مرگ یک داستان خیالی است، برای کسانی که از مرگ وحشت دارند.

پاسخ اجمالی: ایشان باید تمامی چند میلیارد معتقد ادیان ابراهیمی را با تجربه و آزمایش‌های روان‌شناختی – که در تخصص او نیست – آزمون کند و بعد ادعا کند آن‌ها در اثر ترس و وحشت چنین اعتقادی دارند. روان‌شناسان بزرگ معاصر که تحقیقاتشان در همه قاره‌ها انجام شده، همچون «کلیبرگ»، نشان داده‌اند که ترس در پایین‌ترین سطح پذیرش – عدم پذیرش یک ارزش قرار دارد و اکثر مردم در این مرحله نیستند. وانگهی این که این زاده خیال پیامبران بوده، نیازمند تحقیقات تاریخی است که باز در تخصص ایشان نبوده و خیالی بیش نیست.

ادعای سوم: پس از آخرین فعالیت مغز انسان، دیگر حیاتی برای وی وجود ندارد.

پاسخ اجمالی: این را که جسم می‌میرد، همه مرده‌شورها هم می‌دانند. اما ده‌ها دلیل وجود دارد که روح جاودانه است و نمی‌میرد. یکی از آنها این‌که عقل در انسان به ادراک کلیاتی می‌پردازد که هرگز مشخصات ماده را ندارد. مشخصات ماده عبارتند از طول و عرض و ارتفاع و وزن و

حجم و زمان و مکان و ... و تنها امور حسی و خیالی که جزیی هستند در مغز ادراک، می‌شوند. مثلاً «هاوکینگ» فردی بر یک ویلچر را می‌شود مشاهده کرد و در خیال او را تصور نمود. اما طبقه‌ای از موجودات تحت عنوان: «انسان» را دیگر نمی‌توان صرفاً در مغز و بدون روح و عقل ادراک نمود. (چون مفهوم انسان مشخصات ماده را ندارد)؛ ادراک کلی تنها توسط عقل انسان صورت می‌گیرد. از همین رو با طبقه‌بندی موجودات و مقوله‌ها و مفاهیم، فرهنگ و تمدن پدید می‌آورد. کاش دانشمندان همگی به پروردگار خود پاسخ می‌دادند که: «آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»؛ جناب «هاوکینگ» دقت بفرمایند یعنی آوردن شما به این دنیا و بردن شما از این دنیا به دست علم و قدرت و اراده دیگری است! و کاش ایشان و امثال او لحظه‌ای فکر می‌کردند که آیا من یا دانشمندان دیگر می‌توانیم ولو برای صدها میلیون سال دیگر کهکشان‌ها، منظومه شمسی‌ها، کره زمین‌ها، یک سلول از عدم خلق کنیم؟! و بدون شعور می‌شود فرد باشعوری آفرید؟! و با داشتن نیاز به جاودانگی انسان می‌شود، خلقت را در همین دنیا پایان یافته و عبث خواند؟!!

اگرچه گرایش به دین فطری است، اما چه بسا فطرت (عقل نهادی) در پس ابر تخیلات و توهمات ناشی از علم و قدرت‌پرستی، نتواند با مشاهده پدیده‌های آشکار به حقایق نهان هستی پی ببرد؛ بخصوص اگر دین ارائه شده به افراد مشحون از جهل و خرافه بوده و خانه و مدرسه و جامعه نتوانند دین را در قالب باور صادق موجهی عرضه کنند. در این صورت دانشمند که سهل است، انسان‌های کمی هشیار نیز باید از هرگونه مذهب جهل و دروغ و خرافه، گریزان و روی‌گردان باشند.

پانوشت‌ها:

1. <http://database-aryana-encyclopaedia.blogspot.com>

۲. أَمْ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون: ۱۱۵).



طرح جامع مطالعات و تحقیقات درباره هویت دینی



محمد منصور نژاد
محقق و نویسنده

مؤلفه‌ها هویت او را می‌شناسانند. بخشی از هویت فردی انسانها در شناسنامه او یا سایر برگه‌ها و کارت‌های شناسایی ملی و ... قابل دسترسی‌اند.

از نگاه دینی، هویت اصیل آدمی به نحوی با هویت الهی و خدایی گره‌خورده است. از این رو در حدیث نبوی آمده که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛ کسی که خودش را بشناسد، خدا را شناخته است.

و در قرآن مجید می‌خوانیم که روح الهی در آدمی دمیده شده است: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

و حتی از نگاه این کتاب آسمانی، در روز الست خداوند ما را بر خودمان شاهد گرفت و وقتی در خود مشاهده حضوری کردیم، آنگاه از ما پرسید که آیا من رُب (پروردگار) شما نیستم؟ «الستُ بِرَبِّكُمْ». و ما تأیید کردیم که در نگاه به خود فهمیدیم که تو خدا و رب ما هستی! «قَالُوا بَلِي»^۱

دوم، بازشناسی: از آنجا که هم شرایط بیرونی و عصر در حال تغییرند، پدیده‌هایی شکل می‌گیرند که در سابق نبوده‌اند و عناصر مؤثری که سابق فعال بودند، از کار می‌افتند و هم شرایط درونی فردی و جمعی در حال تحول‌اند و مثلاً آدمی در سطح فردی رشد می‌کند و خصوصاً از لحاظ روحی و فکری، تجربه‌ها و آموخته‌های جدید و تازه دارد، که حال و هوای جدید به او می‌دهند، به حدی که حتی ممکن است بخشی از ویژگی‌های فردی را نیز با دستکاری و اقدام تغییر دهد (رنگ مویش را عوض کند، چاق یا لاغر شود و حتی جنسیتش را عوض کند و ...).

از این رو این مدعا پذیرفتنی است که هویتها حداقل در لایه‌هایی، میل به پویایی دارند (بحث پویا یا پایابودن اضلاع و عناصر هویتی، بحث مستوفا و قابل تأملی است که در اینجا هیچ کدام از این دو دیدگاه مورد بحث قرار نگرفته و تنها به صورت مفروض و در حد اشاره گفته می‌شود که، هویتها هسته و پوسته‌ایی دارند و بدین ترتیب جوهره و هسته هویتها پایدار و پایا می‌ماند، گرچه پوسته و اجزای سطحی‌تر آنها در حال پویایی و جابه‌جاشدن هستند). در هویت دینی نیز شناسایی و به ویژه بازشناسی هسته و پوسته بحث بسیار حایز اهمیت می‌باشد.

۲) ضرورت بحث از هویت دینی: در کشور ما ایران، با تأسیس حکومتی با ماهیت دینی در حدود ۴ دهه پیش، در کوران انقلاب هویت دینی بسیار عمیق جوشید و

مجموعه عناوین لازم برای طراحی ساختار مباحث هویتی را پس از مقدمه، در قالب دو گانه زیر می‌توان به تصویر کشید: الف مبادی تصویری؛ ب) مبانی و مسایل تصدیقی.

مقدمه

۱. تعریف و مراحل هویت: اگر پرسش از «هویت» را به پرسش از «چیستی» تعبیر کنیم، از آنجا که درباره آدمیان (بحث هویت را به سایر موجودات نیز می‌توان بسط داد) می‌توان در دو سطح فردی و جمعی سخن گفت، در بحث هویت نیز می‌توان از چیستی فرد پرسید، که در آن صورت می‌توان گفت که «من من» جانمایه هویت است. چنانکه می‌توان از چیستی جمعی انسانها سخن به میان آورد که در آن صورت «مای ما» مضمون و محتوای این سطح از هویت را شکل می‌دهد.

معرفت نسبت به این «من من» و یا «مای ما» در دو مرحله شکل می‌گیرد:

اول، شناسایی: در این مرحله، مؤلفه‌های اصلی شکل‌دهنده هویت شناسایی و معرفی می‌گردند. هر پدیده، فرد، گروه و موضوعی در زمان و مکان خاص و بر اساس ویژگی‌های خاصی شناخته می‌شود. این خصایص، هویت فرد یا گروه و یا ... را به ما می‌شناسانند. مثلاً برای شناسایی هویت فردی فلان شخص، او را بر اساس قد، وزن، رنگ بدن، مو و چشم، بدخلقی و یا خوش خلقی معرفی می‌کنیم، که این

کارگزاران دینی نیز مقبولیت و اقتدار شایسته‌ای یافتند. در فضای دفاع مقدس هویت دینی درونی‌تر شده و خروجی‌های ماندگاری از خود به جای گذاشت.

اما پس از سپری شدن دهه اول انقلاب، به جهت بدکارکردی متولیان دولتی و نیز سیاست زدگی نخبگان دینی و ... هویت دینی در جامعه شروع به کمرنگ شدن نموده و دیگر کارگزاران دینی اقتدار پیشین را ندارند و وضع تا آنجا نگران کننده است که برخی مراجع تقلید (مثلاً آیه الله شبیری زنجانی) نیز زنگ خطر را به صدا درآورده‌اند.

در چنین شرایطی ضرورت تأمل پیرامون هویت دینی و آسیب شناسی موضوع بیش از پیش احساس شده و اگر قرار بر مطالعه جدی و همه جانبه بر موضوع باشد لازم است این موضوع را در ابعاد مختلف به بحث و فحص نشست. نگارنده که بیش از یک دهه در زمینه هویت دینی مطالعات و تأملاتی داشته که برخی از آنها نیز منتشر شده‌اند، پیشنهاد اجرای «طرح جامع مطالعاتی و تحقیقاتی در باره هویت دینی» با محورهای زیر (با قابلیت حذف و اضافه شدن) را دارد.

الف) مبادی تصویری

۱) ترمینولوژی مفهوم هویت و غیریت (مباحث زبانشناختی)

۲) مفهوم هویت در علوم مختلف

۱-۲) هویت در منطق

۲-۲) هویت در فلسفه

۳-۲) هویت در عرفان

۴-۲) هویت در اخلاق

۵-۲) هویت در کلام

۶-۲) هویت در سیاست

۷-۲) هویت در روابط بین‌الملل

۸-۲) هویت در روانشناسی

۹-۲) هویت در جامعه‌شناسی

۳) مفهوم و مضمون هویت در کتاب و سنت

۴) ابعاد و اقسام هویت

۱-۴) هویت فردی/ جمعی

۲-۴) هویت جسمی/ عقلی/ قلبی

۳-۴) هویت در کودکی/ نوجوانی/ جوانی/ میانسالی/ کلاتسالی

۴-۴) هویت انسانی/ جنسی (صنفی)

۵-۴) هویت نسل قدیم/ نسل جدید

۶-۴) هویت طبقاتی (پایین، بالا و میانی-سنتی/

مدرن)

۷-۴) هویت قشری (کارگران، کشاورزان،

کارمندان، دانشجویان، طلبه‌ها، رانندگان،

هنرمندان، فرهنگیان، دانش‌آموزان، پرستاران،

پزشکان، اقلیت‌های دینی و مذهبی، اقلیت‌های

قومی و نژادی، ورزشکاران، نابینایان، زنان،

کودکان و...)

۸-۴) هویت ملی/فرمانطقه‌ای/ بین‌المللی/جهانی

۹-۴) هویت انسانی/ زبانی/ قومی/ نژادی

گروهی/خانوادگی

۱۰-۴) هویت دینی/مذهبی

۱۱-۴) هویت متراکم/ بسیط

۱۲-۴) هویت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی،

اقتصادی و...)

۵) اشتراکات و افتراقات ویژگی‌های هویت فردی با هویت

جمعی

۶) پویایی و یا پایایی هویتها

۷) مشروعیت یا بحران هویت

۸) نسبت مفهوم هویت با مفاهیم فرهنگ و تمدن

۹) مقایسه رویکرد دینی به هویت با رویکردهای

جوهرگرایانه و ساختگرایانه

ب) مبانی و مسایل تصدیقی

بسیاری از عناوین چهل و سه گانه زیر، ظرفیت بیش از یک موضوع را در خود داشته و در حقیقت محوری برای طرح عناوین جزئی‌تر و مصداقی‌ترند. به عنوان شاهد، بندهای ۳۲ و ۳۳ می‌تواند به گونه‌ای عملیاتی شود که به تعداد روحانیون و یا روشنفکران برجسته و موثر در مباحث و مسایل هویتی، موضوع تحدید و برشماری گردد.

۱) مبانی هویت الهی آدمیان در کتاب و سنت

۲) مبانی و فلسفه تفاوت و تعدد هویتی از نگاه دینی

۳) چگونگی سنجیدن پای بندی نظری و عملی به هویت دینی و مذهبی

۴) چگونگی سنجیدن پای بندی نظری و عملی به هویت

ملی در ایران

۵) معیارها و شاخصه‌های اندازه گیری بحران و یا فقدان

- بحران در هویت دینی و مذهبی
- ۶) ارزیابی مؤلفه‌های هویت ملی (جغرافیا، تاریخ، زبان، فرهنگ و...) در نصوص (قرآنی و روایی) دینی
- ۷) ارزیابی مؤلفه‌های هویت ملی (جغرافیا، تاریخ، زبان، فرهنگ و...) بر اساس سیره معصومین (انبیا و چهارده معصوم)
- ۸) ارزیابی مؤلفه‌های هویت ملی (جغرافیا، تاریخ، زبان، فرهنگ و...) در فهم عالمان دینی (متکلمان، مفسران، فقیهان، عرفا و...)
- ۹) ارزیابی مؤلفه‌های هویت قومی در نصوص (قرآنی و روایی) دینی
- ۱۰) ارزیابی مؤلفه‌های هویت قومی بر اساس سیره معصومین (انبیا و چهارده معصوم)
- ۱۱) ارزیابی مؤلفه‌های هویت قومی در فهم عالمان دینی (متکلمان، مفسران، فقیهان، عرفا و...)
- ۱۲) ارزیابی مؤلفه‌های هویت دینی و مذهبی در نصوص (قرآنی و روایی) دینی
- ۱۳) ارزیابی مؤلفه‌های هویت دینی و مذهبی بر اساس سیره معصومین (انبیا و چهارده معصوم)
- ۱۴) ارزیابی مؤلفه‌های هویت دینی و مذهبی در فهم عالمان دینی (متکلمان، مفسران، فقیهان، عرفا و...)
- ۱۵) بررسی سنت و سیره معصومین (پیامبران و امامان) در تدبیر تنوعات قومی و دینی و مذهبی
- ۱۶) تأثیر برداشت‌های متحجرانه و جمود دینی بر سطحی شدن برداشت از هویت دینی
- ۱۷) رابطه برداشت‌های افراطی روشنفکران از دین بر آسیب پذیری هویت دینی
- ۱۸) بررسی تساهل و یا تعصب دینی و مذهبی با تضعیف یا تقویت هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۱۹) تأثیر ناتوانی در کاربردی نمودن نگرش‌های دینی بر تضعیف هویت دینی اقدار جامعه
- ۲۰) بررسی تأثیر فقدان استراتژی جامع فرهنگی بر تضعیف هویت دینی
- ۲۱) تأثیر نوع تعلیم و تربیت دینی (کودکان، نوجوانان و جوانان) بر تعمیق و یا تضعیف هویت دینی
- ۲۲) بررسی روایت‌های مختلف از نسبت‌های هویت ایرانی با هویت اسلامی
- ۲۳) مطالعه و تحقیق در باره نسبت خدا، دین، مذهب، و نمادهای قدسی در تعریف و تحدید هویت ایرانی
- ۲۴) رابطه نهاد دولت اسلامی و نوع عملکرد آن بر تضعیف و یا تقویت هویت دینی و مذهبی
- ۲۵) رابطه وضعیت معیشتی و تعادل یا شکاف طبقاتی در جامعه دینی با تقویت و یا تضعیف هویت دینی و مذهبی
- ۲۶) تأثیر مشارکت در مراسم و مناسک مذهبی بر هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۲۷) تأثیر نهادهای اجتماعی (خانواده، رسانه و...) بر هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۲۸) تأثیرات جهانی شدن بر هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۲۹) تأثیرات جهانی شدن بر هویت ملی و اجتماعی
- ۳۰) نقش هویت دینی در نهضت‌های رهایی بخش جهان اسلام و ایران
- ۳۱) رابطه تعمیق هویت دینی با همبستگی ملی در ایران
- ۳۲) نقش نهاد روحانیت در تقویت و تثبیت هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۳۳) نقش روشنفکران دینی در تقویت و تثبیت هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۳۴) هویت دینی در آثار، گفتار و رفتار امام خمینی و مقام معظم رهبری
- ۳۵) چالش‌های هویتی ناشی از سیاسی شدن فعالیت‌های دینی
- ۳۶) آسیب شناسی هویت دینی و مذهبی (شیعی)
- ۳۷) زمینه‌های بحران هویت فردی و اجتماعی از نگاه دینی
- ۳۸) تغییرات هویتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران
- ۳۹) نگاه نسل سوم ایرانی به هویت ملی و دینی
- ۴۰) مطالعه و تحقیق درباره اقسام شیوه‌های تهدید بر هویت دینی (تهدید، تحمیق، تطمیع، تحدید، تسویب، تحقیر و...)
- ۴۱) آسیب شناسی هویتی حوزه‌های علمیه و روحانیت
- ۴۲) آسیب شناسی هویتی دانشگاه‌ها و روشنفکران دینی
- ۴۳) راهبردها و راهکارهای تقویت، تثبیت و تعمیق هویت دینی

پانوش:

۱. اعراف، ۱۷۲.

علل و عوامل دین‌گریزی

کتابخانه‌های

حسین علیزاده
محقق و نویسنده



صفر حیات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

۹۲

در آغاز

در این نوشتار ۱۴ کتاب درباره «علل و عوامل دین‌گریزی» در دو بخش معرفی شده است. بخش اول شامل ۴ کتاب مهم‌تر است که هر یک به تفصیل معرفی شده‌اند: دو کتاب اول مربوط به سالیان پیش از انقلاب اسلامی است که پدید آورندگان آنها به ترتیب استاد شهید مرتضی مطهری و مرحوم دکتر علی شریعتی بوده‌اند. دو کتاب دیگر در سالهای پس از انقلاب پدید آمده و کاملاً متأثر از دو کتاب نخست بویژه کتاب استاد مطهری هستند. در بخش دوم ۱۰ کتاب دیگر به اجمال و فهرست‌وار معرفی شده‌اند که تنها یکی از نویسندگان آنها غیر ایرانی (برتراند راسل) است ولی ۳ ترجمه از آن وجود دارد (که با احتساب هر سه ترجمه تعداد عناوین این کتابشناسی مختصر ۱۶ عنوان می‌شود!) و پیداست این کتاب مهم و اثرگذاری بوده است.

شگفتا که با همه اهمیتی که این موضوع دارد و در سالیان اخیر هیمنه و حساسیت بیشتری نیز یافته، تاکنون تحقیق چندان مهم و مفیدی درباره آن صورت نگرفته است، به گونه‌ای که ما برای تهیه این نوشتار هرچه بیشتر جستیم کمتر یافتیم! و جالب است که این ۱۴ عنوان با جستجو در میان بیش از ۱۰ هزار عنوان از آثار مذهبی مکتوب (و چاپی) پیدا شده که در فاصله نزدیک به نیم قرن! (۱۳۵۰ تا ۹۵) پدید آمده‌اند!

البته در حین کار به تعداد بیشتری مقاله و پایان‌نامه مربوط به این موضوع برخورد کردیم که در اینجا فقط کتابهای چاپ شده معرفی شده‌اند.

یک نکته مهم و مرتبط دیگر اینکه در سال ۱۳۹۳ پژوهشی توسط محمد امین ربانی با عنوان «کتابشناسی آسیب‌شناسی دینی» منتشر شد که البته تا حدی مشتمل بر مسأله دین‌گریزی نیز هست و در اینجا با ذکر مشخصات به آن ارجاع می‌دهیم. (مجله «میراث شهاب» نشریه کتابخانه بزرگ آیت الله مرعشی نجفی، سال بیستم شماره ۷۶ - ۷۷، ص ۲۹۱). در پایان این آغازه بجاست که بر ضرورت و اهمیت انجام تحقیقات میدانی و نظری بیشتر در این باب تأکید کنیم و امید است که بزودی این کارنامه نحیف به همت بلندهمتان پر برگ و بار شود.

بخش اول: کتاب‌شناسی تفصیلی

۱. «علل گرایش به مادیگری» به قلم استاد شهید مطهری در این مبحث پیشگام شمرده می‌شود. این کتاب در اصل، حاصل دو سخنرانی در سال‌های ۴۸ و ۴۹ شمسی بوده که بعداً صورت کامل شده آنها در سال ۵۰ چاپ و در سال ۵۲ با اضافاتی دیگر به چاپ دوم رسیده و سپس به زبان عربی و احتمالاً زبان‌های دیگر ترجمه شده است. آنچه در اینجا معرفی می‌شود چاپ هشتم آن در تیرماه سال ۵۷ است که با مقدمه‌ای جدید و باز با توضیحات تکمیلی دیگری به قلم خود استاد شهید همراه شده و در ۲۶۴ صفحه قطع رقعی از سوی انتشارات صدرا نشر یافته است. عنوان مقدمه آن «ماتریالیسم در ایران» است که در آن چندان سخنی از علل دین‌گریزی و گرایش به ماتریالیسم نیست اما ضمن آن برخی جریانات روشنفکری چپ و گروه مذهبی چپ زده‌ای به نام فرقان (عاملان ترور مؤلف شهید کتاب)، بسیار مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. در این مقدمه، مؤلف یکی از شیوه‌های جدید ماتریالیست‌های ایرانی را تحریف شخصیت‌هایی همچون حافظ و حلاج دانسته که به ترتیب از سوی احمد شاملو (در مقدمه‌ای بر تصحیح و روایت خویش از دیوان حافظ) و علی میرفطروس (در کتابی درباره حلاج) صورت گرفته و این نویسندگان آن دو عارف را ملحد! معرفی کرده‌اند. (صفحات ۲۴ تا ۳۳)

شیوه دیگری که به نظر استاد از سوی چپ‌گرایان مذهبی (گروه فرقان) به کار گرفته شده تحریف آیات قرآن است که در جلسات و سپس جزوات تفسیری آن‌ها مندرج است و در مقدمه کتاب به بررسی چند نمونه آن‌ها از جمله در سوره بقره پرداخته شده است. (صفحات ۴۰ تا ۵۱)

پس از مقدمه و در اصل کتاب، نگاه استاد به علل پدید آمدن دین‌گریزی و مادیگری بیشتر نگاهی فکری و فیلسوفانه است. ایشان نخست به سابقه تاریخی مادیگری قبل و بعد از اسلام پرداخته و سپس برخی از علل مادیگری در قرون جدید را به نقش منفی کلیسا در قرون وسطی نسبت می‌دهد که به ۲ شیوه بوده است: نخست «نارسایی مفاهیم دینی کلیسا» به ویژه درباره وجود خدا و او که صاف او و ارائه تصویری ناقص و انسان‌وار از اوست و دیگر خشونت‌های کلیسا در سلب آزادی عقیده و برپایی دادگاه‌های تفتیش عقاید و ارتکاب جنایاتی نسبت به انسان‌ها به عنوان مبارزه با جادوگری بوده است. (ص ۷۱ تا ۸۷) در ادامه به نمونه‌هایی از نارسایی مفاهیم فلسفی

غرب به طور مفصل پرداخته شده که بخش عمده‌ای از کتاب (بیش از ۱۰۰ صفحه) را در برمی‌گیرد و برخی از اهم مطالب آن به قرار ذیل است:

نخست «مشکل علت نخستین» در متون فلسفی غرب و ریشه ضعف فیلسوفان غربی به ویژه هگل و راسل (در کتاب چرا مسیحی نیستیم؟) در حل این مسأله بررسی شده و با ریشه نیازمندی اشیا به علت از نظر متکلمین و فلاسفه اسلامی مقایسه شده و نتیجه گرفته شده که فیلسوفان غربی عمدتاً نتوانسته‌اند ریشه عدم نیاز علت نخستین (علت العلل و خدا) را به علت دریابند که همان صرف‌الوجود و کمال مطلق و واجب‌الوجود بودن است و اینکه فقر ذاتی و ماهوی و ممکن‌الوجود بودن که مرتبه‌ای متأخر در هستی است منشأ نیاز به علت است که اینها در خداوند راه ندارد. (ص ۱۱۲ تا ۱۲۷) سپس مسأله تکامل و نظریه داروین مطرح و بررسی شده و نتیجه گرفته‌اند که این نظریه بر خلاف برداشت غلط غربی‌ها نه ضد دین است و نه ضد خدا، چرا که تکامل نیز یکی از قوانین و نوامیس خلقت است. (ص ۱۲۹ تا ۱۵۰)

در ادامه، «اصل علیت و برهان نظم» (و انتقادات دیوید هیوم بر آن) و نیز مسأله جبر و اختیار مورد بحث قرار گرفته و باز بر خلاف برداشت برخی از اندیشمندان غربی، نشان داده شده که هیچ یک از اینها ضرری به قدرت و شوکت خداوند نمی‌زند از جمله اینکه در پاسخ به هیوم می‌گوید برهان نظم بر فرض قصور، برهان اثبات همه صفات کمال الهی نیست و حداکثر نشان می‌دهد که این طبیعت، ناظم و ماورایی دارد که آن ماورا حاکم بر طبیعت و مدبّر آن است. (ص ۱۵۰ تا ۱۹۶)

در مباحث پایانی کتاب «نارسایی مفاهیم اجتماعی و سیاسی» مطرح شده و اینکه وقتی دین را در تقابل با آزادی و طرفدار استبداد و اختناق اجتماعی نشان دهند، نتیجه‌ای جز گریزانند افراد از دین و سوق دادن آن‌ها به ضدیت با مذهب و خداگرایی ندارد. (ص ۲۰۱ تا ۲۰۴)

«اظهارنظر غیرمتخصص» نیز از عناوین بعدی کتاب است که باز همراه است با نمونه‌هایی از فرهنگ دینی کلیسا و غرب و نیز رفتارهایی در میان خودمان که گونه‌ای دفاع غلط و ضد تبلیغ است و اگرچه موقتاً عده‌ای از عامیان را جذب کند، در حقیقت از علل رماننده و گریزان شدن مردم و جوانان از دین است. (ص ۲۰۹ تا ۲۱۲)

در ادامه، مؤلف تحت عنوان «خداپرستی یا زندگی»

نمونه‌هایی از آموزه‌های دینی تحریف شده و خرافی را مثال می‌زند که موجب محدودیت مردم و مبارزه با گرایز طبیعی آنها در استفاده معقول از مواهب زندگی می‌شود (ص ۲۱۵ تا ۲۲۱).

سپس به نقش «محیط اخلاقی و اجتماعی نامساعد» در دین‌گریزی پرداخته و رابطه بین مادیت اخلاقی و اعتقادی مطرح شده و نقش ظلم و فساد محیط و تأثیر گناهان در رویگردانی از معنویات مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. (ص ۲۲۵ تا ۲۳۳)

«سنگر قهرمانی و پرخاشگری» آخرین عنوان از مجموعه علل گرایش به مادگرایی دانسته شده و توضیح اجمالی آن اینکه اگر روحیه محافظه‌کاری، و عافیت‌طلبی و توجیه‌گری در پیشوایان دینی رواج یابد (که بر خلاف رسالت و نقش اجتماعی پیامبران و مؤمنان راستین در قرآن است) ماتریالیست‌ها و کمونیست‌ها کسب اعتبار کرده و به عنوان انقلابی و پیشتاز تغییرات مطلوب مطرح می‌شوند. (ص ۲۳۷ تا ۲۴۷)

پایان بخش کتاب، «نتیجه» این بررسی است و اینکه باید مکتب الهی را بطور معقول و علمی و استدلالی عرضه کنیم، به خداوند تصویر جسمانی و بشری ندهیم و او را فقط در اوج آسمان‌ها جستجو نکنیم. نیز باید خدا را فقط آغاز کننده جهان ندانیم و خلاصه با تصورات نامربوط درباره علم و اراده ازلی مبارزه کنیم و جلوی لغزش‌های فکری و فشریگری و جمود در مسائل الهیات را بگیریم. (ص ۲۵۲ تا ۲۵۳) و یک گام اساسی در مبارزه با مادگرایی، عرضه کردن یک مکتب الهی است که بتواند پاسخگوی نیازهای فکری اندیشمندان بشر باشد. (ص ۲۵۵ تا ۲۵۶)

باید مکتب الهی را پشتوانه حقوق سیاسی و اجتماعی قرار دهیم که دیگر قبول خدا ملازم با قبول حق زورگویی و استبداد حکمران تلقی نگردد. با هرج و مرج تبلیغی و اظهارنظرهای نامتخصص نیز باید مبارزه شود و به محیط مساعد اخلاقی و اجتماعی که هماهنگ با مفاهیم متعالی معنوی باشد، باید کمال اهمیت داده شود. (ص ۲۵۶)

آخرین جملات کتاب هم زیبا و پرمعناست: «از همه ضروری تر اینکه در عصر ما باید علاقمندان و آشنایان به مفاهیم واقعی اسلامی سعی کنند بار دیگر حماسه را که رکنی از مفاهیم اسلامی بوده، بدانها برگردانند. البته بازگرداندن حماسه به مفاهیم اسلامی نیازمند است به

جهادی فکری و قلمی و زبانی... و جهاد دیگری عملی.» (ص ۲۵۷)

گفتنی است که استاد شهید مطهری در برخی دیگر از گفتارها و نوشتارهای خویش از علل دین‌گریزی و آسیب‌های دینی سخن گفته است از جمله: انسان و سرنوشت بویژه مقدمه آن، عدل الهی بویژه مقدمه آن، اسلام و مقتضیات زمان، حماسه حسینی (بویژه در بخش تحریفات عاشورا).

همچنین دست کم سه کتاب مفصل با عنوان «آسیب‌شناسی دینی» برگرفته از آثار استاد مطهری پدید آمده که نشانگر رویکرد طبیبانه و آسیب‌شناسانه ایشان نسبت به دین و دین‌گرایی و بررسی عوامل دین‌گریزی بوده است. ۲. «پدر، مادر! ما متهمیم» عنوان کتابی است مشهور از دکتر علی شریعتی که آن هم در اصل سخنرانی‌ای بوده در آبان‌ماه سال ۵۰ ش. و بعداً (گویا با شرح و بسط بیشتر) به صورت کتاب، در تیراژی بسیار چشمگیر بارها به چاپ رسید و به زبان‌های دیگر نیز ترجمه شد. یکی از مترجمان مشهور آن، شاعر و مترجم نامدار گُرد، عبدالرحمن شرفکندی متخلص به «هژار» است که آنرا با عنوان «دایه، باوه! کی خراوه؟!»، «مادر، پدر! کی گناهکار است؟!» به کردی زیبایی ترجمه کرده و انتشارات سروش آن را عرضه کرده است. این کتاب که با حجمی اندک (حدود ۱۲۰ صفحه رقعی) نکات بسیاری را در باب علل دین‌گریزی مطرح کرده است، در عمل، فهرست مطالب و فصل بندی و ساختار منسجمی فراتر از سخنرانی ندارد و لحن خطابی و پرشور آن همچنان حفظ شده است. این کتاب، در واقع دو بخش اصلی سلبی و ایجابی دارد: تا حدود نیمه اول (ص ۵۷) که از زبان نسل جدید و طبقه جوان تحصیل کرده و دانشجویست خطاب به پدران و مادران، که در آن قرائت سنتی از دین شدیداً مورد حمله و انتقاد قرار گرفته و نشان داده شده که این قرائت عمدتاً خرافی و نامعقول است. در این نیمه اول کتاب که جنبه سلبی دارد، به روشنی تقابل و تضاد سنت و تجدد (در امور مربوط به دین) به تصویر کشیده شده و اصول و فروع دین به ویژه، نگاه به نماز، حج، جهاد و عاشورا و انتظار از نوع سنتی و عامیانه به چالش کشیده شده است. در ادامه (از ص ۵۸ تا پایان) شریعتی با همان نگاه ویژه خویش در باره مذهب علیه مذهب و تشیع صفوی و علوی، عقاید عامیانه مطرح شده را از نوع مسخ و تحریف اسلام دانسته و در واقع حق

■
**با هرج و مرج
 تبلیغی و
 اظهار نظرهای
 نامتخصص نیز باید
 مبارزه شود و به
 محیط مساعد
 اخلاقی و اجتماعی
 که هماهنگ با
 مفاهیم متعالی
 معنوی باشد، باید
 کمال اهمیت داده
 شود.**
 ■

را به جوانان متجدد داده است که با اسلام خرافی و امامت و عاشورای تحریف شده یا غلوآمیز و تخدیری مخالف باشند. او سپس کوشیده است که این بار با نگاهی مثبت تحت عنوان کدام اسلام؟ نظریه درست و دیدگاه خود را درباره عناوین، مفاهیم و مسائل مطرح شده توضیح دهد و سازنده بودن نگاه درست به مفاهیمی همچون اختیار، قضا و قدر، توکل، انتظار و عاشورا را نشان دهد.

بنابراین از نظر شریعتی، از اهم علل دین‌گریزی جوانان، محیط و نگاه سنتی متحجر و مذهب خرافی موروثی است که توان پاسخگویی به نیازها و پرسش‌های ترقی‌خواهانه عصر جدید را ندارد. او

می‌گوید خیل جوانانی که غرب زده می‌شوند از مذهبی می‌گریزند که به صورت عادات و تقلیدهای ذهنی منجمد درآمده و آن اسلام بیداری بخش و حرکت‌آفرین که با نوآوری مستمر عقلی و عملی و همگام با زمان و بلکه پیشرو آن بوده، اساساً برای آنها مطرح نشده و غریب و مهجور مانده است.

از سوی دیگر فرهنگ تازه نفس و مهاجم غرب به عنوان حریفی هوشیار و مجهز با تمامی امکانات پیشرفته، سلطه جوانان بر ما تاخته و دین سنتی و عامیانه، منفعلانه عرصه را به آن باخته و خود را در تلاشی عبث از نفس انداخته است! و شریعتی می‌کوشید با پالایشگری، برداشتهای غلط و ارتجاعی را بزاید و دین راستین را پیشرو و توانمند معرفی کند.

از این رو باید به شریعتی و جوانان متجددی که او خود را سخنگوی آن‌ها می‌دانست، حق داد که درباره جایگاه و سرنوشت مذهب در جامعه بسته چنین سخن بگویند و

نقش استبداد دینی و استعمار فرهنگی را در تزلزل پایگاه اجتماعی دین به تصویر کشند. شریعتی علل بی‌اعتقادی و دین‌گریزی و حتی دین‌ستیزی را بدینگونه برشمرد و توضیح می‌دهد که چرا قشر او (روشنفکران) از مذهب بیزار شده و با آن بیگانه گشته‌اند که این بیگانگی و گریز راه را برای شعارهای نو و مکاتب فلسفی روزآمد و مدعی حل مشکلات انسان‌ها، باز می‌کند. شریعتی در حقیقت به جای اینکه گناه را به گردن اقشار دین‌گریز بداند، متولیان، پدران و مادران نسل‌های گذشته و گذشته‌گرا را متهم می‌کند که تلقی درستی از دین نداشته و مدافع و مروج سنت‌های غلطی تحت عنوان دین بوده‌اند که دیگر قابل دفاع نیست، چون نه تنها کارساز و مفید نیستند بلکه زیان هم دارند، چرا که توجیه‌گر انفعال، عقب ماندگی و انحطاطند.

گفتنی است که در نقد کتاب مذکور، کتاب‌ها و مطالبی انتشار یافت که از جمله معروفترین آن‌ها «پدر، مادر! پوزش می‌طلبیم» از شیخ قاسم اسلامی است که سالها سرسختانه از منتقدان سنتی شریعتی بود. این دو کتاب مربوط به سالهای پیش از انقلاب است و کتاب سوم و چهارم که در پی می‌آید در سالهای پس از انقلاب پدید آمده‌اند.

۳. «رهزنان دین» با عنوان فرعی آسیب‌شناسی دین و دینداری در نهج البلاغه کتابی است از مصطفی دلشاد تهرانی است که چاپ اول آن در زمستان ۷۹ در ۳۵۱ صفحه رقعی از سوی انتشارات دریا منتشر شده است. پیش از آن، دلشاد تهرانی بیش از ۱۰ عنوان کتاب‌هایی دیگر را تألیف کرده که آنها هم عمدتاً برگرفته از نهج البلاغه (در جهت شرح موضوعی آن) بوده‌اند.

این کتاب در ۱۵ بخش و یک دیباچه و پیشگفتار عمدتاً در پی بررسی و تبیین عوامل دین‌گریزی بر اساس نهج البلاغه پدید آمده است. پیشگفتار که ظاهراً در این مجموعه کتاب‌های نهج البلاغه‌ای، باید مشترک باشد، اعم از موضوع مقاله ما و یکسره درباره نهج البلاغه و برخی ویژگی‌های آن است. اما دیباچه حاوی مفهوم‌شناسی و بیان ضرورت آسیب‌شناسی دین و دینداری در بیانات امام علی علیه السلام است. بخش اول درباره رهزنان دین است که در آن مؤلف به «نفی اکراه و اجبار در دین» پرداخته و خواست الهی را در رویکرد به دین مطرح کرده است.

«بد فهمیدن و نفهمیدن دین» عنوان اصلی بعدی است که

خطر و مصادیق بد فهمیدن و نفهمیدن دین در آن مورد بحث قرار گرفته است. ذیل عنوان «تحریف معنوی مفاهیم دینی»، نیز مفهوم تحریف و نمونه‌هایی از تحریف معنوی از جمله در باب زهد و قضا و قدر، مطرح شده است.

«نارسایی مفاهیم دینی» چهارمین عنوان مهم بعدی است که در ذیل آن آموزه‌های علوی را نافی نارسایی مفاهیم دینی برشمرده است. عنوان بخش مفصل‌تر بعدی «تباین دین با ضروریات بشری» است که در آن نمونه‌هایی از فطریات و ضروریات، بدین ترتیب برشمرده شده: حقیقت‌جویی، زیبایی دوستی، خلاقیت، خیر اخلاقی، آزادی دوستی و آزادگی، عدالت خواهی و نیازهای طبیعی.

«عدم رعایت تدرج و تمکن در هدایت و تربیت»، عنوان بحث بعدی کتاب است که در آن لزوم تدرج در هدایت و نیز کج فهمی در مراتب دینداری و بررسی شده است.

همچنین «عدم رعایت تسهیل و تیسیر در هدایت و تربیت» عنوان هفتم کتاب را تشکیل می‌دهد که باز بر نفی سخت‌گیری و لزوم تسهیل و خطر نفی آن تأکید گردیده است.

«ایجاد تکلف در دین و دینداری» عنوان دیگر از مباحث کتاب است که بر مفهوم تکلف و خطر ایجاد آن متمرکز است.

«تقلید ویرانگر» عنوان نهم است که در آن دو نوع تقلید ستوده و نکوهیده و خطر تقلید ویرانگر برای دین مورد بحث قرار گرفته است.

دهمین عنوان از مباحث کتاب، «عالمان بدعمل یا بی‌عمل و عالم نمایان» است که به مناسبت آن اهمیت عملکرد متولیان دین و نقش و عملکرد عالم نمایان بررسی شده است.

عنوان یازدهم «استفاده ابزاری از دین» است که در آن مبحث دین در خدمت تمایلات و مطامع و نیز دین در خدمت دنیا مطرح شده است.

عنوان دوازدهم «ناداری و کمبودداری» است که ذیل آن خطر ناداری و... و نفی آن در دین مطرح شده است.

عنوان سیزدهم «خشونت‌های منتسب به دین» است که نفی خشونت ورزی و خطر خشونت ورزی به نام دین و دینداری بررسی و گوشزد شده است.

عنوان چهاردهم «رفتار خودکامانه از جانب متولیان دین» است که در آن نفی خودکامگی در دین و خطر رفتار خودکامانه از جانب متولیان بررسی شده است.

پانزدهمین و آخرین عنوان از مباحث کتاب «عدم رعایت حقوق مردمان» است که حقوق‌مداری در دین و خطر نادیده گرفتن حقوق مردمان، در آن مورد بحث قرار گرفته است.

یادآوری می‌شود که تمامی این عوامل دین‌گریزی و مباحث فوق بر اساس نهج البلاغه بوده که گاه با آیات قرآن کریم و برخی روایات دیگر همراه شده و توضیح و تبیین یافته است. در پایان هر گفتار نیز پی‌نوشتها و نشانی نقل قولهای نهج البلاغه و... آمده است. همچنین کتاب دارای نمایه مختصری از اعلام است که در آن پس از نهج البلاغه، بسامد احادیث نبوی چشمگیر است. دیگر اینکه تأثیر دیدگاه‌های استاد شهید مطهری (در نکات مربوط به نهج البلاغه و آسیب شناسی دینی) به ویژه کتاب علل گرایش به مادگرایی در این اثر کاملاً مشهود است و بارها سخنانی از وی نقل شده و یا به آثار ایشان استناد شده است. همچنین پس از نهج البلاغه، بیشترین استناد به سخنان پیامبر ﷺ و امام صادق ﷺ هم در کتاب صورت گرفته است.

در پایان نیز نمایه و فهرست بیش از ۱۱۰ عنوان از منابع و مأخذ کتاب که عمدتاً آثار عربی و روایی است، آورده شده است.

۴. «عوامل و ریشه‌های دین‌گریزی از منظر قرآن و حدیث»، عنوان کتابی است نوشته علی شکوهی که چاپ پنجم آن در سال ۱۳۹۳ از سوی بوستان کتاب قم در ۳۲۴ صفحه رقعی عرضه شده است.

این کتاب پس از پیشگفتار در سه فصل سامان یافته است. فصل اول درباره معنا و مفهوم دین است که در آن به پیشینه تاریخی و معانی دین در قرآن پرداخته که طی آن هفت معنا برای واژه دین ذکر شده و با نکات تکمیلی دیگر همراه شده است.

فصل دوم درباره حضور دین در همه عرصه‌های حیات است که در آن ارزش و اهمیت دین، نمونه‌هایی از استواری در راه دین و نیز افق دینداری (در عرصه‌های ازدواج، مسافرت، لباس، دانش، رابطه دوستی و ملاک‌گزینش بودن آن در گزینش مسئولان) مطرح شده و پیامدهای بی‌اعتنایی به دین و امور دینی گوشزد شده است.

اما فصل سوم و پایانی که شامل عوامل دین‌گریزی است طولانی‌ترین و مهم‌ترین مطالب کتاب را در بردارد (نزدیک

به ۲۲۰ صفحه) که خود دارای ۱۵ عنوان و عامل دین‌گریزی است و هر یک شامل مطالبی به شرح ذیل است:

۱. **فقر و ناداری؛** شامل ستیز اسلام با فقر، ارتباط فقر با دین‌گریزی، نقش امکانات مادی در حیات معنوی و دینداری، سیره امامان در فقرزدایی، نقش زکات در رویکرد به دین و...
۲. **آلودگی محیط اخلاقی و اجتماعی؛** شامل نقش و تأثیر محیط بر رفتارها و باورها، آندلس نمونه‌ای گویا و...
۳. **عملکرد نادرست برخی از عالمان دین؛** شامل تأثیر و نقش عمل، تأثیر شگرف رفتار پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، نکوهش عالمان ظاهرنا و...
۴. **خشونت؛** شامل صلابت و قاطعیت، آفت

کلیسا با غرایز طبیعی

۱۰. **اکراه و اجبار در دین؛** شامل نفی اکراه در تعالیم دینی
۱۱. **به کارگیری شیوه‌های نادرست در تبلیغ؛** شامل لزوم به کارگیری شیوه‌های صحیح، نقش مبلغ در گرایش مردم به دین، بهره‌گیری از شیوه‌های نوین و تبلیغ غیر مستقیم و ...
۱۲. **غفلت از ظرفیت‌ها و استعدادها در هدایت و تربیت؛** شامل توجه نکردن به ظرفیت‌ها، استعدادها و توانایی‌ها و تفاوت مراتب ایمان، استعداد و ظرفیت انسان‌ها
۱۳. **خصلت‌های ناپسند؛** شامل ۱. هواپرستی ۲. حب دنیا یا دنیازدگی ۳. تکبر و غرور ۴. لجاجت ۵. ناآگاهی و جهل و غفلت

باید مکتب الهی را بطور معقول و علمی و استدلالی عرضه کنیم، به خداوند تصویر جسمانی و بشری ندهیم و او را فقط در اوج آسمان‌ها جستجو نکنیم.

۱۴. **گناه و گریز از مسؤلیت؛** شامل مباحثی همچون گریز از مسؤلیت و گرایش‌های انحرافی، نقش گناه ...
۱۵. **تقلید و شخصیت‌گرایی؛** شامل تقلید و شخصیت پرستی و آسیب تقلید برای دین و دین‌داری
- (الف) تقلید از منظر قرآن و (ب) تقلید و شخصیت‌گرایی از دیدگاه حدیث و انگیزه‌های تقلید کورکورانه که خود اقسام زیر را دارد:
 ۱. عدم بلوغ فکری ۲. شخصیت‌زدگی ۳. علاقه شدید به نیاکان و پیشینیان ۴. گروه‌گرایی یا تعصب‌های قومی و در پایان فهرست‌های کتاب آمده است. و منابع که در میان آنها استناد به بیش از یکصد آیه و یکصد حدیث (بویژه احادیث پیامبر ﷺ، امام علی علیه‌السلام و سپس امام

- خشونت ورزی، نقش خشونت‌های کلیسا در دین‌گریزی
۵. **تبلیغات و عملکرد دشمنان؛** شامل ارائه تصویر نادرست از دین و جعل حدیث
۶. **دفاع نابخردانه از دین؛** شامل نقش عقلانیت در گرایش به اسلام و لزوم عرضه مطالب خردپسند
۷. **معرفی نادرست دین؛** شامل تصویر کتاب مقدس از خدا
۸. **تبیین نارسای مفاهیم دینی؛** شامل نارسایی مفاهیم دینی مسیحیت و تبیین صحیح مفاهیم دینی
۹. **ناسازگاری با نیازهای طبیعی و فطری بشر؛** شامل دین و نیازهای طبیعی بشر و مبارزه

صادق (ع) و نیز استفاده از حدود ۱۵۰ مأخذ فارسی و عربی چشمگیر است و رویکرد روایی و قرآنی کتاب را نشان می‌دهد. در این کتاب اخیر که در موضوع خود به نسبت کاملتر است، استفاده گسترده فراوان از سه اثر یاد شده (در این نوشتار حاضر) بویژه کتاب استاد مطهری و استاد دلشاد تهرانی بخوبی مشهود است اما فقط بر آثار استاد مطهری بویژه علل گرایش به مادیگری تصریح و تأکید شده است.

بخش دوم: کتابشناسی اجمالی

ردیف	عنوان	پدیدآورنده	نام ناشر	تاریخ نشر
۵	چرا مسیحی نیستیم؟	برتراند راسل ترجمه: روح‌الله عباسی ترجمه: س. الف. س. طاهری ترجمه: عبدالعلی دست‌غیب	انتشارات روز - فرهنگ	۱۳۴۷ ۱۳۴۹ ۱۳۵۱
۶	دین‌گرایی، دین‌گریزی، دین‌ستیزی	رضایی، علی‌اصغر	-	۱۳۷۹
۷	از ادیب تا فروغ (نقد و تحلیل دین‌گریزی در ادبیات معاصر ایران)	سیده زهرا موسوی - محسن ذوالفقاری	نجبا	۱۳۸۳
۸	دین‌گریزی، عوامل و راه حل‌ها در پرتو قرآن	محمد بهرامی	دفتر تبلیغات اسلامی (شعبه خراسان رضوی مرکز پژوهش‌های اسلامی)	۱۳۸۳
۹	دین‌گریزی چرا؟ دین‌گرایی چه سان؟	ابوالفضل ساجدی	مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی	۱۳۸۴
۱۰	نقش رسانه‌ها بر دین‌گریزی و دین‌پذیری در جوامع مختلف	مجید کاشانی	پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات	۱۳۹۰
۱۱	عوامل دین‌گرایی و دین‌گرایی و دین‌گریزی	حکیمی، عباس	عصر جوان	۱۳۹۱
۱۲	بررسی ریشه‌ها و عوامل دین‌گریزی از نگاه قرآن	پریسا کریمی هارونی	-	-
۱۳	بررسی عوامل اجتماعی دین‌گریزی در قرآن	فرزانه گودرزی	-	-
۱۴	علت دین‌گریزی جوانان	محمدحسین جلالی	چکیده	-

اشاره

یکی از موضوعات مهم و از نگرانی‌های جامعه دینی موضوع چگونگی رفتار و کردار دینی مردم بویژه نسل‌های جدید است. در دوره پرحادثه و متنوع و متحول امروز «دینداری و دین‌گریزی» امری مهم و مورد مناقشه و مباحثه اصحاب مختلف و تفکرات گوناگون است. نوشته حاضر این موضوع را در شکلی داستان مانند و خاطره یک روز از کلاس درس دانشگاهی بررسی کرده است. نامه‌های مطرح شده در داستان نمادین و از باب نمونه است. من دانشجویی پر جنب و جوش بودم؛ حالا هم آدمی پرکار

و پر تلاشم؛ در دوران دانشجویی حتماً در همه کلاسها شرکت می‌کردم و کمتر غایب می‌شدم. البته برخی کلاسها خیلی دلچسب و باب میل نبود اما به احترام استاد به کلاس می‌رفتم. کلاسهایی برای من جذاب بود که در آن «استاد» متکلم وحده نبود؛ فقط خودش حرف نمی‌زد، نظراتش را تحمیل نمی‌کرد بلکه کلاس را به گفت و گو و مناظره و اظهار نظر دانشجویان می‌گذراند. استاد خود مباحثی را مطرح می‌کرد؛ اصل موضوع و احیاناً شاخه‌ها و انواع و تقسیمات موضوع را می‌گفت، سپس از دانشجویان می‌خواست در آن باره نظر بدهند. برخی از دانشجویان در

دو صد گفته
چون نیم کردار
نیست

م. امیدوار
مدرس دانشگاه

دو صد گفته
چون نیم کردار
نیست

کلاس می‌آمد؛ دلسوز بود، دانشجویانش را دوست داشت و می‌خواست که آنها خوب بدانند، مطالعه کنند، تحلیل نمایند تا کم‌کم اهل نظر بشوند. از پرسش نمی‌ترسید؛ پاسخ سؤالها را با حوصله می‌داد و اگر احیاناً به طور کامل نمی‌توانست پاسخ بدهد، می‌گفت در جلسه بعد پاسخ می‌دهم. او فقط نوشته‌ها و گفته‌های دیگران را تکرار نمی‌کرد، دوست داشت پیامزد و پیاموزاند. می‌گفت: اگر من اصل یک موضوع، تاریخچه، سیر تحول یا تقسیمات آن را می‌گویم، فقط برای حفظ کردن و نمره آوردن نیست؛ می‌خواهم شما علاوه بر اطلاع از اینها، خودتان در

این کلاسها فعال بودند؛ هرچند تعدادی هم ساکت و بی‌تحرک بودند. چنین کلاسهایی دانشجوی را فردی دانا، خردمند، متفکر، منتقد، چالشی، معتقد و متعهد می‌ساخت. کلاس جامعه‌شناسی یکی از این کلاسهای مطلوب من بود که می‌خواهم یک روز آن را برای شما وصف کنم.

صبح‌های یکشنبه ساعت ۸ تا ۱۰ درس جامعه‌شناسی داشتیم. استاد درس، فردی تقریباً میان سال، نسبتاً قد بلند، خوش اخلاق، پرنشاط و متواضع بود. نامش سید خاتم محمدی بود. استادی بود که با مطالعه و آمادگی به



آن بیندیشید، تحلیل کنید، نقد کنید؛ اصلاً بگویید که ما این حرفها را قبول نداریم، ولی با دلیل و قانع کننده چنین بگویید. یکی از آن روزها موضوع «دینداری و دین‌گریزی در جامعه» در کلاس مطرح شد. استاد خود این موضوع را طرح کرد. این موضوع هم جذابیت داشت و هم تا حدی حساسیت برانگیز بود. موضوع روز، ملموس و محسوسی بود؛ دغدغه بسیاری از مردم بود اما حساسیت‌هایی را نیز

برمی‌انگیخت. لازمه

چنین موضوعی آزادانه حرف زدن بود و انتقادی بحث کردن.

برخی از دانشجویان فکر می‌کردند نباید چنین موضوعاتی را در کلاسهای درس مطرح کرد و به طور کلی و گنگ می‌گفتند باید در جای خودش باشد و معلوم نبود این جای خودش کجا بود. آنها

می‌پنداشتند نقد و نظر

در این موضوعات به

تضعیف دین و گستاخ

شدن برخی افراد منجر

می‌شود یا منجر به

سیاه نمایی می‌گردد.

متأسفانه برخی از

گروهها، تشکلهای و

نهادهای درون دانشگاه

نیز با چاشنی احتیاط و

تنگ نظری از چنین

دانشجویانی حمایت

می‌کردند. نهادهایی که

برخلاف وظیفه خود که

حمایت از آزاداندیشی و

ترویج نقد و نظر بود،

می‌کوشیدند تا جایی

که می‌شود از طرح

اینگونه مباحث

جلوگیری کنند. البته آنها حسن نیت داشتند اما اشتباه می‌پنداشتند. زیرا طرح و بحث این موضوعات و نقد و نظر در چنین زمینه‌هایی هم نقاط ضعف و آسیبهای اجتماعی بویژه در حوزه دین را نشان می‌دهد و هم با هم‌اندیشی و تبادل نظر می‌توان راهها و راهکارهای مطلوب و متناسب برای پیشگیری و برخورد با آسیبها را شناخت.

بگذریم؛ استاد وارد کلاس شد، همه به احترامش برخاستیم؛ البته دو سه نفری بودند که با بی‌میلی و اکراه کمی خود را در صندلی جابجا کردند؛ برای اینها گویا مفهوم احترام به معلم و استاد، احترام به شخصی خاص است؛ حال آنکه برخاستن در پیش استاد و احترام به او در اصل تکریم علم و نشان دهنده شخصیت احترام کننده است. حتی اگر احترام به شخص هم باشد، بر ما واجب است که احترام استاد و معلم و بزرگتر خود را پاس بداریم. استاد سلام کرد و پشت میزش رفت؛ عادت استاد چنان بود که به همه کلاس نگاهی می‌کرد؛ اگر می‌دید کسی نیامده، حالش را می‌پرسید. اغلب نام همه ما را می‌دانست؛ با لبخند و خوش اخلاقی، خوش و بشی می‌کرد؛ همین روحیه و اخلاقش ارتباطی صمیمی را بین او و دانشجویان ایجاد کرده بود.

بسم الله گفت و درس را شروع کرد. گفت: «دوستان! موضوع امروز کلاس «دینداری و دین‌گریزی» است؛ همه شما می‌دانید، می‌بینید و می‌شنوید که در جامعه امروز ما در این باره حرف و حدیث و حساسیت‌هایی وجود دارد. جامعه ما جامعه‌ای دینی به معنی مرسوم بوده و هست اما تحولات زمانه، نسلهای نو، ارتباطات گسترده و اقتضانات جدید و نوپدید در زندگی، جامعه‌ای متفاوت با گذشته را به وجود آورده است. گروه زیادی از مردم بویژه متدینان و مذهبی‌های سنتی با نگرانی این تحولات را می‌بینند. آنها نگران دینداری فرزندان خود و به‌طور کلی جامعه بویژه نسلهای جدید هستند. از نظر آنان، تحولات امروز به ضرر دین است و جامعه را به سوی بی‌دینی یا لاقیدی مذهبی به پیش می‌برد».

استاد داشت ادامه می‌داد که یکی از دانشجویان به نام حامد که معمولاً زود اظهار نظر می‌کرد، گفت: استاد اجازه! خوب، اشتباه می‌کنند، برداشت آنها غلط است. استاد به آرامی گفت: «بله عزیزم! اما صبر کنید من موضوع را خوب تشریح کنم، حرفهایم را بگویم، پس از سخنان من، شما نظرات خود را بگویید. شاید ایراد یا پرسش شما در

■ **فرد دیندار باید در دین خود استقامت داشته باشد؛ اهل خودسازی باشد؛ در کارها و در برخورد با ناملازمات صبر و مدارا پیشه کند؛ در محل کار خود، در زندگی خویش اهل درستی و عدالت باشد؛ حرمت دیگران را حفظ کند؛ به مردم و به حقوق مردم احترام بگذارد. اینها همه در گرایش و جذب مردم به دین و در کل، دینداری جامعه تأثیر دارد. به نظر من در جامعه‌ای که مسؤلان آن دیندار هستند یا خود را دیندار می‌دانند، عمل آنها بسیار تأثیر گذار است؛ رسیدگی به مشکلات مردم، دلسوزی در رفع مشکلات، پاسخگو بودن در برابر مردم، صداقت در کار خویش، پرهیز از کبر و خودبرتربینی و خود حق پنداری، پرهیز از سوء استفاده از مقام و موقعیت و شبیه اینها عواملی هستند که مردم را دیندار باقی نگه می‌دارند یا در جذب افراد به دین مؤثر است. اگر گفته‌اند «النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ» برای همین است. ملوک خوب و مردم‌مدار جامعه‌ای دینی خواهند داشت و گرنه ادعا و تظاهر که فایده‌ای ندارد».**

■

صحبت‌های من باشد و پاسخ آن را بشنوید».

استاد همینطور که در کلاس راه می‌رفت، ادامه داد: «بله؛ این گروه از مردم، با حسن نیت اما با نگرانی چنین مباحثی را مطرح می‌کنند. این گروه بیشتر مذهبی‌ها هستند. این را هم بگویم که وقتی ما می‌گوییم مذهبی‌ها به معنی آن نیست که بقیه مردم مذهبی نیستند یا خدای نخواستہ لا مذهبند؛ نه؛ اینها رفتار مذهبی آشکارتری دارند. البته آنها با زندگی امروز و پیشرفتهای آن مخالف نیستند اما از یک نکته غفلت می‌کنند و آن تحولات همیشگی جوامع و سیر تند یا کند آن است. سرعت این تحولات در دوره ما نگرانی آنها را بیشتر کرده است. به هر حال دوستان! هدف من از طرح این بحث، نگاهی جامعه‌شناسانه و واقع‌گرا به موضوع است. یعنی ابتدا باید ببینیم که این موضوع واقعاً تا چه حد درست است و پس از آن به علت‌های بروز آن بپردازیم و در حد توان و دانش خود به راهکارها و پیشنهادهایی در این باره بیندیشیم و مطرح کنیم».

استاد سپس ادامه داد: «ببینید! ما دینداری را در جامعه بیشتر در شکل و قالب آیینها، مراسم، رویدادهای مذهبی، مناسبت‌ها و در یک کلام در مناسک دینی می‌بینیم. یعنی بیشتر نموده‌های ظاهری و تظاهرات دین را در جامعه نگاه می‌کنیم. مثلاً برگزاری نمازهای جمعه و جماعت، گرامی‌داشت دهه محرم، ایام ولادت یا رحلت و شهادت معصومان علیهم‌السلام و بزرگان دین و از این قبیل. اگر چنین برنامه‌هایی را شلوغ ببینیم خوشحال و اگر خلوت ببینیم نگران می‌شویم. این نوع نگاه البته در جای خود و به مقدار خویش درست است اما کامل نیست بلکه سطحی‌نگری است؛ کمی و بصری است. یعنی دین را در نمود و ظاهر آن می‌بینیم. برای نمونه در بیشتر روزهای سال نمازهای جماعت را در مساجد خلوت می‌بینیم و این خود برای گروهی از مردم و متدینین نگرانی ایجاد کرده است. عکس آن هم وجود دارد و آن اینکه برخی هستند که وقتی یک مراسمی مانند اعتکاف یا مسجدی را پر از جمعیت می‌بینند خوشحال می‌شوند که بله وضعیت دینداری ما خوب و راضی‌کننده است. این هم ظاهرنگری و کمی‌گرایی است. ما هم دوست داریم جامعه دیندار باشد، دیندار بماند، سالم و انسانی و دینی و اسلامی باشد؛ اما متأسفانه نه این نوع نگاه ظاهرین کامل است و نه آن ظاهرینی. یعنی نه خلوت بودن اماکن مذهبی الزاماً به

معنی بی‌دین شدن جامعه است و نه شلوغی موسمی برخی از مراسمها و مناسک دلیل دینداری گسترده. مردم ما از گذشته‌های دور دیندار بوده‌اند. در این چند صد سال که مذهب شیعه رسمیت یافته، آیین‌هایی مثل عزاداری دهه نخست محرم به گرمی و پر از ازدحام برگزار شده و هنوز هم می‌شود. ماه رمضان برای مردم حرمت خاصی داشته و دارد؛ اما واقعیت این است که به گونه‌ای آن رنگ غلیظ مذهبی در بخشهایی از جامعه کمتر شده است. من می‌خواهم این موضوع را در دو بخش و با دو عنوان پی‌بگیرم: دین‌گرایی و دین‌گریزی. یعنی به دنبال این هستیم که چه عواملی باعث جذب مردم به دین، پایبندی به اصول اخلاقی و احکام دینی، تأثیر دین بر رفتار مردم و به‌طور خلاصه دینی بودن حقیقی جامعه می‌شود. در عنوان دوم هم می‌خواهیم بدانیم که چه عواملی باعث دین‌گریزی برخی از مردم بویژه جوانان می‌شود؛ انگیزه‌ها و اسباب بی‌میلی و فرار و دلزدگی مردم از دین یا دینداری چیست؟ در مجموع وضعیت کنونی جامعه ما نسبت به این موضوع چگونه است؟ سعی کنیم منطقی و مستدل صحبت کنیم و از احساسی و هیجانی بودن و سطحی‌نگری پرهیز کنیم. خوب من این موضوع را طرح کردم و حالا نوبت شماست که در بحث مشارکت کنید».

سارا که دختری چادری، باوقار و البته فردی اجتماعی و خوش فکر بود، گفت: «استاد! به نظر من اول از موضوع دین‌گرایی بگوییم؛ چون هم سیر تحولات گذشته و هم منطق سخن ایجاب می‌کند که ما شکل اثباتی موضوع را اول بگوییم؛ یعنی اول مردم به دین‌گرایی پیدا می‌کنند، دیندار می‌شوند و سپس گروهی به دلایلی زده می‌شوند و از دین دور می‌گردند».

استاد نظر او را پذیرفت و گفت: «بسیار خوب؛ پیشنهاد خوب و درستی است. خود شما این بحث را ادامه دهید». سارا گفت: «هرچند از کودکی به ما گفته‌اند و در کتابها هم خوانده‌ایم که دین‌گرایی امری فطری است اما من خودم با تأمل و تفکر آن را به‌خوبی حس کرده‌ام. بله دین‌گرایی در فطرت ماست؛ یعنی یکی از گرایش‌های انسان خداجویی و دین‌گرایی است؛ همانطور که انسان زیبایی و خوبی را به‌طور فطری دوست دارد و دنبال می‌کند، به شکل فطری دنبال یک پناهگاه و تکیه‌گاهی است که بر آن متکی باشد، پیوند قلبی برقرار کند و حس کند که نیرویی برتر هوای او را دارد. دین یک راهنما و

دین‌گریزی به خود انسان هم مربوط می‌شود؛ جهل و بی‌خبری از دین، ناآشنایی با دین و دینداری و دور بودن از این موضوعات باعث می‌شود که برخی همیشه از دین‌گریزان باشند. من دیده‌ام افرادی که فکر می‌کنند دینداری فقط مال یک عده از مردم است و فقط همانها باید دیندار باشند؛ مثلاً قرآن را فقط کتاب مذهبی‌ها می‌دانند و چون خودشان کمتر با دین سر و کار دارند یا اصلاً ندارند با قرآن هم کاری ندارند.

می‌کنند، آزاری به کسی نمی‌رسانند، غیبت دیگران نمی‌کنند، حتماً در گرایش به دین ترغیب می‌شوند. آن چیزی که باعث می‌شود برخی از فرزندان چنین خانواده‌هایی افرادی دین‌گریز باشند، عوامل محیطی دیگر یا برخی اشخاص و دوستان یا رویدادهایی است که باید در جای خود به آن بپردازیم.»

ستاره دختر دانشجوی دیگری بود که برای بیان حرفهای خود دست بلند کرد تا از استاد اجازه بگیرد. ستاره دختری باحجاب بود اما چادر نمی‌پوشید؛ او هم فردی معقول و با رفتاری متناسب و باوقار بود. وی گفت: «دوستان درست می‌گویند. من نظر آنها را قبول دارم و می‌خواهم در ادامه صحبت آنها بگویم که غیر از خانواده، الگوهای دیگری نیز هستند. عالمان راستین و راستگو، معلمان و استادان با اخلاق، کاسیان متدین و خوش انصاف، رانندگان باادب و موقر، مدیران یا کارمندان وظیفه‌شناس و متدین که با خوش اخلاقی و به‌درستی کار مردم را راه می‌اندازند، اینها همه در گرایش مردم به دین مؤثرند. کلاً عمل افراد متدین بسیار در گرایش به دین تأثیر دارد؛ زیرا فقط به زبان گفتن یا تظاهر به دین داشتن اثری ندارد و دوستان گفتند که خانواده الگوی مناسبی است؛ بلکه ولی در این خانواده پدر و مادری که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و دیگر ظواهر دین را به جا می‌آورند اگر خلاف آن را عمل

دستور عمل است و به نظر من هر انسان سالم و عاقل این احساس نیاز را در خود حس می‌کند که باید دیندار باشد تا هدف زندگی و مسیر آینده‌اش را انتخاب کند و با آن بپیماید.»

سارا صحبت‌هایش را تمام کرد. صادق دانشجویی بود که معمولاً در مباحث کلاس شرکت می‌کرد؛ وی اهل مطالعه بود و بیشتر اوقات کتاب‌هایی را برای مطالعه به همراه داشت. او از استاد اجازه گرفت و گفت: «من هم با نظر هم کلاسی محترممان موافقم و می‌خواهم عواملی دیگر را در گرایش به دین مطرح کنم. داشتن الگوی مناسب در گرایش مردم بویژه جوانان و نوجوانان به دین بسیار مؤثر است. خانواده‌ها نخستین الگو هستند. پدر و مادری که دیندار باشند، می‌توانند بهترین الگوی فرزندانشان باشند. معمولاً ما در آغاز، دینداری و آشنایی با احکام و مباحث دینی را در خانواده می‌آموزیم. اگر پدر و مادری به‌درستی اصول دینی و تربیتی را در زندگی خود اجرا کنند و در عمل دیندار باشند، فرزندان آنها نیز بچه‌هایی دیندار می‌شوند. متأسفانه امروزه خانواده‌ها چنان گرفتار مشکلات زندگی شده‌اند که کمتر به تربیت فرزندان خود می‌رسند و البته فرزندان امروز نیز از محیط بیرون از خانواده بسیار تأثیرپذیرند و این موضوع در گرایش یا زدگی آنها نسبت به دین مؤثر است.»

جمشید یکی از دانشجویان در وسط سخنان صادق گفت: «آقا الزاماً اینگونه نیست؛ ما الآن بچه‌هایی را می‌بینیم که از خانواده‌های مذهبی هستند، پدر و مادری مقید دارند اما خودشان پایبند نیستند. بنابراین من نمی‌توانم این را به‌طور کامل بپذیرم». استاد در پاسخ گفت: «بله حرف شما درست است اما اجازه بدهید آقاصادق حرفهایشان تمام شود، آنگاه به این موضوع می‌پردازیم.»

صادق ادامه داد: «بله جمشید آقا درست می‌گویند؛ منظور من این نیست که حتماً پدر و مادر دیندار، فرزند دینداری هم خواهند داشت؛ بلکه من می‌گویم یکی از عوامل، داشتن الگوی مناسب و خانواده مذهبی است نه اینکه همه عوامل دین در همین خلاصه شده است. وقتی که فرزندان می‌بینند پدر و مادر یا دیگر اعضای خانواده، آدم‌هایی خوب، خوشرو، خوش برخورد، باانصاف و مردم‌دار هستند، اهل نماز و روزه و عبادتند، مردم از آنها بدی نمی‌بینند، غمخوار مردم و یاری‌کننده فقیران و ضعیفا هستند، با همسایه و فامیل و غریب و آشنا به‌درستی و انسانی رفتار

■ **«امروز مشکلات زندگی کمر مردم را خم کرده؛ با این همه گرفتاری چگونه مردم دیندار باقی بمانند؟ حکومت تا نتواند یک زندگی متعادل، حد اقلی و بدون دغدغه را برای مردم فراهم کند نباید انتظار داشته باشد مردم دیندار باقی بمانند. معاش و زندگی مردم اگر تأمین باشد، فرصت پرداختن به دینداری هم باقی می ماند. شکم گرسنه چگونه ایمان داشته باشد؟ با این اوضاع که نمی توان مردم را به بهشت برد!»**

کنند تأثیر منفی دارد؛ مهم این است که روح دین در عمل و رفتار ما جاری باشد. مولوی هم به زیبایی درباره ارزش داشتن عمل گفته است:

ما زبان را ننگریم و قال را
ما روان را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بود
گرچه گفت لفظ، ناخاض رود»

استاد با تشکر از سارا گفت: بله اما اجازه بدهید که عوامل منفی و آنچه را عوامل دین گریزی می نامیم در بحث بعدی پی بگیریم.

رضا دانشجوی بلندقامت کلاس، فردی آرام و مهربان بود. او کمتر سخن می گفت اما وقتی هم می گفت به آنها فکر کرده بود و سعی می کرد شمرده حرف بزند. رضا گفت: «استاد! امروز موضوع بسیار خوبی مطرح کردید؛ دوستان ما هم خوب صحبت کردند؛ همه اینها درست است. من نمی خواهم آنها را تکرار کنم؛ فقط چند جمله به آنها اضافه می کنم. به نظرم فرد دیندار باید در دین خود استقامت داشته باشد؛ اهل خودسازی باشد؛ در کارها و در برخورد با ناملايمات صبر و مدارا پیشه کند؛ در محل کار خود، در زندگی خویش اهل درستی و عدالت باشد؛ حرمت دیگران را حفظ کند؛ به مردم و به حقوق مردم احترام بگذارد.

اینها همه در گرایش و جذب مردم به دین و در کل، دینداری جامعه تأثیر دارد. به نظر من در جامعه ای که مسؤلان آن دیندار هستند یا خود را دیندار می دانند، عمل آنها بسیار تأثیر گذار است؛ رسیدگی به مشکلات مردم، دلسوزی در رفع مشکلات، پاسخگو بودن در برابر مردم، صداقت در کار خویش، پرهیز از کبر و خودبرتربینی و خود حق پنداری، پرهیز از سوء استفاده از مقام و موقعیت و شبیه اینها عواملی هستند که مردم را دیندار باقی نگه می دارند یا در جذب افراد به دین مؤثر است. اگر گفته اند «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» برای همین است. ملوک خوب و مردمدار جامعه ای دینی خواهند داشت وگرنه ادعا و تظاهر که فایده ای ندارد».

ساعت و وقت کلاس داشت به سرعت می گذشت؛ بحث بسیار شیرین و جذاب شده بود. استاد گفت: «خیلی ممنونم؛ دوستان خیلی خوب صحبت کردند. نشان دادید که دانشجویانی فهمیده و اهل مطالعه هستید. این نشان می دهد که شما با چشمانی باز دین و ایمان را پذیرفته اید. اما بچه ها! اگر بخواهیم همینطور ادامه دهیم، فرصت کلاس کم می آید. همین سخنان شما سرفصلهایی برای ادامه مطلب بود؛ هدف من راهنمایی شما و جهت دادن به بحث بود که خداراشکر نشان دادید خوب موضوع را متوجه شده اید. حالا خوب است قسمت دوم بحث را پی بگیریم؛ دین گریزی. چه عواملی باعث دین گریزی می شود؟ من خود چند جمله ای می گویم سپس شما در بحث شرکت کنید».

«ببینید دوستان! عوامل متعددی در دین گریزی یا کم شدن اقبال مردم یا کم رنگ شدن جلوه های دین تأثیر گذار است. البته یادآوری کنم آنچه از دینداری خود و افراد می خواهیم عمل به دین است. یعنی اینکه دین چنان تأثیری بر ما گذاشته باشد که رفتار و کردار ما دینی باشد؛ قلب ما، چشم ما، عمل ما، گفتار ما همه دینی باشد نه اینکه فقط ادعای دینداری بکنیم ولی در عمل خلاف آن را اجرا کنیم. برخی از نشانه های ایمان و دینداری را در سوره بقره آیه ۱۷۷ چنین می خوانیم:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ

فِي الْبُأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَجِنَّ الْبُأْسِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» یعنی: «نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (چه این چیز بی اثری است) لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و گدایان بدهد و در آزاد کردن بندگان صرف کند، و نماز به پا دارد و زکات مال (به مستحق) بدهد، و نیز نیکوکار آناند که با هر که عهد بسته‌اند به موقع خود وفا کنند و در حال تنگدستی و سختی و هنگام کارزار صبور و شکیبا باشند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته‌اند) آنها به حقیقت راستگویان و آنها به حقیقت پرهیزکارانند».

«بله ممکن است کسی در محیطی باشد که چندان رنگ و بوی دینی نداشته باشد؛ مثلاً خانواده‌هایی که تقیدی به دین ندارند، یا در شهر و کشوری که بیشتر مردمش در عمل پایبندی چندانی نشان نمی‌دهند؛ در چنین جاهایی حتماً محیط می‌تواند بر افراد تأثیر بگذارد. من موضوع را

غیر از خانواده، الگوهای دیگری نیز هستند. عالمان راستین و راستگو، معلمان و استادان با اخلاق، کاسبان متدین و خوش انصاف، رانندگان باادب و موقر، مدیران یا کارمندان وظیفه شناس و متدین که با خوش اخلاقی و به‌درستی کار مردم را راه می‌اندازند، اینها همه در گرایش مردم به دین مؤثرند. کلاً عمل افراد متدین بسیار در گرایش به دین تأثیر دارد؛ زیرا فقط به زبان گفتن یا تظاهر به دین داشتن اثری ندارد.

به جامعه خودمان محدود می‌کنم. غیر از عوامل نخستین یعنی نداشتن خانواده یا محیط دینی، عوامل دیگری هم در دلزدگی از دین اثر می‌کنند. چند تا را من می‌گویم و ادامه‌اش را شما بگویید. به نظر من فهم غلط از دین، می‌تواند منجر به دین‌گریزی شود. کسی که شناخت درستی از احکام دین، ضرورت، اقتضا و کاربرد آن را ندارد حتی اگر از روی صداقت و دلسوزی هم باشد با برخورد

نامناسبش مردم را می‌رماند. درک نادرست از مفاهیم دینی مانند امر به معروف و نهی از منکر و اجرای نادرست و همراه با خشونت آنها ممکن است در عمل به دین‌گریزی منجر شود. تشخیص ناصواب مصادیق امر به معروف و نهی از منکر شاید باعث شود افرادی از اصل دین بگذرند. متدینان و مذهبی‌های دلسوز اول باید مواظب باشند درک درستی داشته باشند، آنگاه به اقتضا و به تناسب تأثیر و مصلحت در عمل، اقدام کنند. بسیاری از جوانان هستند که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، در کارهای خیر شرکت می‌کنند اما در ظاهر و پوشیدن لباس و شکل مو و آنچه قیافه ظاهری جوانی اقتضا می‌کند، خلاف میل و پسند برخی از بزرگتران رفتار می‌کنند. چنین مواردی از دید برخی از بزرگتران، منکر محسوب می‌شود؛ حال آنکه چنین نیست. در اینجا پرخاش و برخورد نامناسب به اسم هدایت و امر به معروف تأثیر منفی دارد. علمای ما، بزرگان، مسؤولان و همه باید بدانند که شناخت تحولات زمان در امر دینداری بسیار مهم است. تحولات زمان، شکل و قالب خیلی از امور زندگی را عوض می‌کند؛ پسندها و ناپسندهای ظاهری را دگرگون می‌سازد، نسل جدید را جذب می‌کند ولی نسل پیشین با احتیاط و محافظه کاری با آن برخورد می‌کند. در

چنین جایی آن نسل پیشین، نظر و سلیقه خود را درست و حق می‌داند و نمود و تظاهر و تحول جدید را نشانه پایبند نبودن به دین می‌شمارد. این برداشت نادرست است. اصولاً ما باید بدانیم که جامعه همیشه در حال تحول است؛ این عزیزان اگر خوب مطالعه کنند، تاریخ را بدانند و جامعه را بشناسند، متوجه می‌شوند که نسل خودشان، پسندها و سلاقی و علایق خودشان هم با نسلهای پیشین و خواسته‌ها و نموده‌های آنها متفاوت بوده است.

دگرگونی و تحول یک فرآیند است و کسی نمی‌تواند مانع از تحول شود. جامعه امروز ما، جامعه صد سال یا دویست سال پیش نیست؛ جامعه درهای باز است اما باید با چشمانی باز در این جامعه وارد شد و مراقب تحولات بود. تک بعدی نگریستن، نیز عاملی است که می‌تواند بسیاری را دفع کند. اینکه ما از دین و دینداری فقط یک شکل و

**جامعه ما جامعه‌ای دینی
 به معنی مرسوم بوده و
 هست اما تحولات زمانه،
 نسلهای نو، ارتباطات
 گسترده و اقتضات جدید
 و نوپدید در زندگی،
 جامعه‌ای متفاوت با
 گذشته را به وجود آورده
 است. گروه زیادی از مردم
 بویژه متدینان و
 مذهبی‌های سنتی با
 نگرانی این تحولات را
 می‌بینند. آنها نگران
 دینداری فرزندان خود و
 به طور کلی جامعه بویژه
 نسلهای جدید هستند. از
 نظر آنان، تحولات امروز به
 ضرر دین است و جامعه را
 به سوی بی‌دینی یا
 لاقیدی مذهبی به پیش
 می‌برد.»**

سینما و ورزش علایق امروز
 هستند. نمی‌شود اینها را
 کنار گذاشت».

استاد از او تشکر کرد و گفت
 دیگر چه کسی می‌خواهد
 نظر بدهد؟

اعظم از دختران آخر کلاس
 گفت: «آنچه در جامعه امروز
 منجر به دین‌گریزی می‌شود
 فساد و دروغ است، فقر و
 تبعیض است. نمی‌توان این
 همه فساد بویژه فساد
 اقتصادی را دید، از زبان
 برخی از ... دروغ شنید و
 دیندار هم ماند. این امر
 بخصوص وقتی دروغ‌گویان
 ادعای دینداری هم بکنند،
 دردناکتر است.»

پس از اعظم، منصور با اجازه
 استاد چنین سخن گفت:
 «به نظر من گروه‌گرایی و
 باندبازی، امروزه بسیاری از
 جوانان را از دین زده کرده
 است. وقتی که می‌بینیم با
 فلان فردی که دزدی یا
 فسادش زبازد شده چندان
 برخورد نمی‌شود، چون از
 همفکران و هم‌جناسی

برخی از مسئولان است، خوب معلوم است که مردم دلسرد
 می‌شوند و به دینداری آقایان شک می‌کنند. عدالت در
 رفتار باید در چشم همه آشکار باشد. نمی‌توان در سخن
 ادعای عدالت و برخورد عادلانه داشت ولی در عمل چیزی
 دیگر را نشان داد. فردوسی زیبا گفته است که:

بزرگی سراسر به گفتار نیست
 دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

جواد هم پس از منصور موضوع را اینگونه ادامه داد:
 «دین‌گریزی به خود انسان هم مربوط می‌شود؛ جهل و
 بی‌خبری از دین، ناآشنایی با دین و دینداری و دور بودن
 از این موضوعات باعث می‌شود که برخی همیشه از

یک بعد آن را بگیریم و از جنبه‌های دیگر غفلت کنیم
 آسیب زاست. مثلاً دینداری را فقط در نمود «عزاداری»
 ببینیم. متأسفانه در جامعه شواهدی براین مدعا دیده
 می‌شود. در بین برخی از علما و محافل مذهبی این
 موضوع به چشم می‌خورد؛ برخی فقط به عزاداری و سیاه
 پوشیدن و گریه کردن بها می‌دهند و از جنبه‌های شادی و
 نشاط دین چشم می‌پوشند. برخی از ما جمعیت عزادار را
 دیندار می‌پنداریم و لابد کسانی را که به هر دلیل
 نتوانسته‌اند در عزاداری شرکت کنند، بی‌اعتنا می‌شماریم.
 خیر؛ دین را در همه ابعاد باید دید. به هر حال در این باره
 سخن فراوان است اما من می‌خواهم که شما در این
 موضوع نظر بدهید».

عاطفه دانشجویی که از ظاهرش پیدا بود که از خانواده‌ای
 متمکن است اما هیچگاه در رفتارش نشانی از کبر و
 فخرفروشی نبود، دست بلند کرد و با اجازه استاد گفت:
 «استاد! همه ما می‌دانیم که ناهمخوانی در ادعا و عمل
 بسیار تأثیر منفی دارد. دینداران و سفارش‌کنندگان به
 دین باید ابتدا خود عامل به آن باشند، بعد دیگران را به
 دینداری سفارش کنند؛ شما بهتر می‌دانید که قرآن درباره
 سفارش بدون عمل (در سوره صف آیه ۲) می‌فرماید: «يَا
 أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ». خوب برخی از
 سفارش‌کنندگان زبان و عملشان باهم سازگار نیست؛ نباید
 در ظاهر دیندار جلوه کنند و در خلوت اهل گناه باشند؛ به
 قول حافظ:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
 چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند.

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
 و در جایی دیگر با انتقاد از بی‌عملی برخی دانایان در دین
 گفته است:

«نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس
 ملالت علما هم ز علم بی‌عمل است»

پس از وی، امیر دانشجوی دیگری بود که با اجازه استاد
 گفت: «آقا! بعضی‌ها در این جامعه دارند با علایق و سلايق
 ما مبارزه می‌کنند. جامعه امروز تعلقات خودش را دارد و
 این تعلقات به معنی نفی دین نیست، تفاوت سلیقه است.
 ما همه اهل دین هستیم اما مانند گذشته‌ها فکر نمی‌کنیم،
 لباس نمی‌پوشیم. می‌توان با عقل و منطق بین این
 خواسته‌ها و دینداری توافق ایجاد کرد. تفریحات امروز،

دین‌گریزان باشند. من دیده‌ام افرادی که فکر می‌کنند دینداری فقط مال یک عده از مردم است و فقط همانها باید دیندار باشند؛ مثلاً قرآن را فقط کتاب مذهبی‌ها می‌دانند و چون خودشان کمتر با دین سر و کار دارند یا اصلاً ندارند با قرآن هم کاری ندارند. متأسفانه برخی دوستان دانشجوی ما نیز بدون هیچگونه مطالعه درست و از منابع اصلی صرفاً با چهارتا کلمه که از این طرف و آن طرف می‌خوانند اصل دین و دینداری را زیر سؤال می‌برند یا بدون مطالعه و شناخت تفسیر بزرگان و مفسران دین با تکیه به گفتار نویسندگان مشهور خارجی با موضوعات دینی برخورد می‌کنند. اگر انسان خودش به شناخت و درک درستی از دین برسد نظر و رفتار و گفتار دیگران نمی‌تواند به اصل دینداری او آسیب برساند».

نوبت به سپیده دانشجوی دختری که در کانونهای فرهنگی هم عضویت دارد، رسید. او گفت: «تربیت نادرست در خانواده‌ها و زور و اجبار هم می‌تواند بچه‌ها را گریزان کند. اینکه پدران و مادران توقع داشته باشند بچه‌هایشان از همان آغاز و مثل آنها و به اندازه آنها اعمال دینی را انجام دهند یک عمل نادرست تربیتی

■ **داشتن الگوی مناسب در گرایش مردم بویژه جوانان و نوجوانان به دین بسیار مؤثر است. خانواده‌ها نخستین الگو هستند. پدر و مادری که دیندار باشند، می‌توانند بهترین الگوی فرزندان‌شان باشند. معمولاً ما در آغاز، دینداری و آشنایی با احکام و مباحث دینی را در خانواده می‌آموزیم. اگر پدر و مادری به درستی اصول دینی و تربیتی را در زندگی خود اجرا کنند و در عمل دیندار باشند، فرزندان آنها نیز بچه‌هایی دیندار می‌شوند.**

■ **تحولات زمان، شکل و قالب خیلی از امور زندگی را عوض می‌کند؛ پسندها و ناپسندهای ظاهری را دگرگون می‌سازد، نسل جدید را جذب می‌کند ولی نسل پیشین با احتیاط و محافظه کاری با آن برخورد می‌کند. در چنین جایی آن نسل پیشین، نظر و سلیقه خود را درست و حق می‌داند و نمود و تظاهر و تحول جدید را نشانه پایبند نبودن به دین می‌شمارد. این برداشت نادرست است.**

است. تربیت کودکان و نوجوانان باید قدم به قدم باشد. ما در آغاز حداقل انتظار را باید از بچه داشته باشیم. همچنین فرزندان هر زمان باید طبق آداب همان زمان تربیت شوند. ما این فرمایش امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام را شنیده‌ایم که می‌فرماید:

«لا تقسروا أولادکم علی آدابکم، فإئهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم؛ آداب و رسوم خود را به فرزندان‌تان تحمیل نکنید، زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند».

فرشید دانشجوی همیشه خندان کلاس در ادامه مطالب دانشجویان قبلی گفت:

«امروز مشکلات زندگی کمر مردم را خم کرده؛ با این همه گرفتاری چگونه مردم دیندار باقی بمانند؟ حکومت تا نتواند یک زندگی متعادل، حد اقلی و بدون دغدغه را برای مردم فراهم کند نباید انتظار داشته باشد مردم دیندار باقی بمانند. معاش و زندگی مردم اگر تأمین باشد، فرصت پرداختن به دینداری هم باقی می‌ماند. شکم گرسنه چگونه ایمان داشته باشد؟ با این اوضاع که نمی‌توان مردم را به بهشت برد!»

مریم از دانشجویانی بود که

معمولاً نظرش با دیگران متفاوت و مخالف بود. او هم پس از اجازه از استاد گفت: «من خیلی از این حرفها را قبول ندارم. آقا! امروز دشمنان ما بسیار فعال هستند؛ گروههای مخالف دین دارند در جامعه تلاش می‌کنند که مردم را از دین زده کنند. ماهواره‌ها، فیلمها، گوشی‌ها همه ابزار دشمن است و دشمن دین مردم هستند. دشمنان نمی‌خواهند که ما روز خوش داشته باشیم؛ اینها همه توطئه‌های دشمن است.»

استاد در پاسخ حرفهای مریم گفت: «بخشی از صحبتهای شما درست است که دشمنان تلاش می‌کنند اما اینکه عوامل دیگر را نفی کنیم این درست نیست؛ همه این عوامل تأثیر گذار است.»

سینا آخرین کسی بود که دست بلند کرد و گفت: «استاد! به نظر من خرافات و خرافه پرستی هم در گریزان کردن برخی از جوانان مؤثر است. برخی، کارهای خرافی می‌کنند و آن را به دین نسبت می‌دهند در حالی که ربطی به دین ندارد. به نظر من یک موضوع بسیار مهم دیگر که گفته نشد ریاکاری است. ریاکاری ریشه دین و ایمان را می‌خشکاند. این موضوع بسیار خطرناک است. تجربه گذشتگان، احادیث و روایات، سخن حکیمان و شاعران همه مؤید این است که ریاکاری بسیار در دین‌گریزی تأثیر گذار است و اگر اجازه بدهید من یک حکایت را از گلستان سعدی در این باره بخوانم. سعدی می‌گوید:

«زاهدی مهمان پادشاهی بود؛ چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کنند؛

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کین ره که تو میروی به ترکستان است
چون به مقام خویش آمد سفره خواست تا تناولی کند؛
پسری صاحب فراست داشت؛ گفت: ای پدر! باری به مجلس سلطان طعام نخوردی؟ گفت در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.

ای هنرها گرفته بر کف دست

عیبها بر گرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور

روز درماندگی به سیم دغل»

همچنین نقش نهادهای دینی در جذب یا گریزان کردن

مردم به دین بسیار مهم است؛ این نهادها بیش از آنکه به ظواهر و مراسم و دادن آمار و دلخوش کردن به فیلم و جمعیت بیندیشند، باید در پی ترویج اخلاص و صداقت باشند. به فرمایش سعدی شیرازی:

«طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست»

و دوست دارم با اجازه شما از پروین اعتصامی هم چند بیتی را در این باره بخوانم:

«هرکه با پاکدلان صبح و مسایی دارد

دلش از پرتو اسرار صفایی دارد

زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک

ای بس آلوده که پاکیزه ردایی دارد»

استاد از همه دانشجویان تشکر کرد. بعد نگاهی به من انداخت و گفت: امیدوار! تو امروز ساکت بودی، نظری ندادی. خوب است که نظر دوستان را به شکل خلاصه برای کلاس بگویی.

من هم گفتم: «متشکرم استاد عزیز! آنچه از فرمایش شما و سخنان دوستان دانستیم این بود که در دین‌گرایی و دین‌گریزی مردم بجز خود شخص و ایمان و اطلاعات و تلاش خودش، عواملی دیگر نیز دخالت دارند.

احساس نیاز و درک فطری از دین، داشتن الگوی مناسب در خانواده یا جامعه، خودسازی و صبر و تحمل، راستی و عدالت، همخوانی حرف و عمل سفارش کنندگان به دین و صداقت و پاسخگویی مسئولان حکومتی در جذب و نگاه‌داری مردم در دین بسیار اثرگذار است.

فهم غلط از دین و برخوردهای نادرست در پوشش امر به معروف و نهی از منکر، نشناختن تحولات زمان، ریاکاری و دروغ و فساد، فقر و تبعیض و باندبازی و گروه‌گرایی و نیز انتظار بیش از حد و تکلیف بیشتر از وسع و طاقت هم می‌تواند منجر به دین‌گریزی شود.»

پانوش:

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۷، ح

۱۰۲

کتابخانه کتابخانه



رضا احمدی
پژوهشگر

صفریات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

قضا گاو مرد و چند روز مردم شهر به عزاداری پرداختند. غوغا اندکی فرو نشست و امیرکبیر طراحان این واقعه را سیاست کرد. سوء استفاده ابزاری از دین و مقدسات و امام زمان به گونه‌ای شد که کسی جرأت مخالفت با یک گاو را نداشت.^۱

مقدمه، یک واقعه!

تعریف دین

دین شناسان، کلمه «دین» که در انگلیسی «Religion» خوانده می‌شود، شامل همه ادیان می‌دانند.^۲ تعریف صاحب نظران ادیان با متکلمان ملل و نحل متفاوت است، متکلمان، ادیانی را که منشأ الهی دارند، دین می‌شمارند. علامه طباطبایی، دین را مجموعه‌ای از برنامه‌های عملی هماهنگ با نوعی جهان بینی می‌داند که انسان برای رسیدن به سعادت خود، آن را وضع می‌کند و یا از دیگران می‌پذیرد.^۳ فیل ذاکر من، دین آموخته‌های اجتماعی است. افراد، دین و مذهبشان را از افراد دیگر می‌آموزند و کسب می‌کنند.^۴ استاد مطهری، دین، استوارترین ستون حیات مادی و معنوی و امنیت روانی آدمی است که به او عزت و شرافت می‌بخشد و نور ایمان و اخلاص را در جانش می‌افروزد و او را از زنجیر اسارت‌های نابخردانه آزاد می‌سازد. اگر در تاریخ بشریت فداکاری دیده می‌شود و یا نیکوکاری و خدمت به خلق دیده می‌شود و یا شجاعت و شهادت در برابر زور و استبداد دیده می‌شود و یا یک سر مو تجاوز نکردن از حدود و مدار خود به حدود و مدار دیگران دیده می‌شود، همه اینها در پرتو دین و توجه به خدای یگانه بینای شنوای علیم حکیم بوده است. آیا نیروی دیگری و قدرت دیگری می‌تواند در این جهت با دین رقابت کند و یا ادعا کند که صد یک آنچه دین انجام می‌دهد، انجام دهد؟^۵

جامعه دینی

هر تعریفی برای جامعه دینی داشته باشیم چه آن را «جامعه‌ای که به غایات و آمال دینی توجه دارد» یا «جامعه اخلاقی» یا «جامعه‌ای مبتنی بر شعائر و دستورالعمل‌های دینی» بدانیم، این واقعیت هست که بعضی از جوامع، رنگ و بوی دینی گرفته‌اند و دین نهاد اصلی یا یکی از نهادهای اصلی با بیشترین تأثیر در آن است. این جوامع عمدتاً مبتنی بر حوادث و رخدادهای دینی است، آنها دست خداوند را در امور جهان و در کار

در سال ۱۲۶۵ ق، قصابی در وسط میدان صاحب‌الامر تبریز می‌خواست گاو را ذبح کند، گاو بند را پاره و از زیر دست قصاب فرار کرد و داخل مسجد صاحب‌الامر شد. قصاب ریسمانی برد و بر گردن گاو انداز زد و طناب پاره شد، قصاب نقش بر زمین شد و مرد. گاو فرار کنان وارد خانه متولی مسجد شد و در شهر شایع گردید که امام زمان معجزه کرده است و قصاب که قصد کشتن گاو را داشت کشته است. بانگ صلوات مردم بلند شد. به میمنت معجزه صاحب‌الامر بازار شهر را تا یک ماه آذین بستند و چراغانی کردند. اعلام کردند که تبریز دیگر شهر صاحب‌الامر و مقدس است، مردم تبریز از پرداخت مالیات و حکم حاکم معاف هستند. گاو را مقدس اعلام کردند. عده‌ای بر پشت آن سنگر گرفتند.

گاو را به منزل میر فتح بزرگ شهر بردند، جلی از بافته کشمیر بر آن انداختند، خدام و فراش بر آن بگماشتند. هر روز شفای مریضی در شهر شایعه می‌شد، که کور بینا شد، فلان گنگ به زبان آمده، پای لنگ شفا یافته است. مردم دور و نزدیک دسته دسته با چاوشی، نذر، نیاز و صلوات به زیارت گاو می‌رفتند و زوار در صف ایستاده به تبرک بر سم گاو بوسه می‌زدند. جماعتی در پشت گاو مقدس سنگر گرفته بودند. بزرگان شهر به گرد آن جمع شدند. هیچ کس توان مقابله با آنها را نداشت. زیرا آنها با ابزار دین معجزه صاحب‌الامر رو در رو می‌شدند. هر کس برای زیارت می‌آمد جهت تبرک مویی از گاو می‌کند و به تبرک می‌برد، بعد از چندی مویی بر بدن گاو باقی نماند، زیرا زوار برای تبرک کنده بودند.

هر روز معجزه و آوازه‌ای تازه بر سر زبان‌ها می‌انداختند، بزرگان نذورات، پرده و فرش و ظرف می‌فرستادند، کنسولگری انگلیس هم چهل چراغی فرستاد که هم اکنون زیر گنبد مسجد آویزان است.

حشمت الدوله حاکم شهر از بیم عوام، که مخالفت با این اتفاق، مخالفت با امام زمان خواهد بود، درمانده بود، از

■ **اگر دین به عنوان یک منبعی الهام بخش در زندگی سیاسی برای ترویج و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی مورد توجه قرار گیرد آسیبی ندارد، آسیب‌ها هنگامی اتفاق می‌افتد که استفاده ابزاری از دین صورت بگیرد.**

■

می‌دانند و همه امور جامعه در چهارچوب دین فهمیده می‌شوند. دین و جامعه دینی مثل هر پدیده دیگر در معرض آفات و آسیب‌ها قرار دارند. آفات و آسیب‌های جامعه دینی، نوع خاصی از آسیب‌ها است. از آسیب‌های خاصی که جوامع دینی را تهدید می‌کند، استفاده ابزاری از دین می‌باشد.

استفاده ابزاری از دین

همه چیز در دنیای ما در معرض زوال، انحطاط، تحول و تغییر است. اندیشه و باورهای دینی نیز همانند همه امور انسانی از آفات دنیای خاکی به دور

نیستند. اما در جوامع دینی، دین‌داران، متولیان آن، پرداختن به آفات دین را بر نمی‌تابند و لذا طرح آن با دشواری روبرو است. و همین مسئله موجب شده که کسی جرأت سخن گفتن از آسیب‌های دینی را پیدا نکند.

در حوزه دین‌شناسی، در غالب موارد، آفات دین حتی اجازه بروز هم نیافته است و هر کاری از این دست، به سرعت به بدعت و رفس متهم شده و مهجور مانده‌اند. در حالی که آفات موجود در باورها و اندیشه دینی رابطه‌ای ضروری با دین ندارند، بلکه همواره اتفاق می‌افتند.^۱

اگر دین نقشی ابزاری پیدا کند و در خدمت تمایلات و مطامع اشخاص قرار گیرد، و در حوزه اقتدار این و آن واقع

شود، آسیب‌های جدی به دین و دینداری وارد می‌گردد. وقتی دین و دینداری نقش ابزاری بیابد، رنگ تمایلات و مطامع اشخاص زده می‌شود. آنان که دین را در راه قدرت و سیاست و مدیریت و حکومت دلخواه خود خرج می‌کنند و در این راه بخش‌هایی از دین را مطرح می‌کنند و رونق می‌دهند و بخش‌هایی را پوشیده می‌دارند و مسکوت می‌گذارند، موجبات آسیب به دین و بسستی ایمان مردمان را فراهم می‌کنند.^۲

آنگاه که مؤمنان و متولیان دین در جامعه دینی، بخشی‌هایی از دین را که

در راستای منافع خود می‌دانند، برجسته کرده و به ابعاد دیگر دین که در راستای منافع آنها قرار ندارد، بهایی داده نمی‌شود آن ابعاد مغفول واقع می‌شوند. هر پدیده‌ای که در عرصه اجتماع نقش سازنده و مثبت دارد، ظرفیت این را دارد تا دچار آسیب‌هایی گردد. و هر پدیده‌ای که نقش پررنگتری در پیشبرد و اصلاح جامعه دارد در صورت سوء استفاده می‌تواند بیشترین آسیب هم به جامعه وارد کند. اگر دین به گونه‌ای اصولی و بر مبنای صحیح در جامعه اجرایی نگردد و برداشت‌های سلیقه‌ای و اهداف شوم در آن گنجانده شود، بی‌شک بالاترین آسیب را باید برای دین فرض نمود. گاندی در این باره می‌گوید: فجیع‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین جنایتی که تاریخ به ثبت رسانیده است، زیر پوشش دین یا انگیزه شریف انجام شده است.^۳

ما و استفاده ابزاری از دین

تک ساحتی شدن مسلمانان و توجه به یک بُعد دین و واگذاشتن دیگر ابعاد آن، ابزار دست گروه‌های جهادی در دهه‌های اخیر شده است و جهاد، مقاومت، انقلابی‌گری به همراه نوعی سلفی‌گری بُعد شاخص اسلام شد و ابعادی چون اخلاق، عدالت اجتماعی و قسط، حق الناس، به رسمیت شناختن حقوق دیگران و... از ابعاد غیر قابل انکار دین، به فراموشی سپرده شد و از اسلام چهره‌ای خشن، بی‌رحم، مخالف مدنیت و توسعه برای جهانیان به نمایش گذاشت و در نتیجه موجب اسلام هراسی و وارد آمدن اتهام ترور به مسلمانان شد. گروه‌های جهادی چون داعش، النصره و طالبان فقط به جهاد، مقاومت و ایثار توجه دارند. جامعه ما هم از امواج فرهنگ جهادی دوره معاصر جهان اسلام در امان نماند و توجه بیش از حد به جهاد، مبارزه و ایثار، سبب شد که دیگر معارف دینی مغفول واقع شوند. گویا در اسلام غیر از جهاد و مبارزه اصول دیگری وجود ندارد؟ همه خط مشی‌ها و برنامه‌ها بر اساس این اصول نوشته و بسیاری از نیازهای اولیه به فراموشی سپرده شد. تک ساحتی شدن، آسیب‌های جدی بر جامعه وارد کرد و همه سرمایه‌ها و توان جامعه را مستهلک نمود و دیگر ابعاد فراموش گردید. کارنامه چهار دهه ما این شد: فاصله طبقاتی وحشتناک، فساد سیستمی، فراموشی اخلاق، تبدیل غارتگری به اخلاق روزمره، پایین آمدن آستانه تحمل، کمی بهره‌وری، پایین آمدن آستانه تحمل جامعه، حاشیه نشینی گسترده، اعتیاد، طلاق، تورم افسارگسیخته،

■ **خلافت طی سده‌ها، هاله‌ای از قداست بر پیرامون خود کشید و هر کس که دم از مخالفت با آنها می‌زد فوراً با چماق تکفیر بر فرقی می‌کوبیدند و او را مرتد و خارج از دین معرفی می‌کردند.**

■

بیکاری، فقدان شفافیت و پاسخ‌گویی، بی‌توجهی به بیت‌المال و منافع ملی کشور، انزوای بین‌المللی، فرار مغزها، پانزده میلیون پرونده‌های دستگاه قضائیه، و ...

به گزارش خبرنگاران جوان؛ اوضاع توزیع درآمدی ما چندان خوب نیست. یعنی فاصله اقشار کم درآمد ما به نسبت قشر

پدرآمد بسیار زیاد است. یا در تازه‌ترین گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل در زمینه شاخص ادراک فساد، ایران با یک پله صعود نسبت به سال گذشته، در رتبه ۱۳۰ از بین ۱۸۰ کشور، مورد بررسی قرار گرفته است.

این شاخص‌های ناگوار ناشی از تک‌بعدی‌نگری به مسایل دینی و استفاده ابزاری است که ضرر کننده اصلی در ایران، دین و ایمان و سرمایه‌های ملی است.

عوامل استفاده ابزاری

ماهیت دین به گونه‌ای است که ظرفیت سوء استفاده را دارد. ویژگی‌های ذیل در سوء استفاده از دین مؤثر می‌باشند:

۱. **قرائت پذیری:** «قرائت‌های مختلف از دین»، مقوله‌ای علمی و فرهنگی است اما عده‌ای آن را دستاویز مطامع و اغراض و اهداف خود قرار می‌دهند. آنچه موجب سوء استفاده از دین می‌شود، قرائت پذیر بودن آن است و این مسئله آن را در معرض سوء فهم‌های مختلف و بعضاً متعارض قرار می‌دهد. قرائت‌پذیری دین در دوره‌های مختلف تاریخی به اختلافات فرهنگی و اجتماعی انجامیده و بهانه برای شکل‌گیری نزاع‌های فکری و جنگ‌های بی‌رحمانه‌ای در تاریخ شده است؛ قرائت‌هایی از دین، تبعیض‌آمیزترین و مخرب‌ترین قشربندی‌های اجتماعی را

مبارزه مذهب علیه مذهب، از حرب‌هایی است که همیشه در دست حاکمان مستبد و استعمارگران بوده است و در طول تاریخ، دین در حکم سلاحی کم‌هزینه و سودمند برای بهره‌گیری بیشتر بوده است. آنگاه که از دین قرائتی ایدئولوژیک، صورت گیرد.

توجه نموده است.^۹

مبارزه مذهب علیه مذهب، از حرب‌هایی است که همیشه در دست حاکمان مستبد و استعمارگران بوده است و در طول تاریخ، دین در حکم سلاحی کم‌هزینه و سودمند برای بهره‌گیری بیشتر بوده است. آنگاه که از دین قرائتی ایدئولوژیک، صورت گیرد، موجب می‌شود که باوری مطلق، انعطاف‌ناپذیر، تمامیت‌خواهانه، توجیه‌گر و اتوپیانگر، خیال پرداز را به نمایش گذارد و در راستای تحقق آن از هر هیچ امر کوتاهی نمی‌کند.

۲. **ایمان:** آنگاه که انسان به ایده‌ای گرایش و سپس به اعتقاد قلبی و ایمان تبدیل می‌شود، همه جهت‌گیری‌ها و رفتار فرد ایمان آورنده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ایمان بر خواسته از باورهای عوامانه، سطحی، عقل‌ستیز و خرافی، آثار آن بر رفتار فرد آشکار می‌شود.

پس ایمان بعد غیر جسمانی انسان است که میسر و جهت‌گیری‌های او را مشخص می‌کند.

۳. **مطامع شخصی:** انسان دارای تمایلات نفسانی است. او همه چیز را برای خود می‌خواهد و سوی خواسته‌های نفسانی او حد و مرزی ندارد. بعضی از انسان‌ها دین را بر اساس مطامع شخصی تفسیر می‌کنند. اینجاست که دین اسیر دست طرفدارانش می‌شود.

با نگرش سطحی به تاریخ در می‌یابیم که تاریخ مملو از سوء استفاده از ادیان مختلف و ایمان‌پروان آنها است، و سوء استفاده هم مختص ادیان خاصی نیست.

گونه شناسی

دین، همانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی دیگر، علاوه بر کارکردهای مفید و مؤثری که دارد، آنگاه که قرائت‌ها خاص و جهت‌دار از آن

در چند دهه اخیر نقش مذهب در سیاست‌های داخلی اکثر کشورهای اسلامی افزایش یافته است. گروه‌های اسلامگرا در کشورهای چون مصر، الجزایر، مراکش و ایران، با استفاده از مذهب به عنوان ابزاری در جهت به چالش کشیدن دولت‌های وقت استفاده کردند.

صورت می‌گیرد، نقش تخدیری و تخریبی گسترده‌ی می‌یابد. در دنیا هیچ دین و آیینی را نمی‌توان یافت که فقط در راستای سعادت و خوشبختی بشریت به کار گرفته شده باشد و بلکه در موارد و نمونه‌های بسیار، عامل انحطاط، سقوط و سودجویی و بهره‌کشی‌های غیراخلاقی از سوی برخی تبدیل شده است.

نگاه ابرازی به دین، آن را در خدمت تمایلات و مطامع شخصی قرار می‌دهد، این وضعیت در لایه‌های مختلف اجتماعی وجود دارد:

۱. شخصی؛ گاهی شخص مؤمن به یک دین و مذهب، برای اینکه به مطامع شخصی خود دست یابد، برای خود وجهه و اعتبار دینی دست و پا می‌کند، و این اعتبار مذهبی را دست‌مایه رسیدن به خواسته‌های دنیوی و دست‌یابی به مناصب قرار می‌دهد. این اتفاق در جامعه مذهبی بوجود می‌آید زیرا وجهه مذهبی، دارای اعتبار و در این جامعه خریدار دارد. ریش تسیبج، یقه بندی، لباس سیاه، سلام صلوات، مکه، کربلا، مشهد، گریه، نذری و روضه، دعا، قمه، هیئت، سینه زنی و اسامی ائمه بر اماکن کسب و سفره ام البنین، گهواره و... هر یک از این وجوه نوعی اعتبار و اعتماد فراهم می‌آورد که از سوی

افراد خاص مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد

که به نوعی به استفاده ابزاری از دین

می‌انجامد. لسان الغیب در این

باره می‌آورد:

واعظان کین جلوه بر

محراب و منبر

می‌کنند

چون به

خلوت

می‌روند آن کار

دیگر می‌کنند

گوییا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور

می‌کنند^{۱۰}

بعضی با تظاهر به دینداری بر این باورند که از

همه بالاترند، در صورتی که این‌گونه نبوده و برتری انسان‌ها به سجایای اخلاقی و تقوا است، نه به ظاهر.

۲. گروهی؛ در آیه ی ۷۹ سوره بقره، اهل کتاب را بخاطر استفاده ابزاری از دین سرزنش می‌کند: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشَارُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا»، وای بر کسانی که با دست خودشان کتابی می‌نگارند و سپس می‌گویند این از سوی خدا آمده است تا آن را به یک بهای اندکی بفروشند. یا در سوره توبه آیه ۳۰ می‌فرماید: «روحانیت شان، احبار و رهبانان شان را به جای خدا ارباب می‌گرفتند.»

اگر دین به عنوان یک منبعی الهام بخش در زندگی سیاسی برای ترویج و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی مورد توجه قرار گیرد آسیبی ندارد، آسیب‌ها هنگامی اتفاق می‌افتد که استفاده ابزاری از دین صورت بگیرد.

استفاده ابزاری از دین توسط برخی از گروه‌های سیاسی و اجتماعی، در طول تاریخ تا به امروز برای پیشبرد اهداف و مطامع نفسانی خود، خاطره خوبی نداشته است. آنها از دین ابزار خشن و بی‌رحمانه می‌آفرینند و معمولاً قرائتی ایدئولوژیک از مذهب ارایه می‌کنند. این وضعیت در بین همه ادیان دیده شده است. خوارج اولین گروه در

بین مسلمانان بودند که قرائتی ایدئولوژیک

از اسلام ارائه کرد، آنها با شعار «لا حکم

الا لله» به کشتار دست زد. در

عصر ما، طالبان، النصره و

داعش و... با شعار

«لا اله الا الله»

و

خوشاوندی پیامبر را محملی برای

برای رسیدن به ثروت، قدرت و راه

رسیدن و حفظ قدرت می‌دانستند،

خود را اهل بیت و مصداق آیه

ذوی القربی دانسته و قدرت خلافت را

ارثیه خود از پیامبر می‌پنداشتند.

استفاده

از آموزه‌های

دینی به تربیت

عناصر انتحاری مبادرت

کرده که خود را در بین مردم

بی‌گناه منفجر می‌کنند، زنان را به

اسارت در آورده و در بازار بردگی به فروش

می‌رسانند. جنایات داعش علیه زنان و فروش آنان

در بازار بردگی، بریدن سر با اهر برقی، آتش زدن، در آب غرق کردن و نابود کردن آثار باستانی و در کل، کارنامه آنها در عراق و سوریه گوشه‌ای از رفتار آنهاست. عماد

هر روز معجزه و آوازه‌های تازه بر سر زبان‌ها می‌انداختند، بزرگان نذورات، پرده و فرش و ظرف می‌فرستادند، کنسولگری انگلیس هم چهل چراغی فرستاد که هم اکنون زیر گنبد مسجد آویزان است.

زیادی در تاریخ ایران و جهان اسلام وجود دارد که سلاطین و حکام دین و مذهب را وسیله برای پیشبرد اهداف و امیال خود قرار داده‌اند و بسا استفاده از

شعارهای مذهبی گروه‌های زیادی را در راستای اهداف خود جذب می‌کنند. از پیوندی که بین دین و سیاست بوجود می‌آید معمولاً سیاست دست بالا را دارد و به دین نگاه ابزاری دارند.

باز خوانی تاریخی

استفاده ابزاری از دین نه تنها موضوع تازه‌ای نیست بلکه یک واقعه تلخ تاریخی است که احساسات مذهبی مردم دستاویز برای استفاده افراد، گروه‌ها و حکومت‌ها می‌شود. در اینجا به چند نمونه تاریخی اشاره می‌کنیم:

۱. **جنگ‌های صلیبی:** پاپ اوربان دوم در جریان شورای کلرمونت، در سال ۱۰۹۵ میلادی، آزادی سرزمین مقدس را خواستار شد.

عزیمت نخستین جنگجویان صلیبی در ۱۵ آگوست ۱۰۹۶، مصادف با روز عروج مریم، آغاز شد.

پیتر، راهب واعظ شهیر فرانسوی بر الاغی سوار و سراسر اروپا را با نطق‌های آتشین خود همه را به جهاد علیه مسلمانان کافر دعوت کرد تا برای ظهور حضرت مسیح در هزاره تولد آن حضرت خود را بیت‌المقدس برسانند. توده‌های مؤمن برای ثواب و دیدن مسیح، آماده حرکت به سوی بیت‌المقدس شدند. او موفق‌ترین شخص در میان واعظان پیام اوربان است و در میان پیروانش احساسات افراطی و متعصبانه را رواج داده بود. یک میلیون نفر مسیح شدند و با شعار آزادسازی قدس به حرکت در آمدند و بر

افروغ گوشه‌ای از استفاده ابزاری در ایران را روایت می‌کند: «سیاست آنچنان قدسی شده بود که مانع نقد می‌شد. البته این قدسیت سیاست را گره بزیند با جایگاه روحانیت و عدم نظارت سایر روحانیون، به این ترتیب آنقدر قداست را بالا بردند که نقد با مانع سنگینی مواجه شد و بعد توجیه‌ها و تطهیرها هم باعث شد که نقدهای بالقوه هم به فعلیت نرسد. وقتی [روحانیت] در قدرت آمدند و قداستی هم به قدرشان بخشیدند، هم خودشان تصدی کردند و هم آن نظارت را تحت الشعاع قرار دادند و هم خودشان به حکومت دینی وجاهت و قداست بخشیدند.»^{۱۱}

در چند دهه اخیر نقش مذهب در سیاست‌های داخلی اکثر کشورهای اسلامی افزایش یافته است. گروه‌های اسلامگرا در کشورهای چون مصر، الجزایر، مراکش و ایران، با استفاده از مذهب به عنوان ابزاری در جهت به چالش کشیدن دولت‌های وقت استفاده کردند.

عربستان، در ذیل اسلام وهابی برای پیشبرد، اهداف سیاسی، امیال خود از مذهب بهره می‌برد. آنها توانسته‌اند شبکه‌ای وسیع از مساجد و ائمه جمعه و جماعت به همراه سازمان‌های مذهبی در سراسر جهان را سازمان دهند و حتی گروه‌هایی چون طالبان و داعش و... را به وجود آورند و این مجموعه‌های دینی به پیاده نظام دولت سعودی تبدیل شده‌اند.

۳. **دولت‌ها:** دولت‌ها با استفاده از شعارهای مذهبی، اهداف سیاسی و دنیوی خود را پیش می‌برند. نمونه‌های

لباس خود علامت صلیب کشیدند. تا اخلاص خود را اعلام دارند.

در حالی که طراحان این جنگ‌هایی که دوستانه سال طول کشید، پادشان و کنت‌ها و بازرگانان اروپایی بودند که بوسیله شعار آزادی قدس به ثروت شرف اسلامی دست یابند. آنها خود را در پشت شعار آزادی سرزمین مقدس و ظهور حضرت مسیح پنهان کرده بودند.

۲. تشکیل دولت مقدس: عده‌ای از یهودیان که به فرقه صهیون شهرت یافتند، با شعار بازگشت به سرزمین مقدس برای پایان دادن رنج چند هزار ساله یهودیان، در پی دست یافتن به فلسطین برآمدند. صهیون‌ها گروهی بودند که در پشت شعارهای دینی در پی دست یافتن به اهداف سیاسی و گروهی خود هستند و در این راه از هیچ جنایتی کوتاهی نکردند.

اردشیر بابکان بنیان‌گذار دولت ساسانی، سیاست اتحاد دین و دولت را پایه‌گذاری کرد. هنگامی که اردشیر به قدرت رسید، در پی این بود که دین مزدیسنی را که در زمان اشکانیان در کنار حکومت قرار داشت با حکومت یکی سازد و از آن به عنوان حربه سیاسی بهره برد. عامل اجرای این سیاست از زمان اردشیر به بعد موبدی به نام کرتیر، موبد پرنفوذ دوران ساسانی بود که در مدت سلطنت شش پادشاه از اردشیر یکم تا نرسه می زیسته است. پادشاهان ساسانی خود را کارگزار اهورا مزاد می‌دانستند.^{۱۲}

در دوره اسلامی همه، از خلفای راشدین گرفته تا بنی امیه، بنی العباس، سلاطین عثمانی و... خود را جانشین رسول خدا و حکم خود را حکم الله می‌دانستند. خلافت طی سده‌ها، هاله‌ای از قداست بر پیرامون خود کشید و هر کس که دم از مخالفت با آنها می‌زد فوراً با چماق تکفیر بر فرقه می‌کوبیدند و او را مرتد و خارج از دین معرفی می‌کردند (جان، مال و ناموس او را بر خود حلال می‌دانستند.) و صدای او مصیبت‌های آنها بلند می‌شد که ما جانشین و خویش و کس و کار پیامبریم.^{۱۳}

معاویه امام جمعه و جماعت بود و بر منبر می‌رفت و مردمان را به تقوا و پروا پیشگی فرا می‌خواند، و با نقاب دین و دین‌داری و امامت جمعه و جماعت و پیشوایی مسلمانان، بساط سلطنت و ملوکیت به پا کرد و خود را بر جان و مال و ناموس مردمان مسلط کرد و خودکامگی نمود.^{۱۴}

■ اگر دین نقشی ابزاری پیدا کند و در خدمت تمایلات و مطامع اشخاص قرار گیرد، و در حوزه اقتدار این و آن واقع شود، آسیب‌های جدی به دین و دینداری وارد می‌گردد. ■

“

■ علامه طباطبایی، دین را مجموعه‌ای از برنامه‌های عملی هماهنگ با نوعی جهان بینی می‌داند که انسان برای رسیدن به سعادت خود، آن را وضع می‌کند و یا از دیگران می‌پذیرد. ■

“

■ جامعه ما هم از امواج فرهنگ جهادی دوره معاصر جهان اسلام در امان نماند و توجه بیش از حد به جهاد، مبارزه و ایثار، سبب شد که دیگر معارف دینی مغفول واقع شوند. ■

عباسیان با پرچم اسلام، هشتصد سال بر جهان اسلام حکومت کردند. آنان پانصد سال در بغداد و سیصد سال در قاهره حکم راندند. بنیاد خلافت عباسی از همان آغاز، مبتنی بر خدعه و تفرقه اندازی و استفاده ابزاری از دین و خویشاوندی پیامبر ﷺ بود.^{۱۵} آنها خویشاوندی پیامبر را محملی برای برای رسیدن به ثروت، قدرت و راه رسیدن و حفظ قدرت می دانستند، آنها خود را اهل بیت و مصداق آیه ذی القربی دانسته و قدرت خلافت را ارثیه خود از پیامبر می پنداشتند. عوام الناس هم تحت تأثیر این امواج تبلیغاتی به آنها تمکین کردند. برای اثبات قداست خود روایاتی جعل و کتابهای انبوهی نوشتند و علما بر آن شهادت دادند.

سلطین محلی، در ایران نیز خود را نماینده خلافت و مجری شریعت می دانستند و با القابی چون ناصرالدین، رکن الدین، غیاث الدین، معزالدین و... که از سوی خلیفه به آنها عطا می شد و شرعی بودن حکومت آنها را تأیید می کرد، حکومت اسلامی واجب الاتباع داشتند.

پس از عصر خلافت و تشکیل دولت ملی صفوی در ایران، سلطین این دولت نیز، خود را مرشد کامل و نماینده امام عصر می دانستند. در اندیشه سیاسی عصر صفوی، شاه، را سایه خدا و مظهر خدا (ظل الله) و نایب امام زمان می دانستند.^{۱۶}

سلطین این سلسله، از این جهت که خود را اولاد پیامبر می دانند این امتیاز را دارند که مردم ایران آنها را معصوم می دانند، یعنی عقیده دارند اخلاق و رفتار شاه هر چه باشد مرتکب گناه نمی شود و هر تصمیمی بگیرد بی عیب و نقص می باشد... شاه ایران مقام ریاست مملکت و ریاست مذهب را هم دارا می باشد و این دو مقام، دو تکیه گاه قوی و مستحکم برای قدرت نامحدود مطلق می باشد. فرامین شاه در حکم احکام آسمانی می دانند و آن را وحی منزل می پذیرند.^{۱۷}

سلطین صفوی حاکمیت خود را حکومت از جانب امام زمان می دانستند و شعار اصلی این دوره دعا برای ظهور آن حضرت بود و عقیده بر این بود که انتهای حکومت صفویه با ظهور آن حضرت مقارن می گردد و روایاتی هم برای این امر در منابع و مساجد می خواندند و کتابهایی در این باره نوشته شد.

ایرانیان به شدت بر این عقیده اند که در اصفهان و دو شهر دیگر ایران یک طویله مختص اسب امام زمان وجود دارد

که طویله صاحب الزمانی می نامیدند.^{۱۸} در این طویله ها همیشه دو اسب زین کرده با زین طلا آماده بود که یکی مخصوص حضرت و دیگر برای شاه بود تا امام زمان ظهور کرد بر این اسب سوار شود. شاهان صفوی که خود را جانشین امام معصوم پنداشته و تمام کارهای خود را منصوب به فرمان آنها می کردند. شاه عباس دوم امام علی را در خواب می بیند: که می فرمایند، می خواهم ابوترابیان را برطرف کنم، برو قندهار را مفتوح ساز. پس از این شاه فرمان جنگ را مستقیماً از امام معصوم گرفته و برای نجات شیعیان و تصرف قندهار ... می شناید.^{۱۹}

۳. گروه فشار صفویه: شاه اسماعیل گروهی بنام تبرائیان تجهیز کرد تا در کوچ و بازار به راه افتند و نه تنها خود به سب و لعن بزرگان اهل سنت مبادرت ورزند بلکه همگان را نیز مجبور و بدین کار نمایند. آنها در تظاهر به دوستی آل عصمت و طهارت و اظهار عداوت به اهل سنت و جماعت زیاده روی می کردند.^{۲۰}

۴. استخاره و به توپ بستن مجلس: محمدعلی شاه برای به توپ بستن «خانه ملت» یا زندانی ساختن و تبعید آزادی خواهانی که بر حفظ دستاوردهای مشروطه تأکید داشتند - شاه «اسلام پناه» که «سایه خدا» روی زمین است - به مقتضای «استخاره» خود عمل کرده است! مسئول استخاره کردن وی سید محمد زنجانی معروف به «میرزا ابوطالب زنجانی» بود که دست کم و در نهایت در ردیف مخالفان جدی مشروطه قرار داشته است. شاه موضوع استخاره خود را نوشته و درون پاکتی می گذاشت و برای میرزا ابوطالب می فرستاد و روی پاکت قید می کرد که وی استخاره بگیرد. میرزا نیز نتیجه استخاره را می نوشت و برای شاه می فرستاد. روزی برای استخاره به توپ بستن مجلس شورای ملی و گرفتن جان نمایندگان مردم و مدافعان مجلس به میرزا ابوطالب می نویسد: «بسم الله الرحمن الرحیم پروردگارا اگر من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوه قهریه مردم را اسکات نمایم خوب است و صلاح است استخاره خوب بیاید و الا فلا یا دلیل المتحیرین یا الله.»

و به ادعای میرزا ابوطالب که خود از مخالفان مشروطه است، پاسخ قرآن مثبت می باشد و مایه پیروزی.^{۲۱}

پیامدهای استفاده ابزاری

حکایت برجسته و پررنگ کردن برخی از دستورات دینی و

می‌برند. با این رویکرد، پیامدهای ناگواری در انتظار دین است و پیامدهای ذیل را به همراه دارد:

۱ - دین از اصالت می‌افتد؛ زیرا دین فقط ابزار توجیه رفتار و اعمال دینداران، پلکان بالا رفتن آنهاست و خودش اصالتی ندارد و قدر و ارزش آن از بین می‌رود.

۲- بی‌اعتمادی به دین؛ تبدیل شدن دین به ابزار، موجب بی‌اعتمادی به دین می‌شود.

۳ - دل‌بستگی به چنین آیینی رنگ می‌بازد.

۴ - انتظار هدایت و رستگاری از این دین نمی‌رود.

۵ - دین و دینداری نقش محوری خود را از دست می‌دهد.

۶ - ... و دین آرام آرام منزوی می‌شود.

۷ - دین بی‌اعتبار می‌شود.

اگر این احساس در انسان پیدا شود که دین محملی است برای مطامع دنیوی، وقتی که سخن از دین گفته می‌شود و به دینداری توصیه می‌گردد، شنونده نتیجه می‌گیرد که مقصدی دیگر در کار است و سخنرانان دینی و توصیه‌کنندگان به دین و متولیان امور دین، در پی جلب خواسته‌های خود و رسیدن به تمایلات و مطامع خویش‌اند. در این صورت، حصارهای باور دینی سخت آسیب می‌بیند. امیرمومنان علی علیه السلام در بیان هشدار دهنده از دوره‌ای یاد می‌کند که دین در آن نقشی ابزاری پیدا کرد و حکومت، دین را ابزار سیاست خود و وسیله اقتدار خود گردانید؛ هر جا لازم دید از دین خرج نمود و بدین وسیله قدرت طلبی و اقتدارگرایی خویش را پیش بردند.

دین در دست آنان چون ابزاری برای تمایلات و مطامع پلیدشان تبدیل می‌شود. هرگاه دین به اسارت در آید؛ پیامدهای ناگواری برای همگان به بار می‌آید. تعبیر «اسیر» برای دین حاکی از آن است که کسانی دین را چون «اسیران» تلقی کنند و آن را مایملک و مملوک خویش بینند و احساس کنند که با آن هر کاری خواهند می‌توانند بکنند؛ دین در خدمت آنان باشد و مطیع اوامرشان؛ در خدمت هوا و هوسهایشان. و اگر چنین شود، هر خیانت و جنایتی به نام دین صورت می‌گیرد؛ و روشن است که چه تصویری از دین و دینداری پیدا خواهد شد و چگونه دین و دینداری آسیب خواهد دید، و در نتیجه دین گریزی باب خواهد شد.

زبان کسان از پی سود خویش بچویند و دین اندر اندر پیش^{۲۴}

■
دولت‌ها با استفاده از شعارهای مذهبی، اهداف سیاسی و دنیوی خود را پیش می‌برند. نمونه‌های زیادی در تاریخ ایران و جهان اسلام وجود دارد که سلاطین و حکام دین و مذهب را وسیله برای پیشبرد اهداف و امیال خود قرار داده‌اند.

■
محمد علی شاه قاجار برای انجام کارهای مختلف استخاره می‌کرد، متوسل شدن به این امور منتهی به تعطیلی عقل است.

عمل به بعضی از آن و کنار گذاشتن بعض دیگر، سرنوشت محتوم همه ادیان است. قرآن به پیامدهای این آسیب هشدار می‌دهد: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»^{۲۲} امام علی علیه السلام در تصویری آشکار موضوع را این گونه توضیح می‌دهد: «فَإِنَّ هَذَا الْبَيْنَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أُيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا»^{۲۳} همان این دین در دست بدکاران، اسیر و گرفتار بود؛ در آن کار از روی هوس انجام و بواسطه آن دنیا طلب می‌شد.

هرگاه دین، محملی برای رسیدن به مطامع شخصی یا گروهی تبدیل شود، دین اسیر در دست دینداران است و آنان دین را در راستای هوای نفس و دنیای خود به کار

پانوشت‌ها:

۱. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، نادر میرزا، ص ۱۱۱.
۲. فضائی، یوسف، بنیادهای اجتماعی دین، انتشارات چاپار، ۲۵۳۶، ص ۱۴۰.
۳. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، ۲-۳.
۴. زاگرن، فیل، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه خشیار دیهیمی، لوح فکر، ۱۳۸۴، ص ۹۴.
۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۸.
۶. محمدی، مجید، آسیب‌شناسی دینی، نشر تفکر، ۱۳۷۳، ص ۶۱-۶۲.
۷. دلشاد تهرانی، مصطفی، رهنمایان دین، انتشارات دریا، ۱۳۵۹، ص ۲۳۱.
۸. هیلاری رودریگیس، جان اس. هاردینگ، درسنامه دین‌شناسی، مترجم سیدلطف‌الله جلالی، پژوهشکده ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰، ص ۲۷۷.
۹. فونتانا، دیوید، روانشناسی دین و معنویت، مترجم ساوار، ناشر ادیان، ۱۳۸۵، ص ۲۰.
۱۰. دیوان حافظ، غزلیات، شماره ۱۹۹.
۱۱. خبرگزاری شفقنا.
۱۲. تفضلی، احمد، و به کوشش آموزگار، ژاله. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۷۲۱.
۱۳. معظمی، عبدالعلی، خودکامگی و خودکامگان در تاریخ ایران (تحلیل اجتماعی فرهنگی از تاریخ سیاسی ایران)، نشر علم، ۱۳۹۶، ص ۶۹.
۱۴. رهنمایان دین، ص ۲۳۴.
۱۵. همان، ص ۷۰.
۱۶. آقاجری، هاشم، مقدمه ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو، چاپ دوم ۱۳۸۹، ص ۶۳.
۱۷. همان ص ۴۳۳.
۱۸. شاردون، سیاحت نامه، ترجمه محمد عریضی، انتشارات نگاه، چاپ دوم ۱۳۶۲ ج ۸، ص ۱۳۷.
۱۹. آقاجری، ۳۵۳.
۲۰. خودکامگی و خودکامگان در تاریخ ایران، ص ۱۲۸.
۲۱. سایت دین آنلاین.
۲۲. بقره، ۸۵.
۲۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۲۴. فردوسی، شاهنامه، ص ۱۳۴۶.

■ بنیاد خلافت عباسی از همان آغاز، مبتنی بر خدعه و تفرقه اندازی و استفاده ابزاری از دین و خویشاوندی پیامبر ﷺ بود.

■ در اندیشه سیاسی عصر صفوی، شاه، را سایه خدا و مظهر خدا (ظل الله) و نائب امام زمان می‌دانستند.



عوامل دین‌گرایی

۱. خشن معرفی کردن دین

مذهب که می‌بایست دلیل هدایت و پیام آور محبت باشد، در اروپا به این صورت درآمد که مشاهده می‌کنیم هر گاه تصوّر هرکس از دین و خدا و مذهب، خشونت بود و اختناق و استبداد. بدیهی است که عکس العمل در مقابل چنین روشی مردم جز نفی مذهب از اساس و نفی آن چیزی که پایه اولی مذهب است، یعنی خدا، نمی‌تواند باشد.

هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم - که مردم در هر حال آنها را نماینده واقعی مذهب تصوّر می‌کنند - پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسّل به تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در می‌آید، بزرگترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می‌شود.^۱

۲. قرار دادن دین در مقابل دنیا

قهرآ در اجتماعاتی که با نام خدا و دین و مذهب برای نابودی غرایز طبیعی قیام می‌کنند و خداپرستی را با زندگی، متضاد معرفی می‌کنند، خود این معانی و مفاهیم عالی شکست می‌خورند و ماتریالیسم و سایر مکتبهای ضدّ خدایی و ضدّ دینی رواج می‌گیرد. لهذا بدون تردید باید گفت که زاهدان جاهل هر محیطی - که بدبختانه در میان خود ما هم زیاد هستند - از عوامل مهمّ گرایش مردم به مادیگری می‌باشند.

راسل می‌گوید تعلیمات کلیسایی بشر را در میان دو بدبختی و حرمان قرار می‌دهد: یا بدبختی دنیا و حرمان از نعمتهای آن، یا بدبختی و حرمان از آخرت و حور و قصور آن. می‌گوید از نظر کلیسا انسان الزاماً باید یکی از دو بدبختی را تحمل کند:

یا به بدبختی دنیا تن دهد و خود را محروم و منزوی نگه دارد و در مقابل در آخرت و جهان دیگر از لذّتها بهره‌مند گردد، یا اگر خواست در دنیا از نعمتها و لذّتها بهره‌مند باشد، باید بپذیرد که در آخرت محروم خواهد ماند ...

کسانی که این فکر را تبلیغ کرده و می‌کنند، خیال کرده‌اند که علت اینکه در دین یک سلسله چیزها از قبیل شراب و قمار و زنا و ظلم و غیره نهی شده این است که این امور سعادت و خوشبختی و بهجت می‌آورد و دین با خوشی و بهجت مخالف است و خدا خواسته او در دنیا خوشی و سعادت و مسرت نداشته باشد تا بتواند در آخرت خوشبخت باشد! و حال اینکه امر، درست برعکس این است.

این جلوگیریها و محدودیتهای به خاطر این است که این امور موجب بدبختی و تیرگی زندگی می‌گردد. اگر خدا گفت شراب مخور، معنایش این نیست که اگر شراب بخوری در دنیا خوشبخت می‌شوی و خوشبختی دنیا با خوشبختی آخرت ناسازگار است، بلکه چون شراب موجب بدبختی است، هم در دنیا و هم در آخرت از آن جلوگیری شده است. تمام محرّمات اینچنین‌اند؛ یعنی اگر موجب بدبختی نبودند حرام نمی‌شدند.

و همچنین در مورد واجبات؛ یعنی واجبات چون موجب خوشبختی هستند و در همین زندگی دنیا نیز اثر نیک دارند، واجب شده‌اند، نه اینکه واجب شده‌اند تا قدری از خوشبختی دنیا بکاهند ...

تعلیمات خلاف حقیقت برخی مبلّغین، موجب گشت که مردم از دین فراری شوند و خداشناسی را مستلزم قبول محرومیت و تحمل بدبختی و ذلت این جهانی بیندارند.^۲

۳. خالی شدن سنگر مبارزه و پرخاشگری علیه ستم از دینداران

لازمه خداشناسی و خداپرستی این است که انسان را به هدفهای ما فوق مادیات وابسته می‌کند و او را در راه هدفهای عالی خود باگذشت می‌نماید ... تاریخ نشان می‌دهد که همواره پیامبران و پیروان آنها بوده‌اند که در مقابل فرعونها و نمرودها و صاحبان قدرت به پا خاسته‌اند و قدرتهای اهریمنی را در هم کوفته‌اند. پیامبران بودند که با نیروی ایمان، از طبقه محروم و استثمار شده قدرتی عظیم علیه «ملا» و «مترفین» به وجود می‌آوردند ...

سراسر قرآن، حماسه پیکار و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است. با این حال، چگونه است که سنگر انقلاب و پرخاشگری از الهیون گرفته شده و ماتریالیستها این سنگر را تصاحب کرده‌اند؟ آنچه مایه تعجب است این که حتی پیروان قرآن نیز این سنگر را از دست داده‌اند. از کلیسا تعجبی نیست. کلیسا قرنهای قرآن و اسلام و پیامبر گرامی اسلام را مورد طعن و شماتت قرار داد که چرا پا از گلیم رهبانیت و صومعه نشینی درازتر کرده است؟ چرا با ستمگران زمان به نبرد برخاسته است؟ چرا علیه قدرتهای دنیوی به پا خاسته است؟ چرا کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا وانگذاشته است؟ ...

آخالی شدن این سنگر از طرف خداپرستان و اشغال این سنگر به وسیله پیروان مکتب مادی، باعث گریز از دین و

گرایش به مادگرایی شد^۱ و تدریجاً چنین فکر کردند که شاید اندیشه ماتریالیسم چنین معجزه‌ای دارد و چنین افراد مبارز و پرخاشگری به وجود می‌آورد.^۳

۴. سلب حقوق سیاسی مردم به نام دین

یکی از علل دین‌گریزی نارسایی مفاهیم دینی از نظر حقوق سیاسی است. ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی اگر نوعی پیوند تصنعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومتهای استبدادی از طرف دیگر برقرار شد؛ نوعی ارتباط مثبت میان دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و بی‌خدایی فرض شد، چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حق حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معینی که هیچ نوع امتیاز روشنی ندارند، تلقی کنیم یا خدا را نفی کنیم تا بتوانیم خود را ذی حق بدانیم.

از نظر روانشناسی مذهبی یکی از موجبات عقبگرد مذهبی این است که اولیاء مذهب میان مذهب و یک نیاز طبیعی تضاد برقرار کنند، مخصوصاً هنگامی که آن نیاز در سطح افکار عمومی ظاهر شود. درست در مرحله‌ای که استبدادها و اختناقها به اوج خود می‌رسد و مردم تشنه این اندیشه می‌شوند که حق حاکمیت از آن مردم است، از طرف دینداران این فکر عرضه شود که مردم در زمینه حکومت فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق. همین کافی است که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد دین و خدا برانگیزد ...

در این فلسفه‌ها مسؤولیت در مقابل خداوند موجب سلب مسؤولیت در مقابل مردم فرض شده است؛ مکلف و موظف بودن در برابر خداوند کافی دانسته شده است برای این که، مردم هیچ حقی نداشته باشند؛ عدالت همان باشد که حکمران انجام می‌دهد و ظلم برای او مفهوم و معنی نداشته باشد ... به عبارت دیگر، حق الله موجب سقوط حق الناس فرض شده است.^۴

پانوش:

۱. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۹۲.
۲. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۶۱ - ۵۶۷.
۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۷۳ - ۵۷۸.
۴. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۲ - ۴۴۵.

گلچینی از
مصاحبه رسانه‌های خارجی
با آیت الله العظمی صانعی
در دهه ۸۰

خبرگزاری فرانسه

آقای استفان اسمیت

(۳۰/۱۰/۸۴)



Agence France-Presse

مفیر حیات

سال چهارم

شماره نوزدهم و بیستم

۱۲۲ فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷



بنده با مطالعه دیدگاه و نظریات جنابعالی ملاحظه کردم
صراحتاً هر نوع تبعیض در حقوق اجتماعی را انکار نمودید.
در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

به نظر بنده در اسلام نه تبعیض وجود دارد و نه تضییع حقوق و نه ظلم به افراد و همه انسانها محترم و مکرم‌اند، همچنان که در حقوق اجتماعی تبعیض نژادی نیست، تبعیض جنسیتی و ملیتی نیز وجود ندارد. بنده این نظریات را در حوزه به بحث گذاشتم و از آن دفاع نمودم و معتقدم دین، مذهب، ملیت، نژاد و جنسیت افراد در جامعه نباید مانع دستیابی آنان به رتبه‌های علمی و احراز پستهای دولتی و مناصب حکومتی و برخورداری از سایر مزایای اجتماعی گردد. در زمینه حقوق اجتماعی مثل حقوق مدنی و جزایی بین زنان و مردان تفاوتی وجود ندارد، بنابراین معتقدم تمام سمت‌ها، مناصب و اموری که مردان می‌توانند در جامعه کسب کنند، خانم‌ها نیز می‌توانند آنها را به عهده بگیرند. از دیدگاه اسلام تنها در مورد «ارث» و «طلاق» تفاوت در جنسیت وجود دارد. یعنی سهم ارث پسر دو برابر ارث دختر است و در قانون

نقش روحانیت، آیات عظام و مسأله تقلید در اسلام را بیان
فرمایید؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم؛ از نخستین قرون هجری در شهرهای مختلف جهان اسلام مدارس علوم دینی و مراکز علمی تشکیل شدند که هدف از تأسیس و ایجاد آنها تعلیم و فراگیری علوم دینی و تعالیم اسلامی و تبلیغ آن در بین مردم بود. در طول قرون متمادی عالمان و دانشمندان مسلمان در این زمینه کوشش و سعی فراوان داشتند و دستاورد علمی آنان تدوین متون فقهی می‌باشد که امروز در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود. در بین این گروه از عالمان دینی، همواره تعدادی از فقیهان به مقام اجتهاد دست می‌یافتند، یعنی توانایی استنباط احکام شرعی از کتاب و سنت را کسب می‌کردند و احکام شرعی را برای مردم بیان می‌نمودند و مردم برای عمل به احکام شرعی از مجتهد تبعیت می‌کنند که این رجوع مردم عامی به مجتهد در مسائل دینی را تقلید می‌گویند.

طلاق که آن را در اختیار مرد قرار داده است، ولی در آنجا نیز به تفصیل توضیح داده‌ایم که در این دو مورد هم تساوی و برابری بین زن و مرد وجود دارد.

مردم اروپا احساس می‌کنند در آئین اسلام هیچ انعطافی وجود ندارد، در حالی که ما متوجه شدیم در اسلام نیز انعطاف هست و ممکن است قوانین بر حسب شرایط زمانی خاص تغییر کند. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

وقتی ما نظرات فقهی بعضی از عالمان دینی - چه در بین تسنن و چه تشیع - را می‌نگریم ملاحظه می‌کنیم که آنان بدون در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و مقتضیات زمان با استدلال از مآخذ قوانین و احکام به استنباط قوانین پرداختند و حکم کلی را بیان نمودند، اگر از این منظر به قوانین اسلام و فتاوی دینی نظر افکنیم متوجه عدم انعطاف خواهیم شد، اما وقتی به مکاتب فکری برخی از عالمان گذشته از جمله ملا احمد اردبیلی (مشهور به محقق اردبیلی) یکی از بزرگترین مجتهدان و فقیهان قرن دهم هجری می‌نگریم ملاحظه می‌کنیم که با دقت و موشکافی و استدلال منطقی در فقه، به استنباط قوانین می‌پرداخت. محقق اردبیلی در مقام اجتهاد، با شجاعت و صراحت، نظر دقیق خود را بیان می‌داشت و در کنار مآخذ قوانین و احکام به اصل سهولت در دین توجه خاصی داشت و اصل آسان‌گیری دینی را که از حدیث نبوی اخذ شده، همواره مد نظر داشت و با استفاده از این اصل و با نوآوری های فقهی خود پویایی و نشاط را در فقه بوجود آورد. در دوره معاصر امام خمینی(س) در بین مجتهدان و فقیهان به تحول و پویایی در فقه و اجتهاد اعتقاد راسخ داشت و معتقد بود فقیهان باید به شرایط زمان و مکان و مقتضیات جامعه توجه کنند و برای مشکلات و سؤالات جهان امروز با سازوکار علمی به مسائل نوین فردی و اجتماعی پاسخ گویند. برای بنده مایه مباهات است که در مکتب آن عالم کم نظیر، روش و بینش را فرا گرفتیم و با الهام از نظریات حضرت امام(س) به طرح دیدگاه و نظرات فقهی جدید پرداختیم که تمام آنچه که در ارتباط با حقوق اجتماعی (قوانین مدنی و جزایی) و موضوع برابری بین زنان و مردان هست در حوزه بحث نمودم و از آن دفاع کردم و این نظریات در رساله عملیه و سایر کتب بنده انعکاس یافته است.

همان طور که استحضار دارید در فرانسه دخترهای محجبه را از مدارس عمومی اخراج کردند. نظر شما در این باره چیست؟

این کار از نظر موازین حقوق بشر، خلاف است و منشور حقوق بشر انسانها را در مورد نوع پوشش آزاد گذاشته است و طبیعی است که دولت فرانسه در این زمینه برخلاف موازین حقوق بشر عمل می‌کند.

غربی‌ها معتقدند در قوانین اسلام در مورد حقوق اجتماعی بین زنان و مردان تساوی و برابری وجود ندارد. به نظر شما آیا این برداشت اشتباه است؟

این برداشت غربی‌ها به استدلال و نحوه برداشت گروهی از عالمان دینی نسبت به مآخذ قوانین و احکام بوده که در پاسخ های قبل نیز به آن اشاره شد، وگرنه برطبق آنچه که در خصوص ویژگیهای اجتهاد پویا توضیح دادم چنانچه شرایط زمان و مکان و مقتضیات جامعه را در نظر بگیریم به استنباط بهتری دست خواهیم یافت. فقط در دو مورد اختلاف جنسیتی مطرح است یکی در مورد «ارث» است که سهم الارث پسر دو برابر دختر است و دیگری مورد «طلاق» است که طبق قوانین خانواده آن را در اختیار مرد قرار داده است. ما قبلاً در مورد این دو توضیح داده‌ایم که در اینجا نیز بین زن و مرد تساوی و عدالت برقرار است و به زن ظلم نشده است.

امروزه از طریق اینترنت و ایمیل استفتانات زیادی برای جنابعالی می‌رسد و به آنها جواب می‌دهید. قبل از اینکه در زمینه ارتباطات از وسایل پیشرفته الکترونیکی استفاده شود، افراد چگونه با شما ارتباط برقرار می‌کردند؟

طبیعی است که تمام عالمان، دانشمندان و فقیهان از وسایل پیشرفته الکترونیکی در برقراری ارتباط با سایر افراد استفاده می‌کنند و ما نیز در دنیای امروز نمی‌توانیم از این وسایل بی بهره باشیم، لذا پایگاه اطلاع رسانی مربوط به دفتر این جانب خدماتی را در اختیار کاربران اینترنت قرار می‌دهد و این کار سیر تبادل اطلاعات را در جامعه افزایش می‌دهد. در گذشته افراد از طریق ارسال نامه به طور کتبی متن استفتا را می‌فرستادند و ما نیز جواب را کتباً به آدرس آنان می‌فرستادیم، برخی از طریق تلفن سؤال خود را می‌پرسیدند و برخی نیز با حضور در دفتر، سؤالات شرعی خود را مطرح می‌کردند و پاسخ استفتا به طور حضوری به آنان تحویل می‌شد.

معمولاً از چه مناطقی برای شما سؤال فرستاده می‌شود؟ از همه مناطق چه در داخل و چه در خارج از کشور افراد سؤالات خود را ارسال می‌کنند.

آیا افراد در زمینه مسائل خصوصی در زندگی خودشان نیز سؤال می‌کنند؟

بیشتر سؤالات در زمینه مسائل دینی است ولی گاهی اوقات سؤالات اعتقادی نیز می‌پرسند. برخی سؤالات نیز در مورد حقوق بشر است. در خصوص مسائل زندگی خانوادگی نیز سؤال می‌کنند مثلاً گاهی مسائلی که موجب بروز اختلاف بین زن و شوهر می‌شود مانند نحوه معاشرت با یکدیگر، ادامه تحصیل همسر، اشتغال همسر، روابط خانوادگی با سایر اعضای خانواده و ... که گاهی اوقات ما پاسخ شرعی در مورد مسائل مختلف را بیان می‌کنیم، گاهی اوقات از نظر ارشاد و راهنمایی به افراد راه حل مناسب را ارائه می‌کنیم و خوشبختانه این نحو ارائه راهنمایی و مشاوره به افراد سبب شده که طرز تلقی افراد نسبت به همدیگر تغییر یابد و زندگی آنان مجدداً سرشار از نشاط و شادی گردد.

آیا افراد در خصوص مسائل زناشویی در کانون خانواده نیز سؤال می‌کنند؟ آیا بر این باور هستید که از منظر قوانین اسلام می‌توانید به این گونه سؤالات در زمینه زندگی خصوصی زن و شوهر پاسخ دهید؟

افراد در زمینه خصوصی ترین مسائل زندگی زناشویی سؤال می‌کنند و ما بر طبق قوانین اسلام پاسخ سؤالات را ارسال می‌کنیم و چنانچه احساس کنیم که می‌توانیم با ارشاد و راهنمایی به آنان کمک کنیم این موارد را نیز متذکر می‌شویم.

در مراجعه به بخش اینترنت در پایگاه اطلاع رسانی مربوط به دفتر جناب عالی برخی سؤالات فقهی در مورد اعمال جراحی به منظور زیبایی بینی و صورت بود که شما پاسخ این استفتا را بیان کردید، آیا هنوز در این مورد هم سؤال می‌کنند؟

هنوز هم در مورد اعمال جراحی به منظور زیبایی سؤال ارسال می‌شود و ما پاسخ می‌دهیم که از نظر شرعی مانعی ندارد، و این به

خاطر آن است که انسان به زیبایی علاقه دارد چه زیبایی مادی و چه زیبایی معنوی. آدمی این گونه است که وقتی عکسی زیبا بیندازد از مشاهده آن عکس زیبا لذت می‌برد و می‌خواهد آن را حفظ کند.

به نظر جناب عالی آیا این اعمال جراحی نوعی هزینه بیهوده و غیر ضروری محسوب نمی‌شود؟ ما از نظر شرعی حکم کلی آن را بیان می‌کنیم، اما اینکه این عمل برای افراد ضرورت دارد یا خیر و کار بیهوده به حساب آید یا از نظر بهداشت و درمان پزشکی برای اشخاص مشکل ایجاد می‌کند، مسئولیت این امور با خود افراد است.

آیا افراد سؤالات سیاسی نیز مطرح می‌کنند مثلاً این که به چه کسی رأی بدهند؟ سؤالات سیاسی نیز می‌پرسند و معمولاً این سؤالات را شفاهی می‌پرسند و ما در مورد کلیات آن توضیح می‌دهیم و پیدا کردن مصادیق و انتخاب به عهده خود مردم است، و خودشان باید آزادانه فکر کنند و تصمیم بگیرند به چه کسی رأی بدهند.

در غرب یک مسأله مهم وجود دارد و آن نظریه یکی دانستن دین و سیاست است. نظر شما در این مورد چیست؟

به نظر بنده عمده قوانین و دستورات دین در خصوص روابط اجتماعی مردم با یکدیگر و در خصوص اداره جامعه و کشور نگاشته شده است و سیاست علم تدبیر امور جامعه است، یعنی برای امور جامعه قانون دارد و به معنی خدعه، نیرنگ، دروغ و فریب افکار عمومی نیست و کسی حق ندارد به مردم وعده بدهد و پس از کسب قدرت برخلاف آن عمل کند. پیوند دین و سیاست به این معنا نیست که برای پیشبرد مقاصد خودمان از مذهب استفاده ابزاری کنیم و از نگاه آموزه‌های

■
**معتقدم دین،
 مذهب، ملیت،
 نژاد و جنسیت
 افراد در جامعه
 نباید مانع
 دستیابی آنان به
 رتبه‌های علمی و
 احراز پستهای
 دولتی و مناصب
 حکومتی و
 بر خور داری از
 سایر مزایای
 اجتماعی گردد.**
 ■

دینی دولتمردان و قدرتمندان سیاسی نباید به شیوه‌ای عمل کنند که مردم در سختی و دشواری قرار بگیرند، پیوند دین و سیاست به این معنی است که ایمان و باور قلبی مردم پشتوانه قوانین و مقررات در جامعه است. البته آنچه باعث عدم استحکام چنین پیوندی شده این است که برخی به جای متد و روش‌های اسلام برداشته‌های شخصی خودشان را ملاک عمل قرار می‌دهند و ترجیح نظر و رأی فرد بر نظر و عقل جمعی مشکلاتی را در جامعه بوجود آورده است.

AFP
به نظر جنابعالی مشکلاتی که امروز مردم با آن روبه‌رو هستند، بخاطر مجریان و دست‌اندرکاران امور اجرایی است؟

در پاسخ سؤال قبل نیز اشاره نمودم برخورد سلیقه‌ای و تفسیر شخصی از قانون اساسی و ترجیح نظر فرد بر عقل و خرد جمعی موجب بروز مشکلات برای مردم جامعه شده است و بتدریج زمینه را برای استبداد فردی فراهم می‌کند، ما از نظر قانون اساسی مشکل خاصی نداریم چنانچه همانند زمان حضرت امام(س) به قانون اساسی درست عمل کنند مشکلی بوجود نمی‌آید، متأسفانه دولتمردان به مسائل جزئی و حاشیه‌ای می‌پردازند و از مسائل کلی و اصلی جامعه غفلت می‌کنند.

AFP
نظرات و دیدگاه‌هایی که شما مطرح می‌کنید بسیار پیشرفته است ولی با نظر سایر عالمان دینی متفاوت است. آیا احساس می‌کنید در اقلیت قرار دارید؟

این درست است که برخی از نظرات و دیدگاه‌های بنده برخلاف قول مشهور است و این نشانگر باز بودن باب اجتهاد است و اجتهاد و فقه پویا متناسب با شرایط زمان و مکان و مقتضیات روز جامعه پاسخ‌های علمی و نوین ارائه می‌دهد، از همین روست که در مراکز علمی چه در حوزه و چه در دانشگاه با استقبال اندیشمندان و فرهیختگان روبه‌رو شده است و حتی افکار عمومی جامعه نیز آنها را می‌پذیرند، ولی از نظر تصویب در قوه مقننه و اجرا نیاز به گذشت زمان هست. آری، اگر امام امت(س) در بین ما بود شرایط و مقتضیات روز جامعه را در نظر می‌گرفت و قطعاً این نظریات در قوه مقننه مطرح می‌شد و به صورت قانون در می‌آمد و حالت اجرایی پیدا می‌کرد.

AFP
در سالهای اخیر دولت برای استفاده از اینترنت و نوشتن وبلاگ محدودیتهای زیادی اعمال کرده است و تعدادی از افراد بخاطر همین موضوع بازداشت و زندانی شدند. به نظر جنابعالی ایجاد محدودیت برای کاربران اینترنت که استفاده از تکنولوژی پیشرفته در زمینه تبادل اطلاعات هست، آیا این اقدام دولت درست است؟

■
**معتقدم تمام سمت‌ها،
مناصب و اموری که مردان
می‌توانند در جامعه کسب
کنند، خانم‌ها نیز
می‌توانند آنها را به عهده
بگیرند.**
■



مسئلاً ایجاد محدودیت برای افرادی که از اینترنت استفاده می کنند، خصوصاً کسانی که در زمینه علمی فعالیت می کنند یا در زمینه اقتصادی از آن بهره مند می شوند و حتی کسانی که وبلاگ می نویسند، باید در چهارچوب قانون بتوانند فعالیت کنند، این درست نیست که برای مردم محدودیت ایجاد کنند و بعد راهکار قانونی هم برای آن ارائه ندهند.



در مدتی که از اینترنت استفاده می کنید خصوصاً در چند ماه گذشته آیا با مشکل ایجاد محدودیت مواجه شدید؟

خیر، مشکل خاصی نبوده است، البته گاهی اوقات سعی می کنند برای توزیع کتب و رساله این جانب محدودیت بوجود بیاورند و ارائه نشود، و این اقدام برخی از نهادها و ارگانها با قانون اساسی مغایرت دارد و زمینه را برای استبداد فردی در جامعه فراهم می کند.



با تشکیل دولت آقای احمدی نژاد این محدودیت بیشتر شده است؟

تفاوتی با قبل نکرده است، ما کاملاً آزاد هستیم و این آثار مکتوب توزیع می شود و مردم در جریان آن قرار می گیرند، تنها در برخی موارد به طور موردی از توزیع این کتب ممانعت به عمل می آورند.



یک مطلبی در گزارش خبرگزاری از قول شما در مورد خرافه گویی مطالعه کردم. این خرافه گویی که شما نسبت به آن واکنش نشان دادید چیست؟

بنده در پاسخ به یک سؤال این مورد را بیان کردم، وگرنه دردها و مشکلاتی که در جامعه است مسائل کلی تری است که از جمله ایجاد محدودیت برای آزادی قلم، بیان و اندیشه است، حتی افراد از انتقاد سازنده در مطبوعات نیز محروم هستند، معضلاتی که جامعه با آن مواجه هست مانند بیکاری، گرانی، تورم و مشکلات اقتصادی که باید برای آن راهکار مناسب و قانونی ارائه دهند.



شما وضعیت آینده ایران را از نظر سیاسی - اجتماعی چگونه می بینید؟

از نظر توسعه سیاسی و امکان بهره مندی از آزادیهای قانونی بعید می دانم تغییری در جامعه ایجاد شود، در مورد موضوع پرونده هسته ای ایران اگر خدای ناخواسته به شورای امنیت برود و مورد تحریم اقتصادی قرار گیریم، هم آنها ضرر می بینند و هم ایران. منتها این مردم هستند که بیشترین زیان و ضرر متوجه آنان است، در صورتی که

بهترین راهکار و راه حل منطقی برای برون رفت از این وضعیت و جلب اعتماد و اطمینان کشورهای غربی در استفاده در جهت مقاصد صلح آمیز بودن فعالیت هسته ای ایران این است که با هم مذاکره و گفتگو کنند تا به یک توافق دو جانبه دست پیدا کنند، و چنانچه بخواهند برای مذاکرات پیش شرط بگذارند و یا به طور غیر شفاف صحبت کنند یا بخواهند کلاه بر سر طرف مقابل بگذارند، قطعاً امیدی به یک توافق منطقی نمی توان داشت.



از اینکه جناب عالی وقت گذاشتید تا در خدمت شما گفتگو کنیم و از نظرات و دیدگاه هایتان بهره مند شویم تشکر می کنم.

بنده نیز برای شما آرزوی موفقیت دارم. امیدوارم هر روز آزادی های قانونی برای جامعه بشری بیشتر شود و انسانها بتوانند با آزادی کامل از این آزادی ها بهره مند شوند، و حقوق بشر در تمام کشورهای جهان به طور دقیق اعمال شود و هیچ دولتی نتواند حقوق اجتماعی شهروندان را محدود کند، البته سوء استفاده از آزادی و تمایل بشر به پیروی از هوای نفسانی و شیطانی مانند آنچه که امروز به عنوان همجنس گرایی و روند قانونی شدن آن در برخی از کشورها مایه تأسف و نگرانی است و در دنیایی که بشر با استفاده از نظریات دانشمندان و متفکران و فلاسفه به پیشرفتهای نسبتاً خوبی در زمینه علمی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و هنری نائل شده است، رسمیت یافتن این پدیده برای جامعه بشری با توجه به اینکه از دیدگاه ادیان توحیدی و آموزه های دینی جرم و گناه محسوب می شود، سنت زشت به شمار می آید، به هر حال دو پدیده در قرن حاضر برای جامعه بشری مشکل بزرگی را پدید آورده است: یکی موضوع همجنس گرایی که روح و روان جامعه بشری را از بین می برد و دیگری موضوع تروریسم و انجام عملیات انتحاری که خطر بزرگی است که امنیت و آرامش را از مردم جهان سلب می کند و عقلانیت به جامعه بشری حکم می کند که متفکران و دولتمردان برای مقابله با این پدیده ها و ناهنجاریهای اجتماعی و ضد بشری راهکار مناسبی ارائه دهند. به نظر بنده این دو موضوع که از دیدگاه اسلام حرام است دستاوردهای فرهنگی و تمدنی بشر امروز را تحت الشعاع خود قرار می دهد و جامعه بشری را در آینده با مشکلات زیادی مواجه خواهد کرد.



کم کاری مسلمان در اداره‌های کشور غیر اسلامی و مخالفت با قوانین

کامل با تخلف از حضور تمام وقت رسمی.
 ۲. در صورت مخالفت با مقتضای عقد یا شرطی که شرعا نافذ باشد یا با تنفیذ حاکم شرع نافذ شده باشد مانند شروطی که ضمن معامله است و مخالف حکم شرع نیست.
 ۳. اگر موجب اخلال در نظام جامعه باشد مانند قوانین راهنمایی و رانندگی.
 ۴. اگر مستلزم مفسده مهمی باشد که شرع به آن راضی نیست مثلا اگر مستلزم هتک اسلام یا مسلمین یا مذهب تشیع یا پیروان آن باشد یا موجب زیان رساندن به نفوس محترم باشد و مانند آنها.
 و اما اگر مخالفت با قوانین دولت مستلزم هیچ کدام از این امور و امثال آنها نباشد پس اگر مخالف شرع باشد ارزش و اعتباری ندارد اما اگر مخالف شرع نباشد معظّم له اجازه آن را نمی‌دهند و در این صورت رجوع به فقیه‌ی دیگر با رعایت الاعملم فالاعلم جایز است.

(شفقنا)

پاسخ آیت الله العظمی سیستانی

پرسش: مسلمانی در یک کشور غیر اسلامی و در یک دفتر و یا اداره دولتی، به طور رسمی و ساعتی کار می‌کند و یا در موسسه‌ای به صورت قرار دادی مشغول کار است و حقوق و دستمزد می‌گیرد آیا او می‌تواند کم کار کند یا سستی و کم کاری نماید و هر گاه چنین کرد تمام حقوق و دستمزد را مستحق می‌شود؟



جواب: چنان کاری جایز نیست و اگر کم کاری کرد، همه حقوق و دستمزد را استحقاق پیدا نمی‌کند.

پرسش: آیا مخالفت با قوانین و مقررات جایز است؟

پاسخ: مخالفت با قوانین دولت در چند مورد جایز نیست:
 ۱. در مورد تصرف در اموال دولت مانند گرفتن حقوق

آیت الله بهشتی:

عاقبت تحمیل مسلمان بودن، طغیان مردم علیه این تحمیل است.

داشت، پافشاری می کرد، زحمت می کشید، خودش را به رنج و تعب می انداخت که مردم را به راه خدا بیاورد) که ای پیغمبر کار تو هم حد دارد. «اذا انت تکره الناس حتی یكونوا مومنین» تو می خواهی مردم را وادار کنی، مجبور کنی که آنها مومن باشند؟ اینکه راه پیغمبر نیست.

توصیه من به طلاب عزیز و به فضلاء ارجمند این است که منادی حق باشید، دعوت کننده به حق باشید، امر به معروف و ناهی از منکر با رعایت تمام معیارهای اسلامی اش باشید، اما مجبور کننده مردم در راه اسلام نباشید، چون آن مسلمانی ارزش دارد که از درون انسان ها و عشق انسان ها بجوشد و بشکفتد. ندیدید مردم ما در این دوران پر ارزش انقلاب از خودشان چه خودجوشی و چه خود شکوفائی نشان دادند؟

بزرگ ترین اصل بعد از پیروزی یک انقلاب چیست؟ تداوم همان انقلاب است، همین طور که مردم ما با آزادی به راه اسلام آمدند و رهبری عالی اسلامی ما را آزادانه پذیرفتند، بگذارید در تداوم انقلاب هم مردم آزادانه راه خدا و راه اسلام، راه حق و راه خیر و صفا و راه صدق را انتخاب کنند و ادامه دهند، این است سفارش من به طلاب و فضلاء عزیز.

(روزنامه اطلاعات، اسفند ۱۳۵۷، ش ۱۵۸۰۱، ص ۵)

بخشی از سخنان آیت الله شهید بهشتی در مسجد اعظم قم خطاب به طلاب حوزه علمی: به طلاب و فضلاء حوزه هم یک پیشنهاد دارم و آن پیشنهاد این است که به مردم ایران فرصت بدهید تا آگاهانه و



آزادانه خود را بر مبنای معیارهای اسلامی بسازند و این خودسازی را بر مردم ما تحمیل نکنید. آگاهی بدهید، زمینه سازی کنید برای رشد اسلام، ولی بر مردم هیچ چیز را تحمیل نکنید. انسان بالفطره خواهان آزادی است، می خواهد خودسازی داشته باشد، خودش، خودش را بسازد، اما بر خلاف دستور قرآن مبدا مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بخواهید بر مردم تحمیل کنید، که اگر تحمیل کردید آنها علیه این تحمیل تان طغیان خواهند کرد. انسان عاشق آزادی است، می خواهد خودش به دست خود و با انتخاب خود، خود را بسازد، «اما شاکرا و اما کفورا»؛ آنقدر تحمیل راه و عقیده بر انسان ها نامطلوب است که خدا به پیامبر اکرمش خطاب می کند. (پیغمبر اصرار

برخی نهی از منکرها منجر به کفر و ارتداد مخاطب می شود.

مدارای با مردم هم داده است.» گفت: معمولاً تلقی ما از مدارا این است که اولاً مدارا یک حکم اخلاقی است و الزامی در مورد آن نیست و ثانیاً مدارا مربوط به واجبات و محرمات نیست. ولی از روایات استفاده می شود مدارا به شکلی که ما تصور می کنیم نیست.

مورد امر قرار گرفتن، ذاتاً خوشایند انسان نیست؛ لذا برای امر کردن باید از زبان نرم، استفاده کرد. امام خمینی معتقد است نهی از منکرهای همراه با تندی می تواند فرد را به منکرهای بالاتر و حتی کفر و ارتداد برساند.

به گزارش دین آنلاین، این استاد حوزه در جلسه درس

آیت الله محمد سروش محلاتی، استاد حوزه علمی قم با اشاره به جایگاه مدارا در دین اسلام بر لزوم توجه به آن به خصوص در اجرای امر به معروف و نهی از منکر، تأکید کرد. وی با اشاره به روایت نبوی: «أَمْرٌ بِرَبِّی



بِمَدَارَةِ النَّاسِ، کَمَا أَمَرْتَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ»؛ همان طور که خداوند به من دستور به فرایض داده است دستور به

خارج اصول فقه ادامه داد: گاهی ما با مدارا نکردن می‌خواهیم برای حکمی که نسبت به آن مسامحه و کوتاهی می‌شود جدیت به خرج دهیم تا این حکم انجام گیرد؛ مثلاً شخصی که حجابش را رعایت نمی‌کند با زور و فشار، وادار می‌کنیم این تکلیف را انجام دهد. این رفتار هم برآمده از این اعتقاد است که اگر مدارا کنیم موجب می‌شود او وظیفه‌اش را درست انجام ندهد. با اینکه ممکن است شما یک تکلیف را با زور و فشار به انجام برسانید ولی این عدم مدارای شما نسبت به تکالیف دیگری، چه آثاری برجا می‌گذارد؟ آیا این فرد در اینجا که فشار را بپذیرد در بقیه امور هم وظایف و تکالیف خود را انجام می‌دهد؟ یا چون نمی‌تواند در برابر شما مقاومت کند امر شما را می‌پذیرد ولی تأثیر منفی خود را در امور دیگر نشان می‌دهد و نوعی تنفر از مسائل دینی به وجود می‌آید و موجب فاصله گرفتن او از دین می‌شود؟

آقای سروش محلاتی با اشاره به لزوم سنجش آثار هر عمل اجتماعی به خصوص در حوزه دینداری افزود: می‌توان مشاهده کرد اگر در یک مورد مدارا شود مجموعاً به نفع دین‌داری است نه به ضرر دین‌داری. بر اساس همین سنجش آثار مدارا، ممکن است مدارا حتی واجب و الزامی هم بشود. وی با اشاره به روایت حدیث جنود عقل و جهل از امام صادق (ع) که رفق و مدارا را از جنود عقل بر شمرده‌اند گفت: امام خمینی در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» این پرسش را مطرح می‌کنند که چه نسبتی بین رفق و امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد؟ آیا می‌شود اینها را با هم جمع کرد یا نه؟ و اگر در مواردی با هم قابل جمع نباشد حق تقدم با کدام است؟

این استاد حوزه علمیه ادامه داد: امام خمینی معتقدند

دستور دادن و امر کردن برای مردم، سخت است و انسان از امر و دستور، ذاتاً تنفر دارد. بر این اساس وقتی کسی به انسان، دستور می‌دهد بلافاصله گارد می‌گیرد. بر این اساس، چه می‌شود کرد که هم انسان امر به معروف کرده باشد و هم این تالی فاسد را نداشته باشد؟ امام خمینی در ادامه به مأموریت حضرت موسی (ع) برای ارشاد فرعون، اشاره می‌کنند که در آنجا هم از موسی خواسته شده است که با گفتار نرم با فرعون، سخن بگوید. یعنی حتی در مورد فرعون هم باید قول نرم و لین بکار برده شود. در نهایت، امام خمینی نتیجه می‌گیرند اگر بنا باشد کلامی در فرد، اثر کند باید قول لین باشد. سروش محلاتی با اشاره به ادامه دیدگاه امام خمینی در شرح حدیث، افزود: ایشان می‌خواهد از این آیه استفاده کند که این اصلاً به خاطر شخص فرعون نیست که باید قول لین بکار برد. در کل با زبان نرم است که می‌توان تأثیر در شخصی داشت. وی ادامه داد: امام خمینی اضافه کرده‌اند که گاهی اوقات فردی، فعل منکری را انجام می‌دهد که یک گناه معمولی است ولی شما در اثر امر به معروف و نهی از منکر تندی که می‌کنید او را از این منکر به منکر بالاتری می‌رسانید. امام خمینی معتقدند دستور دادن و امر کردن برای مردم، سخت است و انسان از امر و دستور، ذاتاً تنفر دارد. بر این اساس وقتی کسی به انسان، دستور می‌دهد بلافاصله گارد می‌گیرد. بر این اساس، چه می‌شود کرد که هم انسان امر به معروف کرده باشد و هم این تالی فاسد را نداشته باشد؟ و بعد اضافه کرده‌اند که برخی از این نهی از منکرها موجب کفر و ارتداد طرف می‌شود. یعنی کلاً از دین بیرون می‌رود.

(شبکه اجتهاد)

افراد مذهبی بیشتر از بی‌دین‌ها عمر می‌کنند.

مذهبی تعلق ندارند، در مواردی مثل حمایت اجتماعی، اقدامات کاهش استرس و پرهیز از عادات ناسالم مشخص می‌شود.

در این مطالعه، یک گروه از دانشجویان دانشگاه اوهایو، بیش از ۱۵۰۰ شرح حال افراد فوت شده از سراسر ایالات متحده آمریکا را بررسی و تحلیل کرده‌اند تا مشخص کنند چه چیزهایی در طول عمر آنها تأثیر داشته است. این مطالعه به تازگی در مجله دانشگاهی «روانشناسی اجتماعی

الکس متیوز کینگ - بر اساس این مطالعات که در سایت ایندپندنت منتشر شده است، تفاوت میان افرادی که اعمال عبادی مذهبی را انجام می‌دهند و افرادی که به هیچ گروه



دارد. این ویژگی به افراد کمک می کند از پس دو عامل کاهش طول زندگی، یعنی رنج تنهایی و زندگی غیرمتحرک برآیند. همچنین افراد مذهبی با احتمال بیشتری از شیوه های ناسالم زندگی مثل مصرف الکل و مواد مخدر و رفتارهایی که ممکن است بر طول زندگی اثر منفی بگذارد دوری می کنند.

(دین آنلاین)

و علوم شخصیتی» منتشر شده است. بر اساس یافته های این مطالعه افرادی که به طور مرتب در طول حیات شان اعمال مذهبی را انجام می داده اند، بیش از ۵,۶۴ سال بیشتر زندگی کرده اند، و همچنین این مطالعه نشان داده است که زندگی در یک منطقه مذهبی می تواند بر افزایش طول عمر اثر داشته باشد. مشارکت مذهبی اغلب رابطه مستقیمی با افزایش مشارکت در فعالیت های مختلف و پیوستن به گروه های اجتماعی

هر زن بی حجابی بی عفت نیست.

مسئله تاثیر حجاب در عرصه های آرامش روانی فردی، حفظ ارزش و کرامت زن و مرد، استحکام خانواده و استواری و کرامت جامعه چیست؟

کارمندان زن هواپیمایی تایلد سه سال مبارزه کردند تا بتوانند شلوار بپوشند. آنها می گفتند لباسی که به آنها تحمیل شده بود متشکل از دامن های کوتاه، آرامششان را برهم زده بود ضمن اینکه امنیت جنسی نیز نداشتند. بعد از سه سال مبارزه موفق شدند که موافقت مسئولان را برای لباس پوشیده تر بگیرند. من نمی خواهم حرف های فانتزی بزنم و همه تصور کنند ما مسلمان ها هستیم که مواردی مثل حجاب و پوشش را تحمیل می کنیم. زن های تایلندی دین غیر اسلامی داشتند و کارمند هواپیما نیز بودند پس چرا به دنبال پوشش بودند و سه سال برای به دست آوردن آن مبارزه کردند، برای اینکه پوشش برای آنها امنیت روانی می آورده است. وقتی زنی حجاب ندارد در معرض انواع و اقسام تهاجمات قرار می گیرد. زن موجودی ظریف و مرد موجودی طماع است. این موجود ظریف هر چقدر پوشیده تر باشد از طمع طماعان در امان می ماند و از دستبرد طمع گران نجات پیدا می کند. ما یا باید با فرهنگ اصیل خودمان زندگی کنیم یا با فرهنگ وارداتی و باید در این زمینه تکلیفمان روشن شود. اینکه لیبرال دموکراسی غرب می خواهد فرهنگ خودش را به عنوان یک فرهنگ واحد به بشریت تحمیل کند نشدنی است. آنها در دوران مدرنیسم به دنبال این بودند که یک فرهنگ واحد لیبرال دموکراسی در سراسر جهان حاکم شود اما وقتی این اتفاق نیفتاد در دوره پست مدرنیسم بیان کردند که خرده فرهنگها نیز ارزش خودشان را دارند لذا باید باشند. اکنون مشکلمان این است که دنیای غرب

(سید ابوالحسن نواب
رئیس دانشگاه ادیان و
مذاهب در گفتگو با
شفقنا)



مسئله فلسفه حجاب و نیاز ما به آن چیست؟

حجاب یک لازمه فطری زن است که در طول تاریخ و در همه ملت ها بوده است. در موزه جنگ شوروی در روسیه تصویر مادر شهیدی که فرزندش را در آغوش گرفته دیده می شود این مادر محجبه است هنگامی که از مسئول موزه درباره حجاب این زن سوال کردم گفت ما اینگونه بودیم اما بعدها ما را به بیراهه کشاندند. در هند و پاکستان لباس زنان پوشیده است، حجاب را فقط روسری ندانیم بلکه حجاب را با پوشیدگی و عفاف همراه بدانیم؛ عفاف در همه ملت ها وجود داشته است. اگر تصاویر مریم مقدس در صد سال گذشته را در هر کدام از موزه های اروپا ببینیم مشاهده خواهیم کرد که در همه تصاویر محجبه است، متأسفانه غربی ها به فرهنگ نیز خیانت کردند. افرادی که خواستند فرهنگ خودشان را جا بیندازند مریم مقدس را هم بی حجاب کردند. مسئله تهاجم فرهنگ غربی به فرهنگ شرقی است. ملت ها در همه دنیا پوشیده بودند، تفکر غربی می خواهد که این پوشیدگی را برطرف کند و بی حجابی را وارد جوامع کند. اگر غرب قصد دارد بی حجابی را وارد جامعه کند چرا به تاریخ، فرهنگ، نقاشی و هنرش خیانت می کند.

می‌خواهد فرهنگ لیبرال دموکراسی خودش را بر ما حاکم کند. فرهنگ انسان‌ها ریشه در اعماق کشور، قوم، منطقه، آداب و رسوم و سنن شان دارد و نمی‌توان آن را خلع کرد. جامعه ما زمانی امنیت خواهد داشت که با فطرت مردمش حرکت کند و فطرت مردم ما پوشیدگی است.

دختر خانمی که با گول خوردن به خیابان می‌رود و روسری از سرش بر می‌دارد نمی‌داند که در درجه اول امنیت خودش را به خطر می‌اندازد؛ این شخص فریب تهاجم فرهنگی غرب را خورده است. اصولاً گفته می‌شود کشف حجاب در ایران توسط رضا شاه انجام شد، این بدان معنی است که حجاب در ایران وجود داشته و پادشاهی آن را برای مردم نیاورده که رضا شاه بخواهد آن را برطرفش کند. در واقع رضا شاه می‌خواست حجابی را که فطرت ملت‌ها بود، بر اساس فرهنگی که از آتا ترک یاد گرفته بود از سر زنان بردارد. بعدها مشاهده کردیم که همان ترکیه، اکنون رأی اکثریتش رأی به حجاب است. در عراق نیز کشف حجاب اجباری صدام جایش را به حجاب مردم داده است. کسی نمی‌خواهد بی‌حجاب باشد. بنابراین سلامت یک جامعه بر اساس فطرت، آداب و رسوم و اعتقاداتش است.

سؤال برخی استدلال می‌کنند که عفت فقط حجاب ظاهر نیست و می‌توان قلب را عقیف و پاک نگاه داشت و ضرورتی به پوشش ظاهر نیست.

اینکه می‌گویند قلب باید پاک باشد، طرف مقابل یا شخص متعرض با قلب کار ندارد با جسم کار دارد. حجاب، زن را از دستبرد حفظ می‌کند. مگر ما معتقدیم هر زن بی‌حجابی فرد بی‌عفتی است، ما هیچگاه چنین چیزی نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم او خودش را به گونه‌ای پوشانده که در معرض قرار داده است. اگر قلب پاک باشد ولی پوشش او مناسب نباشد از دستبرد در امان نمی‌ماند.

سؤال برخی از منتقدان حجاب عملکرد منفی برخی از افراد محجبه را ملاک قرار داده و می‌گویند حجاب دلیلی بر داشتن قلب سلیم نمی‌شود. نقد شما بر این دیدگاه چیست؟

روزی به شیخ عبدالکریم حائری گفته بودند که یک طلبه دزدی کرده است و او گفته بود که بگویند یک دزدی طلبه شده است. حال درباره این موضوع هم تقریباً چنین است، عنوان می‌کنند یک محجبه رفتار نادرست داشته است در حالی که باید بگویند یک محجبه فریب شیطان را خورده است. مگر در زمان پیامبران و یا در زمان صدر

اسلام که حجاب بوده است طنز، عشوهِ گری و تن فروشی زنان نبوده است؛ در طول تاریخ بشریت همیشه عشوهِ گری و تن فروشی بوده، پس زن می‌تواند با هر پوششی رفتار و عملکرد نامناسبی داشته باشد و ما از چنین افرادی دفاع نمی‌کنیم کما اینکه در طول تاریخ نیز چنین مواردی بوده و مصادیقش کم نبوده است. اینکه زن با حجابی فاسد بوده و یا عملکرد نامناسبی داشته چه مجوزی است که دیگری حجاب را رعایت نکند، اگر فردی عفت باطنی داشته باشد اما ظاهرش عقیف نباشد نیز مورد تعرض قرار می‌گیرد.

سؤال برخی دیگر از منتقدان حجاب، آن را تبعیض بین زن و مرد معرفی می‌کنند و آن را نوعی محدودیت برای زنان می‌شمرند؟ آیا در شرایط امروز جامعه حجاب و عفاف فقط مختص زنان است و متوجه مردان نیست؟

مردان نیز باید پوشش خود را رعایت کنند و چه کسی می‌گوید یا اجازه می‌دهد که مردها برهنه وارد جامعه شوند، ضمناً بین زن و مرد تفاوت وجود دارد، مثلاً آیا تفاوتی که بین درخت گردو و خرما وجود دارد مشکلی دارد، اینکه درخت خرما در منطقه سردسیر و خرما در منطقه گرمسیر به بار می‌آید آیا ایرادی دارد، چه کسی می‌پذیرد که طبع زن و مرد یکسان است، آیا فعالیت‌های خشن مردان را زنان می‌توانند انجام دهند و اینکه یک زن می‌تواند انسانی را تربیت کرده و پرورش دهد آیا یک مرد نیز می‌تواند، زن و مرد همانند یکدیگر نیستند. نه فیزیولوژیک آن را قبول دارد و نه ما قبول داریم.

سؤال وضع حجاب در شرایط فعلی در جامعه چگونه است؟ من وضعیت حجاب در جامعه را خوب نمی‌بینم و معتقدم که در این زمینه اقدامات تربیتی نداشته ایم و گاهی سختگیری‌های زیادی کرده ایم، مثلاً در برهه‌ای از زمان نسبت به رنگ لباس و پوشش سختگیری کردیم که نتیجه قه‌ری‌اش چنین شده است. ما نباید به رنگ لباس کاری داشته باشیم بلکه باید روی عفاف و عفت عمومی جامعه حساس باشیم. من همه حجاب را فقط روسری نمی‌دانم بلکه پوشش و عفت را نیز جزئی از حجاب می‌دانم.

سؤال آیا امیدی به بهبود این وضع هست؟ بله. با کارهای تربیتی می‌توان اوضاع را بهبود بخشید. در زمان شاه وضعیت خیلی بدتر از اکنون بود. اگر کار معتدل، عاقلانه و اخلاقی انجام دهیم می‌توانیم وضعیت کنونی را بهتر کنیم. البته مواردی نظیر نارضایتی‌های

دیگر در سایر مسائل نیز بر روی حجاب تاثیر می‌گذارد؛ برای تغییر این شرایط در جامعه باید با اخلاق، مدارا و تحمل رفتار کنیم؛ دوستانه از افراد بخواهیم که حجاب خود را رعایت کنند؛ من دانشگاه ادیان و مذاهب را اینگونه محجبه کردم و به دانشجویان خانم گفتم که به آنها سخت گیری نمی‌کنیم ولی خودشان رعایت کنند.

مسئله راه درست تشویق، ترویج و تحکیم حجاب شرعی چیست؟ راه درست، کار اخلاقی کردن است. باید با بدحجاب با ملایمت و محبت صحبت شود. باید جامعه را با مهر، محبت و تحمل همراه کرد، نگاه‌های غضب آلود نداشت و جامعه را دسته بندی نکرد. با اخلاق و مدارا حتماً جامعه تحت تاثیر قرار خواهد گرفت. مثلاً یک خانم محجبه در برخورد با یک شخص بی‌حجاب، او را در آغوش بگیرد و با محبت و احترام از او بخواهد که اگر حجابش را رعایت کند بهتر است نه اینکه با چشم غضب آلود به او بگوید خودش را بپوشاند. هر بی‌حجابی را نباید بدکاره تصور کرد و مورد اهانت قرار داد.

مسئله برخی قانون حجاب را مورد اشکال قرار می‌دهند و خواهان اختیاری شدن حجاب هستند. دیدگاه شما چیست؟

مدتی است بحث حجاب اجباری در ایران باب شده است در حالی که باید بگویند بی‌حجابی اجباری؛ حجاب در طول تاریخ تمدن‌ها اصل بوده است. اصل حجاب اجباری نبوده است چرا درباره بی‌حجابی اجباری بحث نمی‌شود. حجاب هم فطرت، هم سنت و هم ادب و آداب قدیمی بوده است. اکنون همه زنان هند ساری و هر زنی در پاکستان شلوار و پیراهن می‌پوشد. حجاب رسم ملت‌های شرقی بوده است. بی‌حجابی از غرب وارد و تحمیل شده است. ملت ما با حجاب بودند و همیشه در تمدن ما حجاب بوده است بنابراین بی‌حجابی را قبول نداریم چون بی‌حجابی را وارداتی و سوغات غرب می‌دانیم. بی‌حجابی اصل نبوده است، مگر مادران و اجداد ما بی‌حجاب بودند؟ منظور من مادران مسلمانان نیست بلکه مادران مسیحی، زرتشتی و یهودی ایران است، مگر اینان بی‌حجاب بودند، مگر مردم هند، پاکستان، اندونزی یا کره بی‌حجاب بودند، حجاب وارداتی نیست بلکه بی‌حجابی وارداتی است.

آیا رفتن به دانشگاه می‌تواند به دیانت افراد لطمه بزند؟

داشته باشد.

نگرش غالب در اکثر دانشگاه‌های سکولار آن است که دانشگاه محلّ تفریح و رهایی از قید و بند دین و ارزش‌ها و تفکرات قدیمی است، در حالی که زندگی مادّی گرایانه صرفاً نوید فریبندگی و هیجانات و ارضای نیازها را می‌دهد، ولیکن در آخر پوچ و توخالی است. ما تنها در صورتی می‌توانیم خود واقعی‌مان باشیم و بیشتر احساس آزادی، شادی و خوشبختی کنیم که آن‌گونه که خدا خواسته شویم.

گریفین یادآوری می‌کند که حفظ ایمان یک تصمیم آگاهانه است و مداومت در انجام اعمال روزانه مذهبی آن را تقویت می‌کند. وقتی انسان مستقلانه درباره مسائل مذهبی خود تصمیم‌گیری می‌کند و اجازه نمی‌دهد تحت‌تأثیر دیگران واقع شود، حتی در سکولارترین محیط‌ها و تحت شدیدترین فشارها نیز هیچ‌کس نخواهد توانست به ایمان او خدشه‌ای وارد کند.

(دین آنلاین)

به گزارش دین آنلاین، خانم **آرورا گریفین** (Aurora Griffin)، مؤلف و پژوهشگر، در کتاب خود «چگونه در هاروارد کاتولیک ماندم» (How I Stayed Catholic at Harvard) چهل نکته کاربردی را مطرح می‌کند که



دانشجویان می‌توانند به کمک آنها اعتقادات خود را حفظ کنند.

گریفین توصیه‌هایی در رابطه با دانشگاهیان، نیایش و مراسم مذهبی‌ای که به او کمک کردند تا در هاروارد کاتولیک بماند و حتی پیشرفت کند مطرح می‌کند. او می‌گوید ارزشمندترین بخش زندگی دانشجویی (یعنی دوستی‌ها، رشد علمی و عقلانی و خاطرات شیرین) زمانی معنا دارتر می‌شود که انسان اعتقادات دینی مستحکم‌تری

پیشنهادات حمایتی ساواک برای طلاب؛ از راه‌اندازی دانشکده علوم اسلامی تا توجه به مسائل رفاهی

پیشنهاد می‌نماید که دولت در شهرستان قم و در جنب تشکیلات روحانیت اقدام به تأسیس دانشکده ای به نام «دانشکده علوم اسلامی» بنماید؛ با توجه به موارد زیر مزایایی نیز برای آن قائل شود که به تدریج طلاب به سوی آن کشیده شوند و با نظم نوینی تربیت گردند تا هم دارای ارزش اجتماعی از نظر تحصیلی شوند و هم به وضع فعلی رفته رفته خاتمه داده شود و هم از نظر سیاسی مشکلاتی پیش نیاید و در نظر جامعه ملل کشورهای اسلامی اقدام دولت ایران نیز مورد توجه قرار گرفته باشد.

۱. دانشکده‌ای به نام «دانشکده علوم اسلامی» یا نام مناسب دیگری تأسیس گردد که ظرفیت ۳۰۰ نفر (سال اول، دوم و سوم دانشکده) الی ۵۰۰ نفر طلبه داشته باشد.
۲. ساختمانی متناسب با اصول از نظر بهداشت و سبک معماری با کلیه وسائل رفاه که در هر اطاق دو طلبه بتوانند زندگی کنند، در نظر گرفته شود که دارای روشویی و توالت و حمام باشد و لاقفل چند سالن بزرگ برای محل درس و سخنرانی داشته باشد و اگر این دانشکده دارای استخر شنا باشد بس جالب و نظر طلاب از این جهت نیز تأمین می‌گردد.
۳. چون اکثر طلاب فاقد مدرک تحصیلی هستند برای ورود به دانشکده، کنکور گذاشته شود تا افراد با استعداد موفق به ورود در دانشکده شده و به تحصیلات خود ادامه دهند.
۴. در این دانشکده رشته‌های علوم عقلی و فلسفه و رشته‌های علوم نقلی که شامل فقه و اصول و منطق و علم الحدیث در حال ادبیات فارسی و عربی است، تدریس گردد.
۵. رشته واعظ و خطابه در برنامه دانشکده گنجانده شود و طلابی که در این زمینه آمادگی و استعداد دارند، تربیت و به امر تحصیل بپردازند.
۶. رشته تحقیق و تتبع درباره علوم اسلامی و نشر تألیفات در رشته زبان اردو و انگلیسی در دانشکده تدریس شود.
۷. در محل دانشکده وسایل ورزشی تهیه گردد که طلاب صبح‌ها قبل از شروع ساعت درس ساعتی به امر ورزش

به گزارش دین‌آنلاین خبرگزاری حوزه متن این نامه را که منتشر کرده از کتاب «مدرسه فیضیه» پایگاه‌های انقلاب اسلامی به روایت ساواک برگرفته است: از ساواک قم



به مدیریت کل اداره سوم به استحضار می‌رساند که یک طبقه از اجتماع امروزی که با اصلاحات اقتصادی و پیشرفت‌های اجتماعی مخالفت‌هایی دارند و با هرگونه طرح و اصلاحی مبارزه می‌کنند، طبقه روحانیون موجود بوده که هنوز به حمایت جناح‌های دیگر امیدوار می‌باشند. این طبقه با لویح انقلاب مخالفت و عملاً از طبقه فئودال جانبداری نموده که با ضربات مداوم نیروی درهم شکسته شده ولی تسلیم نگردیده و گاه بیگانه نغمه‌هایی از گوشه و کنار سر می‌دهد. گردانندگان این قشر از اجتماع که همان مراجع روحانی می‌باشند به ظاهر خود را دوست و یار و یاور طلاب قلمداد کرده اند در صورتی که خود از هویت و شناسایی طلاب کاملاً آگاه نیستند و کمتر تمایلی هم به شناسایی طلاب و کنترل نمودن آنان ندارند و در واقع کیفیت را فدای کمیت و زندگی طلاب را وقف اشتها خود نموده‌اند. برای خاتمه دادن به وضع نابسامان و بی‌انتظام شش هزار و پانصد طلبه و اصلاح امور این طبقه و جلب و کنترل نمودن آنان که از لحاظ وضع زندگی و نداشتن محل مناسب مسکونی و تحصیلی به خصوص تنگ دستی که در بدترین شرائط زندگی می‌کنند و در ماه با ماهیانه از سیصد الی یک‌هزار ریال از ابتدائی‌ترین زندگی استفاده می‌کنند و به منظور تحریک بخشیدن به افراد این طبقه و از بین بردن این کانون چرکی در پیکره شهرستان قم که عناصر ناپاک بی‌وطن با پرداخت جزئی پول قادر خواهند بود طلاب را به راه دیگری بکشانند و به منظور جلوگیری از هرگونه بی‌بند و باری و لجام گسیختگی این گروه

بپردازند.

۸. در شرایط فعلی با توجه به ضعف مادی طلاب، اصلح است احتیاجات غذایی و لباس و وسایل استراحت طلاب فراهم گردد. (به مثابه دانشکده افسری)

۹. تعطیلات محصلین دانشکده متناسب با جنبه‌های دینی و مذهبی باشد با این کیفیت که ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان برای تبلیغ آزادی داشته باشند به این معنی که تعطیلات سه ماهه سالانه منحصر به این سه ماه باشد.

۱۰. کتب درسی فعلاً از نوع کتاب موجود باشد و به تدریج در نحوه چاپ و مطالب آن تغییراتی داده شود.

۱۱. انتخاب بهترین استادان و مدرسین از فضایی حوزه علمیه قم که جنبه روحانیت مدرسین روحانی محفوظ و ملحوظ گردیده باشد.

۱۲. بعد از امتحان کنکور طلابی که موفقیت حاصل نمودند از طرف وزارت آموزش و پرورش اخذ مدرک آنان تثبیت گردد.

۱۳. طلابی که مرحله مقدماتی را پایان داده اند پس از موفقیت در امر کنکور در سال اول دانشکده مشغول تحصیل در رشته انتخابیه می‌گردند.

۱۴. طلابی که مرحله سطح را طی کرده‌اند پس از موفقیت در امر کنکور در سال دوم دانشکده، رشته انتخابیه را دنبال می‌کنند.

۱۵. طلابی که مرحله خارج را طی کرده‌اند پس از موفقیت در امر کنکور در سال سوم دانشکده، رشته انتخابیه را به

پایان رسانیده و موفق به اخذ دانشنامه لیسانس گردیده و از مزایای قانونی آن استفاده خواهند کرد.

اینک مزایای این اقدام را به استحضار می‌رساند:

الف) ابتداء موقعیت فعلی مراجع از جهت پولی که به طلاب می‌دهند متزلزل و طبیعتاً موجبات تضعیف آنان فراهم می‌گردد.

ب) طلاب این دانشکده با مقررات موضوعه که جهت آنان وضع شده آشنا و خود و دانشکده مزبور را مطابق و همپایه دانشکده‌های دیگر کشور مشاهده می‌نمایند.

ج) این دانشکده در تمام ممالک اسلامی معروفیت خاصی پیدا می‌کند و از جنبه‌های مختلف تأسیس آن روح سازگاری دولت را با روحانیت تثبیت و انعکاس آن در کشورهای دیگر اسلامی اثر بسیار مطلوبی خواهد داشت.

د) زندگی طلاب بلا تکلیف و نابسامان به وجه احسن رو به بهبودی خواهد گرائید و تحت تأثیر افکار آلوده و چرکین مراجع قرار نخواهد گرفت.

ه) توجه فرد فرد آنان (به مراجع) شاهانه بیش از پیش معطوف و با کمال از اقدامی چنین بزرگ، شاکر و سپاسگذار خواهند بود.

با توجه به پیشنهاد معروضه و تشریح خصائص تأسیس دانشکده علوم اسلامی در این شهرستان، مقرر فرمائید پس از بررسی‌های لازم اوامر عالی را در این خصوص امر به ابلاغ فرمایند.

رئیس ساواک قم - مهرا

(دین‌آنلاین)



صاحب‌نظران و اندیشمندان گرامی

صفیر حیات رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب‌نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس:

قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲
کد پستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷
دفتر نشریه صفیر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه:
safir.hayat@yahoo.com

ارسال نمایند.

خوانندگان محترم نشریه می‌توانند **صفیر حیات** را در تلگرام دنبال کنند:
https://t.me/safire_hayat

موضوع ویژه شماره بعد:

ضرورت گفتگو در جامعه دینی

سامانه پیام کوتاه نشریه «صفیر حیات» آماده دریافت نظرات و پیشنهادات شما علاقه‌مندان و خوانندگان گرامی می‌باشد.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳